

آموزش زبان قرآن مجید

به روش مرحوم مولوی محمد سرور فیضی فراهی رحمه الله

صرف، نحو، بلاغت، تجزیه و ترکیب

و ٨٠٪ از کلمات قرآن مجید

مؤلف:

محمد رابع صاحب زاده

ویراستار:

فضیله صاحب زاده

بازنگری:

محمد صادق امیری

ترتیب:

عبدالبصیر الکوزی

آموزش زبان قرآن مجید

به روش مرحوم مولوی محمد سرور فیضی فراهی رحمه‌الله

صرف، نحو، بلاغت، تجزیه و ترکیب و ۸۰٪ از کلمات قرآن مجید

- ✦ مؤلف: محمد رابع صاحب زاده
- ✦ ویراستار: فضیله صاحب زاده
- ✦ بازنگری: محمد صادق امیری
- ✦ ترتیب: عبدالبصیر الکوزی
- ✦ چاپ: انتشارات قلم، شهرنو، پایحصار، کوچه گدام
- ✦ شمار: ۵۰۰ جلد
- ✦ نوبت چاپ: ۱۴۰۴

هدیه از:

کتابخانه و مدرسهٔ مرحوم مولوی محمد سرور فیضی فراهی رحمه‌الله
جیجه، خاکسفید، فراه، افغانستان
۰۷۹۱۳۶۹۵۶۱

فهرست مطالب

چرا باید علم صرف، نحو و بلاغت را بیاموزیم؟ ۱۲
روش تدریس این علوم چیست؟ ۱۲
قواعد زبان عربی ۱۲
علوم عربی ۱۲
تعریف علم صرف ۱۲
فایدۀ علم صرف ۱۲
موضوع علم صرف ۱۲
کلمه و اقسام آن ۱۳
فعل ۱۳
اسم ۱۳
حرف ۱۳
نکته ۱۳
اقسام فعل ۱۳
اقسام اسم ۱۳
حرکات ۱۳
حرکت و سکون ۱۳
تنوین ۱۳
ضوابط ۱٤
شدّ ۱٤
مدّ ۱٤

همزهٔ قطع ۱٤
همزهٔ وصل ۱٤
تلفظ الف وصل (أ) ۱٤
بخش اول: افعال ۱٤
فعل چیست؟ ۱٤
تقسیم بندی فعل ۱٤
فعل ماضی ۱۵
فعل مضارع ۱۷
فعل امر ۱۸
فاعل چیست؟ ۲۰
مفعول چیست؟ ۲۰
ضمیر متصل حالت نصبی ۲۱
صرف چهارده صیغهٔ ضمیر متصل حالت نصبی ۲۱
حروف اصلی و زاید ۲۲
وزن کردن کلمات ۲۳
حالات فعل مضارع ۲۳
حالت اول: حال و مستقبل ۲۳
حالت دوم: مضارع منفی (نفی) ۲٤
حالت سوم: مضارع استفهامی (پرسشی) ۲٤
حالت چهارم: مضارع منصوب ۲٤
حالت پنجم: مضارع مجزوم ۲۵
ادات شرط (کلمات شرط) ۲۵
شش باب ثلاثی مجرد ۲۶
باب های ثلاثی مزید ۲۷
فعل معلوم و فعل مجهول ۲۸
فعل معلوم: ۲۸
فعل مجهول ۲۸

بخش دوم: اسم ... ۳۰
تعریف اسم ... ۳۰
انواع اسم ... ۳۰
ثلاثی، رباعی و خماسی ... ۳۰
مصدر و غیر مصدر ... ۳۱
جامد و مشتق ... ۳۱
اسم فاعل و مفعول (ثلاثی مجرد) ... ۳۱
اسم فاعل و مفعول (ثلاثی مزید) ... ۳۲
صفت مُشبهه ... ۳۲
اسم تفضیل ... ۳۳
اسم مبالغهٔ ... ۳۳
اسم زمان و مکان ... ۳۳
اسم آلت ... ۳۴
اسم مذکر و مؤنث ... ۳۴
مثنی کردن اسم ... ۳۴
در عربی سه نوع جمع وجود دارد: ... ۳۴
اسم معرفه و نکره ... ۳۵
ضمایر ... ۳۵
اقسام ضمایر ... ۳۵
مطابقت ضمیر با اسم ... ۳۹
تمرین «ضمایر»: ... ۴۰
اسم اشاره ... ۴۰
موصولات ... ۴۱
تعریف علم نحو ... ۴۴
فایدهٔ علم نحو ... ۴۴
موضوع علم نحو ... ۴۴
حروف جار ... ۴۴

مضاف و مضاف الیه ٤٥
علایم شناخت مضاف ٤٥
مبتدا و خبر ٤٦
مبتدا ٤٦
خبر ٤٦
خصوصیتهای مبتدا و خبر ٤٦
جمله (کلام) ٤٦
اقسام جمله ٤٦
«مَا» شبیه به لیس ٤٧
کَانَ (فعل ناقصه) ٤٨
حروف ناصبه ٤٨
صفت و موصوف (نعت و منعوت) ٤٨
نعت (صفت) در چهار خاصیت تابع منعوت (موصوف) است: ٤٩
حروف عطف ٤٩
لای نفی جنس ٤٩
کلمات «مَا» و «مَنْ» ٥٠
کلمهٔ «مَا» ٥٠
حرف «مَنْ» ٥١
نواسخ ٥٢
دستهٔ اول ٥٢
دستهٔ دوم ٥٤
مرفوعات منصوبات مجرورات ٥٥
مرفوعات ٥٦
مطابقت فعل و فاعل (در مذکر و مؤنث بودن) ٥٦
ترکیب و تجزیهٔ جمله و یا کلام (ابتدائی) ٥٨
تعیین معنی جمله و یا کلام ٥٨
منصوبات ٥٩

علامت نصب اسم ها ۵۹
مفعول های پنج گانه ۶۰
افادۀ حصر ۶۰
حال ۶۱
تمییز ۶۲
مستثنٰی ۶۳
متصل ۶۳
منقطع ۶۳
مجرورات ۶۵
حروف جار ۶۵
توابع ۶۸
نعت (صفت) ۶۸
تأکید ۶۹
عطف بیان ۶۹
بدل ۷۰
عطف نَسَق ۷۰
حروف عامل و حروف غیر عامل ۷۱
حرف شرط (عامل و غیر عامل) ۷۱
حروف زاید (حروف اضافی) ۷۲
جمله و یا کلام بر دو قسم است: ۷۳
ترکیب ۷۳
جملۀ اسمیه: ۷۳
جملۀ فعلیه: ۷۳
بلاغت ۷۶
علم معانی ۷۶
علم بیان ۷۶
علم بدیع ۷۶

مسند و مسند الیه ٧٦
علم معانی........ ٧٦
احوال اسناد خبری ٧٦
خبر به اشکال مختلف........ ٧٧
خبر به سه حالت امکان دارد بیاَید ٧٧
ادوات (وسیله) تأکید ٧٧
اسناد حقیقی و اسناد مجازی........ ٧٨
احوال مسند الیه ٧٨
تجزیه و ترکیب تسمیه ٨٢
تجزیه و ترکیب سورة «الفاتحة»........ ٨٢
تجزیه و ترکیب سورۀ «البقرة» (٣٠ آیه) ٨٤
تجزیه و ترکیب سورۀ «الإخلاص» ١٠٥

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

آموزش زبان قرآن مجید

بخش علم صرف

به روش مرحوم مولوی محمد سرور فیضی فراهی رحمه الله

(مقدماتی)

چرا باید علم صرف، نحو و بلاغت را بیاموزیم؟

هدف از آموختن علم صرف، نحو و بلاغت این است که معانی قرآن کریم را بطور مستقیم و بدون ترجمهٔ فارسی بفهمیم؛ تا باشد قلب ما از انوار الهی، منور گردد و سبب کسب فیوضات و برکات گردد و به همین قسم عمل کردن بر آیات قرآن کریم بر ما، آسان گردد و در نهایت باعث کامیابی دنیا و آخرت ما گردد.

روش تدریس این علوم چیست؟

روش تدریس این علوم (علم صرف، نحو و بلاغت) از عالم و عارف جلیل القدر کشور عزیز مان افغانستان، جناب حضرت مولوی محمد سرور فیضی جیجه ايؒ گرفته شده است که روش خیلی آسان و مؤثرِ است. ما می توانیم که در کم ترین فرصت، به هدف خود برسیم یعنی قرآن کریم را بطور مستقیم و بدون ترجمهٔ فارسی به زبان عربی، بفهمیم و این روش تدریسی در ذات خود، در تمام جهان بی نظیر است. باید به خاطر بسپارید که این کتاب صرف، نحو و بلاغت دورهٔ مقدماتی است، یعنی برای اشخاصی که علوم عصری ساینس و تکنولوژی را فرا گرفتند لیکن از قران کریم چیزی بلد نیستند، این کتاب برای آنها خیلی مؤثر و مفید است.

قواعد زبان عربی

طوریکه می دانیم قرآن کریم به زبان عربی، نازل شده است و برای فهم درست قرآن کریم و آموختن زبان عربی، نخست باید با قواعد زبان عربی آشنا شویم. قواعد زبان عربی یا دستور زبان عربی و یا گرامر زبان عربی را، صرف و نحو می گویند.

علوم عربی

علوم عربی که به آن، علوم ادبی نیز میگویند، منحصر در صرف، نحو و بلاغت نیست، بلکه چهارده علم می باشند که عبارتند از: صرف، نحو، لغت، اشتقاق، کتابت، قرائت، تجوید، معانی، بیان، بدیع، شعر، إنشا، اَمثال و تاریخ ادبیات.

از مهمترین این علوم، که برای فهم مقدماتی قرآن کریم و احادیث نبوی ﷺ لازم است، صرف، نحو و بلاغت است.

تعریف علم صرف

صرف در لغت به معنی تغییر دادن است و در اصطلاح، علمی است که به ما می آموزد چگونه کلمه اي را به صورت هاي مختلف تغییر دهیم تا معانی مختلف بدست آید. و یا به اصطلاح عامیانه می توان گفت که علم صرف عبارت است از صرافی کردن و یا تغییر دادن کلمات برای بدست آوردن معانی دلخواه.

فایدهٔ علم صرف

فایدهٔ علم صرف، آشنایی با چگونگی کلمه شناسی و کلمه سازی است یعنی با خواندن علم صرف، ما می توانیم کلمات عربی را بهتر بشناسیم و همچنان میتوانیم کلمات مورد نظر خود را بسازیم تا معانی مورد نظرمان، بدست آید.

موضوع علم صرف

به یاد داشته باشید که علم صرف فقط بالای بحث کلمه سازی کار می کند و یا علم صرف در بارهٔ کلمه شناسی و کلمه سازی است. موضوع علم صرف، کلمه است.

کلمه و اقسام آن

کلمه بر سه قسم است: فعل، اسم و حرف.

فعل

فعل، کلمه ای است که بر معنای مستقلی دلالت کند، و آن معنا با یکی از زمان های سه گانه (گذشته، حال و آینده) همراه باشد، مانند: نَصَرَ (یاری کرد)، یَنْصُرُ (یاری می کند)، أُنْصُرْ (یاری کن)

اسم

اسم، کلمه ای است که بر معنای مستقلی دلالت کند، و آن معنا با یکی از زمان های سه گانه (گذشته، حال و آینده) همراه نباشد، مانند: نَصْر (یاری کردن)، جِدار (دیوار)

حرف

حرف، کلمه ای است که معنای مستقلی ندارد، و برای ربط دادن کلمات به یکدیگر استفاده می شود،مانند (في) در جمله:
جَلَسْتُ فِي اَلْبَيْتِ (در خانه نشستم)

نکته

از میان اقسام کلمه فقط اسم و فعل، صرف می شوند، ولی شکل و صورت حرف همیشه ثابت است و صرف نمی شود.

اقسام فعل

۱-ثلاثی و رباعی، ۲-ماضی، مضارع و امر، ۳-معتل و صحیح، ٤-لازم و متعدی، ٥-معلوم و مجهول، ٦-مثبت و منفی.

اقسام اسم

۱-ثلاثی و رباعی و خماسی، ۲-مصدر و غیر مصدر، ۳-جامد و مشتق، ٤-مذکر و مونث، ٥-مفرد، مثنی وجمع، ٦-معرفه ونکره.

حرکات

حرکت و سکون

در زبان عربی، وسیلهٔ تلفظ حروف، حرکت است، و در این زبان، سه حرکتِ فتحه (زبر)، کسره (زیر) و ضمه (پیش) وجود دارد.
حرف فتحه دار را مفتوح، کسره دار را مکسور و ضمه دار را مضموم، می گویند، مانند: کُتِبَ.
حرفی که حرکت نداشته باشد، ساکن نامیده می شود و علامت آن سکون ْ است، مانند: حرف (ذْ) در کلمهٔ (اِذْهَبْ).

تنوین

تنوین، نون ساکنی در آخر بعضی از کلمات عربی است که خوانده می شود، ولی نوشته نمی شود. این علامت، به صورت حرکت مکرر (تکراری) نشان داده می شود و بر سه قسم است:

تنوینِ رفع: ـٌ، مانند: رَحْمَةٌ که خوانده می شود => رَحْمَتُنْ

تنوینِ نصب: ـً، مانند: رَحْمَةً که خوانده می شود => رَحْمَتَنْ

تنوینِ جر: ـٍ، مانند: رَحْمَةٍ که خوانده می شود => رَحْمَتِنْ

ضوابط

افزون بر حرکات و تنوین های فوق، علامت های دیگری نیز در نوشتن به کار می روند که ضوابط نام دارند و عبارتند از:

شدّ، مدّ، همزهٔ قطع و همزهٔ وصل

شدّ، علامت تکرار حرف است، و بشکل دندانهٔ سین (ـّـ) روی حرف گذاشته می شود، مانند: اَوَّل، يُعَلِّمُ.

مدّ، علامت تلفّظِ حرف به صورت کشیده است و به شکل (~) در بالای حرف قرار می گیرد، مانند: سَآءَ

همزهٔ قطع، همزهٔ قطع همه جا ثابت است و تلفظ می شود و علامت آن شش کوچک (ء) می باشد ، مانند: أَكْرَمَ

همزهٔ وصل، همزهٔ وصل در ابتدای کلام (جمله) از نظر تلفظ ثابت می ماند، ولی در میان کلام از بین میرود و کلمهٔ ماقبل خود را به مابعد وصل می کند و علامت آن صاد کوچک (ٱ) است،مانند: وَ ٱلْحَمْدُلِلّهِ

تلفظ الف وصل (ٱ)

الف وصل در وسط جمله خوانده نمی شود، مانند: وَٱللهِ، وٱلْقَمَرِ. اگر اول کلمه الف وصل و لام باشد (ٱل) الف وصل با حرکت (فتحه ـَـ) خوانده می شود، مانند: ٱللهُ، ٱلَّذِی، ٱلْحَمْدُللهِ.

علم صرف دو بخش دارد

بخش اول: افعال

بخش دوم: اسامی

بخش اول: افعال

فعل چیست؟

انجام دادن یک کار در یک زمان و یا وقت مشخص را، فعل گویند،مانند كَتَبَ (نوشت)، صَبَرَ (صبر کرد).

تقسیم بندی فعل

فعل به شش قسم، تقسیم شده است که عبارتند از: ۱-ثلاثی و رباعی، ۲-ماضی، مضارع و امر، ۳-معتل و صحیح، ٤-لازم و متعدی، ٥-معلوم و مجهول، ٦-مثبت و منفی.

اولتر از همه

از فعل ماضی، مضارع و امر شروع می کنیم:

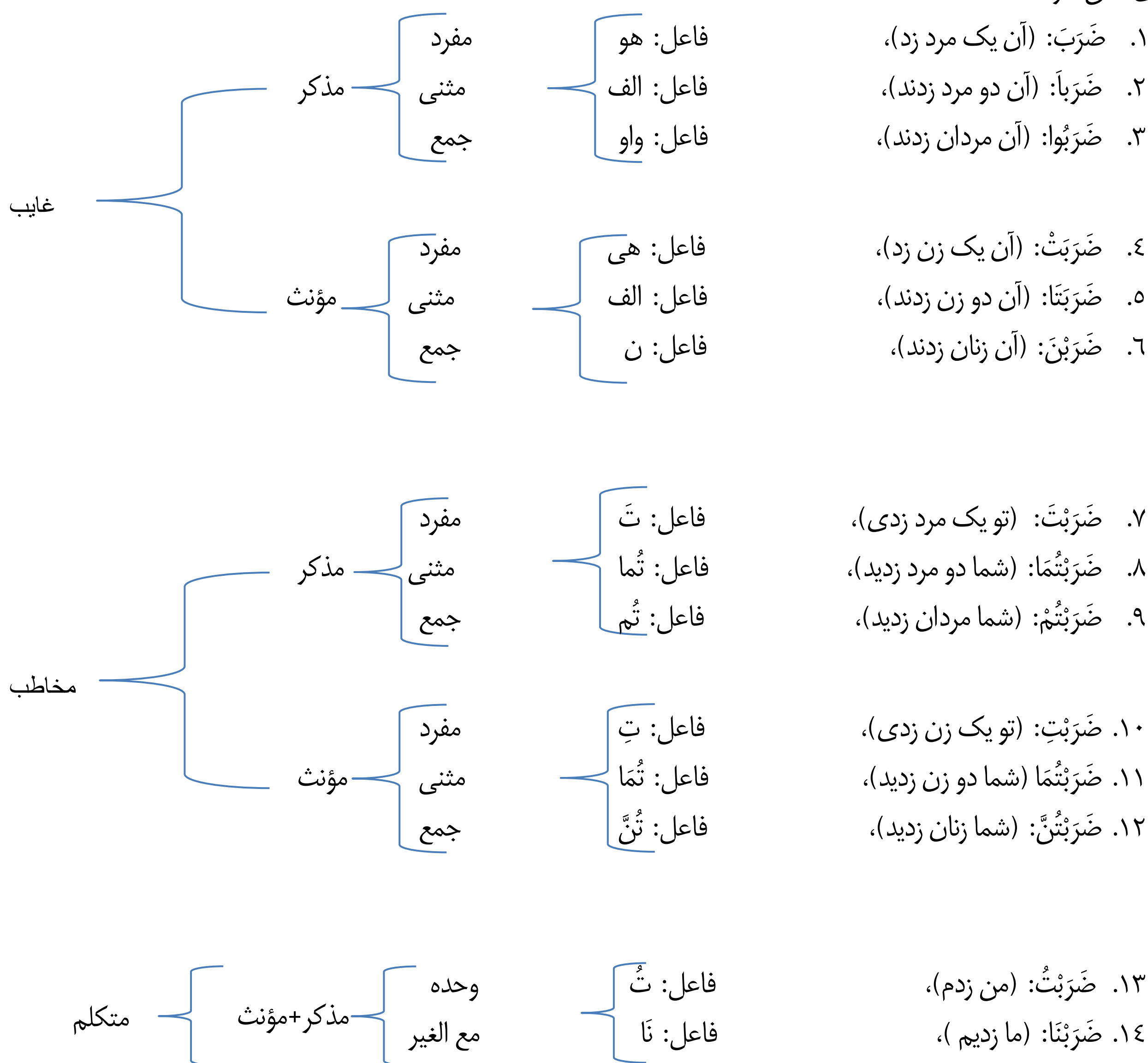
فعل ماضی

فعل ماضی، فعلی است که بر انجام کاری در زمان گذشته دلالت می کند، مانند:

كَتَبَ (نوشت)، صَبَرَ (صبر کرد)، نَصَرَ (یاری کرد)

فعل ماضی در زبان عربی، دارای چهارده صیغه (شناسنامه و یا ساخت) است که شامل شش صیغهٔ غایب، شش صیغهٔ مخاطب و دو صیغهٔ متکلم می باشد.

فاعل فعل ماضی همیشه، چسپیده به فعل می باشد (به جز صیغه های ۱و ٤ که بعضی اوقات فاعل شان اسم ظاهر می باشد) و همچنان قسمیکه گفته شد فاعل، کنندهٔ کار را گویند و فاعل همیشه مرفوع است، و فاعل نشان می دهد که فعل به چه کسی یا چه چیزی تعلق دارد.



بَطَشتُم (دست کشادید)

فاعل   فعل با فاعل خود جمله فعلیه

نکته: از میان فعل ماضی فقط فاعل شمارهٔ ۱ و ٤ گاهی اوقات اسم ظاهر می باشد و همیشه مرفوع است؛ مانند:

خَتَمَ	اللهُ،	مَا	رَبِحَت	تِجَارَتُهُم	
فعل با فاعل خود جمله فعلیه	فاعل	نافیه	فعل با فاعل خود جمله فعلیه	مضاف فاعل	مضاف الیه

کارخانگی:

- چهارده صیغهٔ فعل های قَتَلَ، نَصَرَ، جَعَلَ و عَلِمَ را صرف کرده و از داخل قرآن مجید، ۱۶ فعل ماضی پیدا کنید و مانند مثال حل کنید: «بَطَشْتُمْ» فعل ماضی، شماره ۹، فاعل «تُم»، ترجمه دست کشادید و صیغهٔ جمع مذکر مخاطب.
- شماره های ٤، ۷، ۱۰، ۱۳، ٦، ۱۲ و ۹ از فعل «فَتَحَ» (باز کرد) را بنویسید و ترجمه کنید.
- شماره، ترجمه و صیغهٔ فعلهای ذیل را بنویسید وَعَدتُم، عَلِمتَ، عَلِمتِ، نَصَرتُنَّ، نَصَرنَ و نَصَرَت.
- فعلهای ذیل را مانند مثال ترجمه و ترکیب کنید:

نَصرنَ، قَتَلُوا، عَلِمتُ، عَلِمتَ، عَلِمتِ، أَمَرَ اللهُ، ذَهَبَ اللهُ، آمَنَ السُّفَهَاءُ، أَمَرَ اللهُ، شَاءَ اللهُ، قَالَ رَبُّکَ، زَادَهُمُ اللهُ

فعل مضارع

فعل مضارع، فعلی است که بر انجام کاری در زمان حال یا آینده دلالت می کند، مانند:
يَنْصُرُ (یاری می کند)، يَضْرِبُ (می زند)

روش ساختن فعل مضارع

فعل مضارع نیز چهارده صیغه دارد و روش ساختن فعل مضارع قرار ذیل است:

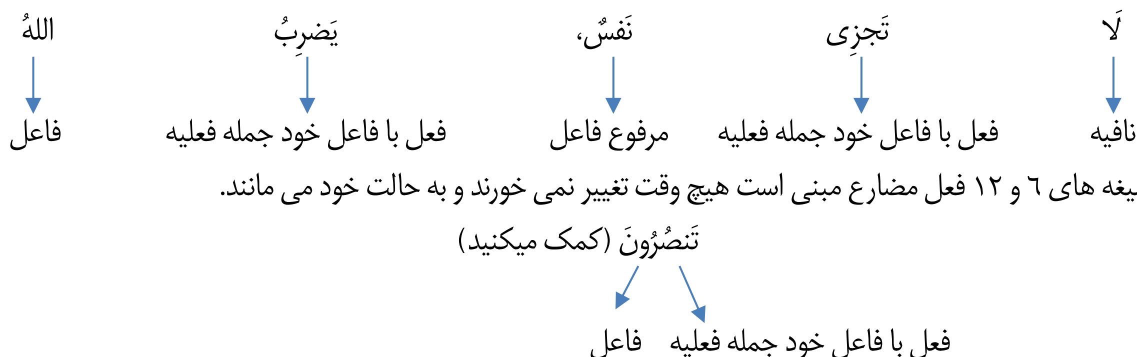
۱- یکی از حروف مضارعه (ا،ت، ی، ن) را بر سر فعل ماضی می آوریم، ۲. فاء الفعل آنرا جزم (سکون) می دهیم، ۳.لام الفعل آنرا رفع می دهیم.

فاعل فعل مضارع همیشه، چسپیده به فعل می باشد (به جز صیغه های ۱ و ٤ که بعضی اوقات فاعل شان اسم ظاهرمی باشد و صیغه های ۷، ۱۳ و ١٤ فاعل های شان همیشه مستتر و پنهان می باشد)و همچنان قسمیکه گفته شد فاعل، کنندۀ کار را گویند و فاعل همیشه مرفوع است، و فاعل نشان می دهد که فعل به چه کسی یا چه چیزی تعلق دارد.

صرف چهارده صیغۀ فعل مضارع قرار ذیل است:

صیغه	فاعل	عدد	جنس	شخص
۱. يَضْرِبُ: (آن یک مرد می زند)،	فاعل: هو	مفرد	مذکر	غایب
۲. يَضْرِبانِ: (آن دو مرد می زنند)،	فاعل: الف	مثنی		
۳. يَضْرِبُونَ: (آن مردان می زنند)،	فاعل: واو	جمع		
٤. تَضْرِبُ: (آن یک زن می زند)،	فاعل: هی	مفرد	مؤنث	
٥. تَضْرِبانِ: (آن دو زن می زنند)،	فاعل: الف	مثنی		
٦. يَضْرِبْنَ: (آن زنان می زنند)،	فاعل: ن	جمع		
۷. تَضْرِبُ: (تو یک مرد می زنی)،	فاعل: اَنْتَ	مفرد	مذکر	مخاطب
۸. تَضْرِبانِ: (شما دو مرد می زنید)،	فاعل: الف	مثنی		
۹. تَضْرِبُونَ: (شما مردان می زنید)،	فاعل: واو	جمع		
۱۰. تَضْرِبِينَ: (تو یک زن می زنی)،	فاعل: یا	مفرد	مؤنث	
۱۱. تَضْرِبانِ (شما دو زن می زنید)،	فاعل: الف	مثنی		
۱۲. تَضْرِبْنَ: (شما زنان می زنید)،	فاعل: ن	جمع		
۱۳. اَضْرِبُ: (من می زنم)،	فاعل: اَنَا	وحده	مذکر+مؤنث	متکلم
١٤. نَضْرِبُ: (ما می زنیم)،	فاعل: نَحْنُ	مع الغیر		

نوت: حفظ شوند و فاعل صیغه های ۱، ٤، ۷، ۱۳ و ١٤ مستتر و یا پنهان می باشد؛ و در فعل مضارع حرکت عین الفعل، سماعی می باشد. و از میان فعل مضارع فقط فاعل شمارۀ ۱ و ٤ گاهی اوقات اسم ظاهر می باشد و همیشه مرفوع است؛ مانند:



نوت: صیغه های ٦ و ١٢ فعل مضارع مبنی است هیچ وقت تغییر نمی خورند و به حالت خود می مانند.

کارخانگی:

- شماره های ٤، ٧، ١٢، ١٠، ٦ و ٩ از فعل «یَنقُضُ» (می شکند) را بنویسید و ترجمه کنید.
- شماره، ترجمه و صیغهٔ فعلهای ذیل را بنویسید: تَعِدُونَ، تَعلَمِینَ، تَعلَمُ، تَنصُرنَ، یَنصُرنَ و تَنصُرُ.
- چهارده صیغهٔ فعل های یَمْنَعُ، یَقْتُلُ، یَعبُدُ (عبادت میکند)، یَعْلَمُ و یَربَحُ (فایده میکند) را صرف کرده و از داخل قرآن مجید، ١٦ فعل مضارع پیدا کنید و مانند مثال حل کنید: «تَکْفُرُوْنَ» فعل مضارع، شماره ٩، فاعل واو، ترجمه کافر می شوید و صیغهٔ جمع مذکر مخاطب.
- این فعل ها را مانند مثال ترجمه و ترکیب کنید:

تَعلَمِینَ، أَقتُلُ، تَنصُرنَ، نَنصُرُ و یَنصُرُونَ، لَا یَذکُرُ الإنسَانُ، یَضِیقُ صَدرُکَ، تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهَارُ

فعل امر

امر، در لغت به معنی دستور دادن و یا فرمان دادن است، و هنگامی که بخواهیم کسی را، دستور دهیم تا یک کار را انجام دهد از این فعل استفاده می کنیم؛ مانند: اِضْرِبْ (بزن)، اُنْصُرْ (یاری کن)

فعل امر نیز چهارده صیغه دارد و از فعل مضارع ساخته می شود. از شش صیغهٔ غایب و دو صیغهٔ متکلم به قسمی ساخته می شود که اول لام مکسوری (لِ) را بر سر فعل مضارع می آوریم و آخر آنرا جزم (سکون) می دهیم: یَضْرِبُ => لِیَضْرِبْ.

شش صیغهٔ مخاطب را طوری می سازیم که نخست حرف مضارعه را از اول فعل مضارع حذف می کنیم سپس حرکت عین الفعل، فعل مضارع را مد نظر میگیریم اگر فتحه یا کسره بود بجای حرف مضارعه، الف مکسور (اِ)؛ اگر ضمه بود الف مضموم (اُ) می نویسیم و در آخر علامهٔ رفع فعل را به جزم، تبدیل می کنیم: تَضْرِبُ=> اِضْرِبْ، یَنْصُرُ=> اُنْصُرْ

الف مکسور و الف مضمومی را که در ا ول فعل امر می نویسیم از نوع همزهٔ وصل میباشد یعنی در اول جمله تلفظ میشود و در وسط، از بین میرود. همزهٔ وصل و همزهٔ قطع در اول کتاب معرفی گردید.

فاعل فعل امر همیشه چسپیده، به فعل می باشد (به جز صیغه های ١ و ٤ که بعضی اوقات فاعل شان اسم ظاهر می باشد و صیغه های ٧، ١٣ و ١٤ همیشه فاعل هایشان مستتر و پنهان می باشد)و همچنان قسمیکه گفته شد فاعل کنندهٔ، کار را گویند و فاعل همیشه مرفوع است، و فاعل نشان می دهد که فعل به چه کسی یا چه چیزی تعلق دارد.

صیغه	فاعل	عدد	جنس	شخص
۱. لِیَضْرِبْ: (آن یک مرد باید بزند)،	فاعل: هو	مفرد	مذکر	غایب
۲. لِیَضْرِبا: (آن دو مرد باید بزنند)،	فاعل: الف	مثنی		
۳. لِیَضْرِبُوا: (آن مردان باید بزنند)،	فاعل: واو	جمع		
٤. لِتَضْرِبْ: (آن یک زن باید بزند)،	فاعل: هی	مفرد	مؤنث	
٥. لِتَضْرِبا: (آن دو زن باید بزنند)،	فاعل: الف	مثنی		
٦. لِیَضْرِبْنَ: (آن زنان باید بزنند)،	فاعل: ن	جمع		
۷. اِضْرِبْ: (تو یک مرد بزن)،	فاعل: اَنْتَ	مفرد	مذکر	مخاطب
۸. اِضْرِبا: (شما دو مرد بزنید)،	فاعل: الف	مثنی		
۹. اِضْرِبُوا: (شما مردان بزنید)،	فاعل: واو	جمع		
۱۰. اِضْرِبِي: (تو یک زن بزن)،	فاعل: یا	مفرد	مؤنث	
۱۱. اِضْرِبا (شما دو زن بزنید)،	فاعل: الف	مثنی		
۱۲. اِضْرِبْنَ: (شما زنان بزنید)،	فاعل: ن	جمع		
۱۳. لِاَضْرِبْ: (من باید بزنم)،	فاعل: اَنَا	وحده	مذکر+مؤنث	متکلم
۱٤. لِنَضْرِبْ: (ما باید بزنیم)،	فاعل: نَحْنُ	مع الغیر		

نوت: حفظ شوند وفاعل فعل مضارع وامر یکسان است، همچنان فاعل صیغه های ۱، ٤، ۷، ۱۳ و۱٤ مستتر ویا پنهان است.

اِعلَمُوا (بدانید)

فعل با فاعل خود جمله فعلیه   فاعل

کارخانگی:

- شماره های ٤، ۷، ۱۰، ۱۳، ٦ ، ۱۲ و ۹ از فعل «لِیَفتَح» را بنویسید و ترجمه کنید.
- شماره، ترجمه و صیغهٔ فعلهای ذیل را بنویسید: اِعلَمُوا، اِعلَمِی، اُنصُر، اُنصُرنَ، لِیَنصُرنَ و لِتَنصُر.
- چهارده صیغهٔ فعل های لِیَمْنَعْ، لِیَقْتُلْ، لِیَجْعَلْ، لِیَعْلَمْ و لِیَنْصُرْ را صرف کرده و از داخل قرآن مجید ۱٦ فعل امر پیدا کنید و مانند مثال حل کنید: «لِیَقتُلُوا» فعل امر، شماره ۳، فاعل واو، ترجمه باید بکشند و صیغهٔ جمع مذکر غائب.
- فعلهای ذیل را مانند مثال ترجمه و ترکیب کنید:

لِینصُرنَ، اِعلَمِی، اُنصُرنَ، اُقتُل، لِیَعلَم، لِیَعمَلِ العَامِلُونَ

- آیا فاعل همهٔ صیغه های فعل ماضی، مضارع و امر اسم ظاهر میباشد یا نه، اگر نه چرا؟
- فعلهای ذیل را ترکیب کرده و مشخص کنید که فاعل شان ضمیر است یا اسم ظاهر:

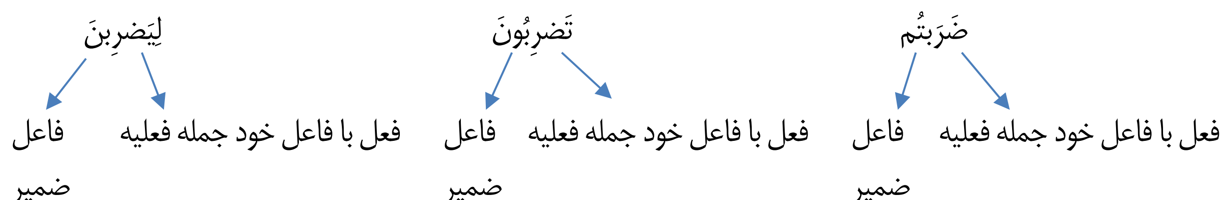
أَنعَمتَ، نَعبُدُ، إهدِ، یُؤمِنُونَ، رَزَقنَا، ذَهَبَ اللهُ، شَاءَ اللهُ، قَالَ رَبُّکَ، أَرَادَ اللهُ

فاعل چیست؟

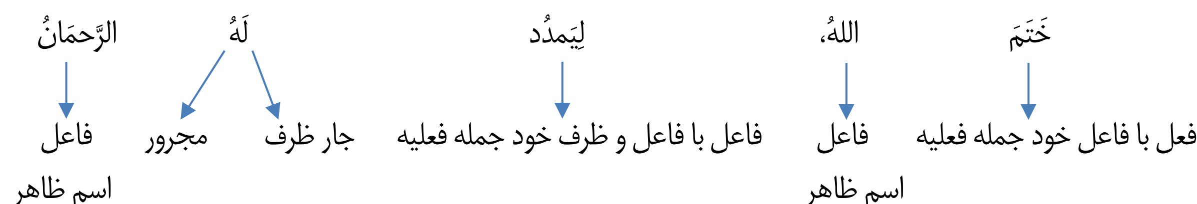
انجام دهندهٔ یک کار را، فاعل گویند، مانند: ضَرَبَ زَيْدٌ سَعِيداً (زید سعید را زد) در این جمله، زَيدٌ فاعل است به این معنا که عمل ضرب یعنی زدن توسط زید انجام شده، و فاعل همیشه مرفوع است (پیش می گیرد)؛ به همین دلیل زَيدٌ در مثال بالا پیش دارد پس؛ فاعل، کنندهٔ کار را گویند و فاعل همیشه مرفوع است، و فاعل نشان می دهد که فعل به چه کسی یا چه چیزی تعلق دارد.

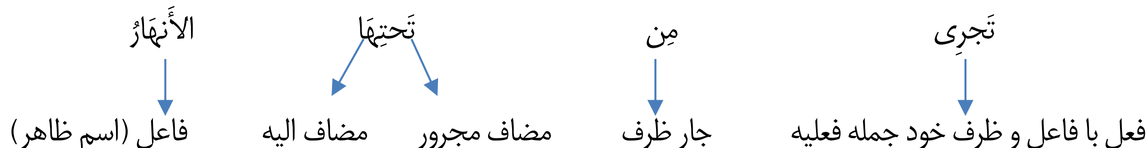
نکته: فاعل دو قسم است: ۱- ضمیر ۲- اسم ظاهر.

۱- ضمیر؛ مانند:



۲- اسم ظاهر، که فقط در شماره های ۱ و ٤ فعل ماضی، مضارع و امر میاید و در بقیه صیغه ها فاعل همیشه ضمیر متصل به فعل است؛ مانند:





قبلا گفتیم که فاعل همیشه مرفوع است اما ما ضمایر را مبیینیم با وجود اینکه فاعل هستند اما مرفوع نیستند؟

جواب این سوال از موضوع بحث فعلی بیرون است اما ضمایر و بعضی از کلمات محدود حرکات آنها ثابت است و به هیچ عنوان تغییر نمی کنند و همیشه یک نوع حرکت دارند به این کلمات مبنی می گویند.

کارخانگی: پنج فعل همراه فاعل (اسم ظاهر) وپنج فعل بافاعل (ضمیر) از داخل قرآن شریف پیدا کرده مانند مثال ترکیب کنید.

مفعول چیست؟

مفعول کلمه ای است که فعل بالایش، انجام داده می شود، مانند: ضَرَبَ زَيْدٌ سَعِيداً (زید سعید را زد) در این جمله سَعِيداً مفعول است، و مفعول همیشه منصوب است (زبر می گیرد) و در ترجمه، بعد از معنی مفعول «را» اضافه می شود؛ مانند: ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً (خداوند مثلی را بیان کرد)



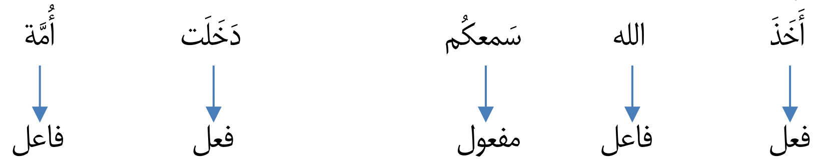
کارخانگی:

- جمله های ذیل را مانند مثال ترکیب کنید:

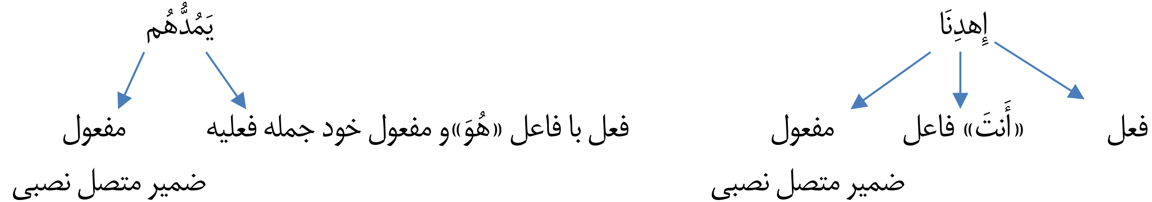
قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ (کشت داود جالوت را)، ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً (زد خداوند ﷻ یک مثلی را)، يُحِقُّ اللهُ الحَقَّ، يَجعَلُ اللهُ الرِّجسَ (میگرداند خداوند ﷻ پلیدی را)، اِستَوقَدَ نَاراً، يُضِلُّ بِهِ كَثِيراً، جَعَلَ لَكُمُ الأَرضَ فِرَاشاً، اُعبُدُوا رَبَّكُم، يُقِيمُونَ الصَّلوٰةَ

- سه فعل همراه با فاعل و مفعول خود از داخل قرآن کریم پیدا کرده و ترکیب کنید.

- اعراب گذاری کنید:



نکته: هرگاه بعد از فعل ضمیر متصل نصبی (ـهُ، هُمَا، هُم) بیاید، حتما مفعول میشود، مانند:



کارخانگی:

- فعلهای ذیل را ترکیب کنید:

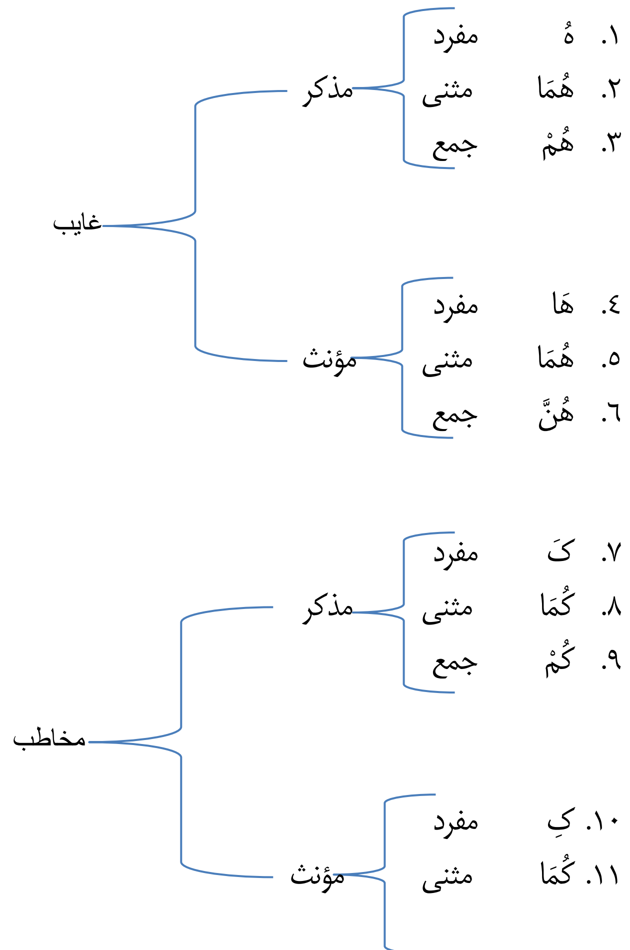
خَلَقَكُم، يُمِيتُكُم، أَنذَرتَهُم، يَمُدُّهُم

- پنج فعل که مفعول شان ضمیر متصل باشد، از داخل قرآن شریف پیدا کرده و ترکیب کنید.

ضمیر متصل حالت نصبی

ضمیر متصل حالت نصبی پس از فعل ماضی، مضارع و امر آورده می شود؛ مانند: ضمیر «هُ» در افعال، نَصَرَهُ (او را یاری کرد)، يَنْصُرُهُ (او را یاری می کند)، أُنْصُرْهُ (او را یاری کن).

صرف چهارده صیغهٔ ضمیر متصل حالت نصبی



۱۲. کُنَّ جمع

۱۳. یَ وحده
۱۴. نَا مع الغیر
(وحده، مع الغیر ← مذکر+مؤنث ← متکلم)

نکته: این ضمایر اگر به فعل بچسپند، مفعول میشوند، بناء در شماره ۱ و ٤ هرگاه فاعل اسم ظاهر باشد بعد از مفعول می آید؛ مانند:

لَا ← نافیه
یَحزُنُهُمُ ← فعل با فاعل و مفعول خود جمله فعلیه ← مفعول
الفَزَعُ ← موصوف فاعل
الأَکبَرُ ← صفت

کارخانگی:

- پنج عدد ضمیر که بدنبال فعل باشد، پیدا کرده و ترکیب کنید.
- جمله های ذیل را ترجمه و ترکیب کنید:

یُرِیهِمُ اللهُ، رَزَقنَاهُم، یُؤَخِذُکُم، یُعَلِّمُکُمُ اللهُ، اُنصُرنَا، اِهدِنَا، فَزَادَهُمُ اللهُ، أَحیَاکُم، یُمِیتُکُم، یُحیِیکُم، یَمُدُّهُم، تَرَکَهُم، خَلَقَکُم، سَوَّاهُنَّ

کارخانگی:

- اگر می خواهید که سریعتر حفظ کنید به خاطر داشته باشید که با حذف سه حرف اول ضمیر منفصل حالت نصبی، ضمیر متصل حالت نصبی ساخته می شود. (هُ، هُمَا، هُمْ، هَا، هُمَا، هُنَّ، کَ، کُمَا، کُمْ، کِ، کُمَا، کُنَّ، یَ، نَا).
- مفعول همیشه منصوب است پس چرا ضمایر با وجود اینکه مفعول اند منصوب نیستند؟
- فعلهای ذیل را که فاعل هایشان اسم ظاهر و مفعول هایشان ضمیر هست را ترجمه و ترکیب کنید:

أَخَذَتهُمُ الصَّاعِقَةُ، تَتَلَقَّاهُمُ المَلَائِکَةُ، فَزَادَهُمُ اللهُ مَرَضاً

حروف اصلی و زاید

حروف اصلی، حروفی هستند که ریشهٔ ی یک کلمه است (در تمام صیغه های فعل وجود داشته باشد) و می توان آنرا مصدر گفت، ولی حروف زاید حروفی هستند که با مصدر اضافه شده باشد (در تمام صیغه های فعل وجود نداشته باشد)، و اگر بخواهیم ریشهٔ یک فعل را معلوم کنیم آن را بر وزن فَعَلَ می کنیم، مثلاً:

ریشهٔ فعل:

یُقَاتِلُ => قتل

یُـــفَـــا عِـــلُ => فَـــعَـــلَ
یُـــقَـــا تِـــلُ => قَـــتَـــلَ

یَنْصُرُونَ و لِیَنْصُرْ، => نصر

یَکْسِبُ => کسب

اِسْتَفْهَمُوا => فهم

لَنَصَّدَّقَنَّ => صدق

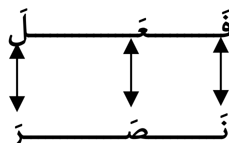
تَذْکُرُونَ => ذکر، میباشد.

وزن کردن کلمات

برای اینکه وزن کلمه مشخص شود سه حرف (ف، ع، ل) در مقابل کلمه قرار می گیرد و بعدا وزن همان کلمه که از کدام نوع است، معلوم می شود. حرف اول اصلی را فاء الفعل، حرف دوم اصلی را عین الفعل، حرف سوم اصلی را لام الفعل، می گویند، مانند:

نَصَرَ => نَ (فاء الفعل) صَ (عین الفعل) رَ (لام الفعل)

بر وزن => فَ عَ لَ



فَعَلَ => دَخَلَ، ضَرَبَ

فَعِلَ => عَلِمَ، حَمِدَ

فَعُلَ => شَرُفَ، کَرُمَ

نکته: هر گاه در کلمه ای، حروف زایدی باشد، همان را در وزن کلمه می آوریم، مانند:

اِ نْ کَ سَ رَ (اِنْ حروف زاید است) که با حروف اصلی (کَ سَ رَ) آمده است

اِ نْ فَ عَ لَ => بر وزن اِنْفَعَلَ است.

پس وزن فعل اِنْکَسَرَ را معلوم کردیم که بر وزن اِنْفَعَلَ است و اِنْفَعَلَ از بابهای ثلاثی مزید می باشد.

حالات فعل مضارع

حالت اول: حال و مستقبل

قسمیکه گفته شد فعل مضارع از نظر زمان و وقت بین حال و آینده مشترک است یعنی فعل مضارع برای حال و آینده هردو استفاده می شود. اگر بخواهیم فعل مضارع معنای زمان حال را بدهد، یک لام مفتوح (لَ) بر سر آن می آوریم، مانند:

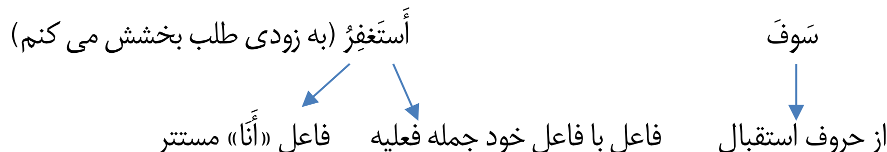
عَلِیٌّ لَیَکْتُبُ (علی هم اکنون مشغول نوشتن است)

و اگر بخواهیم فقط معنای آینده و مستقبل را بدهد، حرف (سین) و یا (سوف) را بر سر آن می آوریم، مانند:

عَلِیٌّ سَیَکْتُبُ (علی بزودی خواهد نوشت)

عَلِیٌّ سَوْفَ یَکْتُبُ (علی بعداً خواهد نوشت)

(سین) برای آیندهٔ نزدیک و (سوف) برای آیندهٔ دور استفاده می شود.



کارخانگی:

- جمله های ذیل را مانند مثال ترجمه و ترکیب کنید:

سَوفَ نُعَذِّبُهُ، سَنَقُولُ، سَیُدخِلُ، سَوفَ تَعلَمُونَ

- شش «سَــ» و «سَوفَ» همراه فاعل از داخل قرآن شریف پیدا کرده، ترجمه و ترکیب کنید.

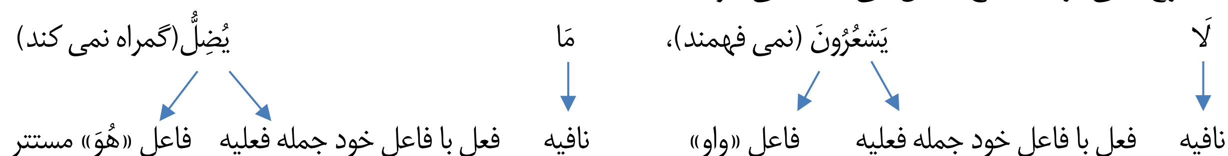
حالت دوم: مضارع منفی (نفی)

فعل مضارع در حالت عادی، مثبت است یعنی بر واقع شدن کار دلالت می کند و اگر بخواهیم فعل مضارع را منفی کنیم، بر سر آن حروف نفی یعنی (ما) و (لا) می آوریم، مانند:

یَكْتُبُ (می نویسد) => لا یَكْتُبُ (نمی نویسد)

یَنْصُرُ (یاری می کند) => ما یَنْصُرُ (یاری نمی کند)

به مضارع منفی در اصطلاح، «فعل نفی» گفته می شود.



کارخانگی:

- دو فعل منفی به «لا» و دو فعل منفی به «ما» را تا چهارده صیغه صرف کرده و از داخل قرآن مجید پنج فعل منفی به «لا» و پنج فعل منفی به «ما» پیدا کرده، مانند مثال ترجمه و ترکیب کنید.
- جمله های ذیل را مانند مثال ترجمه و ترکیب کنید:

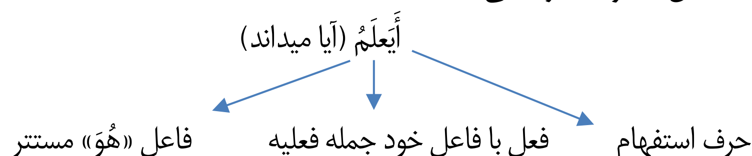
لَا یَشعُرُونَ، لَا یعلَمُونَ، مَا سَأَلتُ، مَا رَمَیتَ، مَا نُرسِلُ، لَا یُؤمِنُونَ، لَا یَرجِعُونَ، لَا یُبصِرُونَ، لَا یَستَحیِی، مَا رَبِحَت تِجَارَتُهُم

حالت سوم: مضارع استفهامی (پرسشی)

فعل مضارع در حالت عادی، خبری است یعنی از انجام شدن یک فعل خبر می دهد و اگر بخواهیم فعل مضارع را استفهامی کنیم، بر سر آن حروف استفهام یعنی (أَ) و (هَل) می آوریم، مانند:

یَعْلَمُ (می داند) => أَیَعْلَمُ (آیا می داند؟)

یَنْصُرُ (یاری می کند) => هَلْ یَنْصُرُ (آیا یاری می کند؟)



کارخانگی:

- دوفعل استفهامی به «هل» و دو فعل استفهامی به «أ» را صرف کرده و ۸ فعل استفهامی از داخل قرآن مجید پیدا کرده، مانند مثال ترجمه و ترکیب کنید.
- جمله های ذیل را مانند مثال ترجمه و ترکیب کنید:

أَجِئتَ، أَنُلزِمُ، هَل نُنَبِّئُ، أَفَلَا تَذَکَّرُونَ، هَل نَجعَلُ، أَنُؤمِنُ، أَتَجعَلُ، اَءَنذَرتَ

حالت چهارم: مضارع منصوب

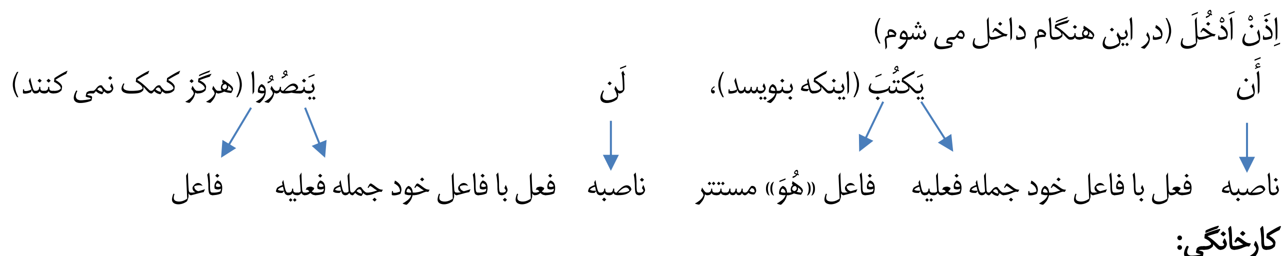
فعل مضارع در اصل خود، مرفوع است و اگر بخواهیم فعل مضارع را منصوب کنیم، بر سر آن حروف ناصبه، یعنی (اَنْ (اینکه)، لَنْ (هرگز)، کَیْ (برای اینکه) و اِذَنْ (در این هنگام) را می آوریم، مانند:

اَنْ یَكْتُبَ (اینکه بنویسد)

لَنْ یَنْصُرُوا (هرگز یاری نمی کنند)

کَیْ یَخْرُجَا (برای اینکه خارج شوند)

اِذَنْ اَدْخُلَ (در این هنگام داخل می شوم)



کارخانگی:

- أَنْ يَکْتُبَ، لَنْ يَضْرِبَ، کَی يَخْرُجَ و إِذَنْ يَدْخُلَ را صرف کنید و از هر کدام (حروف ناصبه) دو دانه از داخل قرآن مجید پیدا کرده، ترجمه و ترکیب کنید
- جمله های ذیل را مانند مثال ترجمه و ترکیب کنید:

أَن تَتَّخِذَ، لَن تَفعَلُوا، لَن يَجِدُوا، کَی تَقَرَّ عَينُهَا، أَن يَّضرِبَ، أَن يُّوصَلَ

حالت پنجم: مضارع مجزوم

هرگاه یکی از حروف جازم (حروفی که فعل مضارع را جزم (سکون) می دهد) بر سر فعل مضارع بیاید، مجزوم (ساکن) می گردد و حروف جزم عبارتند از: لَمْ (نه)، لَمَّا (هنوز)، لام امر (لِ- برای امر استفاده می شود)، لای نهی (لای نهی- برای امر منفی استفاده می شود).

نکته

علامت جزم فعل مضارع در صیغه های ۱، ٤، ۷، ۱۳ و ۱٤، سکون (ـْـ) و در بقیهٔ صیغه ها حذف نون (حذف علامت رفع)، می باشد؛ مانند:

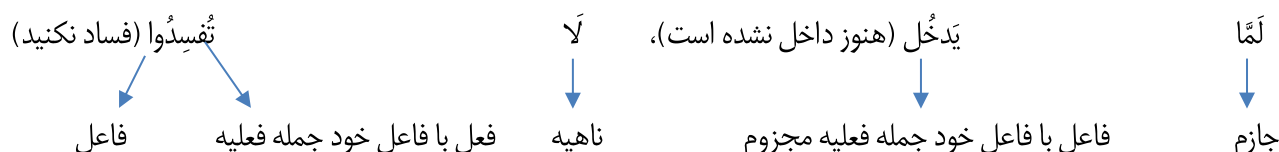
لَمْ يَضْرِبْ (نزد)

لَمَّا يَدْخُلْ (هنوز داخل نشده است)

لِيَنْصُرْ زيدٌ عَلِيّاً(زید باید علی را، یاری کند)

لايَکْتُبْ (ننویسد)

لاتَکْتُبُوا (ننویسید)



فرق میان «لَا»ی نافیه و «لَا»ی ناهیه اینست که «لَا»ی نافیه فعل مضارع را مجزوم نمی سازد؛ مانند: لَا يَضرِبُ، اما «لَا»ی ناهیه فعل مضارع را مجزوم می سازد، مانند: لَا يَضرِب

کارخانگی:

- فعلهای لَم يَقتُل، لَمَّا يَنصُر، لِيَضرِب و لَا تَنصُر را صرف کرده و از هر کدام دو دانه از داخل قرآن شریف پیدا کرده، مانند مثال ترجمه و ترکیب کنید.
- جمله های ذیل را مانند مثال ترجمه و ترکیب کنید:

لَم نَجعَل، لَمَّا يَأتِ، لِيَعمَل، لَا يُشرِک، لَا تَجعَل، أَلَم يَعلَمُوا، لَا تَجعَلُوا، لَم تُنذِر، لَم تَفعَلُوا

ادات شرط (کلمات شرط)

کلماتی که معنای شرط را دارند عبارتند از: اِنْ (اگر) و مَنْ (هر کس). ادات شرط دو فعل مضارع را، جزم می دهند، مانند:

اِنْ يَّشَأ يَرحَمکُم (اگر بخواهد، رحم میکند بر شما)

مَنْ یُّعرِض عَن ذِکرِ رَبِّهِ یُسلِکهُ (هر کس رو بگرداند از یاد پروردگار خود، داخل میکند اورا)

مَن	یُطِعِ	الرَّسُولَ	فَقَد		أَطَاعَ	اللهَ
↓	↓	↓	↓	↓	↓	↓
مبتدا شرطیه	فعل با فاعل «هُوَ»	مفعول	جزائیه	حرف تحقیق	فعل با فاعل «هُوَ» و مفعول خود جمله فعلیه	مفعول

و مفعول خود جمله فعلیه فعل شرط — جواب شرط خبر مبتدا

نکته: هرگاه بر سر جواب شرط «فَـ» بیاید، جزائیه میشود.

کارخانگی:

- سه دانه «إن» همراه دو فعل و سه دانه «مَن» شرطیه همراه دو فعل از داخل سورۀ الطلاق پیدا کرده، مانند مثال ترکیب کنید:

إِنْ	لَم	تَفعَلُوا	وَ	لَن	تَفعَلُوا	فَاتَّقُوا		النَّارَ
↓	↓	↓	↓	↓	↓	↓	↓	↓
حرف شرط	جازم	فعل شرط	عاطفه	ناصبه	فعل عطف به «لم تفعلوا»	جزائیه	جواب شرط	مفعول

- برای اینکه حالات فعل مضارع را خوب بفهمید، تمام حالات فعل مضارع را که شامل، حال و مستقبل، مضارع منفی، مضارع استفهامی، مضارع منصوب و مضارع مجزوم است را بطور کامل با ۱٤ صیغه صرف کنید و هر بار فعل جدیدی را انتخاب کنید، یعنی بار اول یضرب، بار دوم ینصر، بار سوم یصبر و به همین قسم ادامه دهید تا صرف کردن کلمات عربی برای زبان و فکر تان، عادی شود و از داخل قرآن مجید نیز پیدا کنید.
- جمله های زیر را ترجمه و ترکیب کنید:

مَن یُضلِلِ اللهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبِیلاً

مَنْ یُعْرِضْ عَنْ ذِکْرِ رَبِّهِ یَسْلُکْهُ عَذَاباً صَعَداً

- جمله های ذیل را مانند مثال ترجمه و ترکیب کنید:

إن یَّشَأ یُعَذِّبکُم، إن یَّشَأ یَرحَمکُم، إن کُنتُم فِی رَیبٍ مِمَّا نَزَّلنَا عَلی عَبدِنَا فَأتُوا بِسُورَةٍ

شش باب ثلاثی مجرد

فعل ماضی اگر دارای سه حرف اصلی باشد، به آن ثلاثی گویند؛ اگر دارای چهار حرف اصلی باشد به آن رباعی گویند و اگر با حروف اصلی شان، حرف زائدی همراه نباشد، به آن ثلاثی مجرد یا رباعی مجرد گویند و اگر با حروف اصلی شان، حرف زائدی بود، به آن ثلاثی مزید یا رباعی مزید گویند. فعل ثلاثی مجرد، دارای شش صورت است که هر یک آنرا، باب گویند و این باب ها را وزنهای فعل ثلاثی مجرد نیز گویند.

نکته: همانطور که قبلا ذکر شده بود حرکت عین الفعل، فعل ماضی و مضارع سماعی بوده؛ و همچنان افعال ثلاثی مجرد خالی از این شش باب نمی باشد.

باب	بر وزن فعل ماضی	بر وزن فعل مضارع	مثال از فعل ماضی	مثال از فعل مضارع
اول	فَعَلَ	یَفْعَلُ	فَتَحَ	یَفْتَحُ
دوم	فَعَلَ	یَفْعِلُ	ضَرَبَ	یَضْرِبُ
سوم	فَعَلَ	یَفْعُلُ	قَتَلَ	یَقْتُلُ
چهارم	فَعِلَ	یَفْعَلُ	عَلِمَ	یَعْلَمُ
پنجم	فَعِلَ	یَفْعِلُ	حَسِبَ	یَحْسِبُ

ششم	فَعُلَ	يَفْعُلُ	كَرُمَ	يَكْرُمُ

کارخانگی: برای اینکه صرف کردن بابهای ثلاثی مجرد برای زبان و فکر تان، عادی شود، به ترتیب هر باب را بطور کامل با ١٤ صیغه را حفظ نموده و صرف کنید و هر بار فعل جدید انتخاب کنید، یعنی بار اول یضرب، بار دوم ینصر، بار سوم یصبر و به همین قسم ادامه دهید و از داخل قرآن مجید از هر باب ١٦ فعل ماضی، ١٦ فعل مضارع و ١٦ فعل امر پیدا کرده و به بابهای ثلاثی مجرد ببرید به طور مثال: «يَمْنَعُ» از باب فَعَلَ يَفْعَلُ و «يَقتُلُ» از باب فَعَلَ يَفعُلُ.

باب های ثلاثی مزید

نکته: بردن فعل ثلاثی مجرد به یکی از بابهای ثلاثی مزید معمولاً به جهت بدست آوردن معانی جدید میباشد طوریکه برخی از بابهای ثلاثی مزید به بعضی افعال بیست معنای جدید می دهند که ما، دراین کتاب تنها به ذکر یک معنای مشهورشان می پردازیم.

باب إِفْعال (متعدی): به این معنی که فعل به فاعل و مفعول هردو ضرورت داشته باشد؛ مانند: أَذْهَبَ عَلِيٌّ سَعِيْداً (علی، سعیدرا برد)

باب تَفعیل (متعدی): به این معنی که فعل به فاعل و مفعول هردو ضرورت داشته باشد؛ مانند: عَلَّمْتُ عَلِيّاً (به علی آموزش دادم)

باب مُفاعَلة (مشارکت): به این معنی که فاعل و مفعول در یک کار شرکت داشته باشند؛ مانند: ضَارَبَ عَلِيٌّ زَيْداً (علی و زید یکدیگر را زدند)

باب تفاعُل (مشارکت): به این معنی که فاعل و مفعول در یک کار شرکت داشته باشند؛ مانند: تَعَاوَنَ زَيْدٌ وَ سَعِيْدٌ (زید و سعید به یکدیگر کمک کردند)

باب تَفَعُّل (اثرپذیری و یا مطاوعه): به این معنی که فاعل یک عمل را انجام دهد و مفعول آن عمل را بپذیرد؛ مانند: أَدَّبْتُ أَحْمَداً فَتَأَدَّبَ (احمد را ادب کردم، و او ادب شد)

باب افتِعال (اثرپذیری و یا مطاوعه): به این معنی که فاعل یک عمل را انجام دهد و مفعول آن عمل را بپذیرد؛ مانند: نَظَّمْتُ الْبَيْتَ فَانْتَظَمَ (خانه را، منظم کردم و منظم شد)

باب انفِعال (اثرپذیری و یا مطاوعه): به این معنی که فاعل یک عمل را انجام دهد و مفعول آن عمل را بپذیرد؛ مانند: قَطَعَ الحَبْلَ فَانْقَطَعَ (طناب را برید، و طناب بریده شد)

باب افعِلال: به معنی رنگ و عیب است؛ مانند: إِحْمَرَّ الحَدِيدُ (آهن سرخ شد)

باب اِستِفعال (طلب کردن): به معنی طلب یک چیز است، مانند: إِيَّاكَ نَسْتَعِيْنَ (تنها از تو طلب کمک می کنیم)

باب اِفعيلال: به معنی رنگ و عیب است همراه با مبالغه، مانند: إِحْمَارَّ الحَدِيْدُ (آهن بسیار سرخ شد)

هر فعل ثلاثی مجردی که به باب های ثلاثی مزید برده شود، در ماضی، مضارع و مصدر بر وزن های ذیل می آید:

شماره	باب (معنای مشهور)	ماضی	مضارع	مصدر	مثال
١	إِفْعال (متعدی)	أَفْعَلَ	يُفْعِلُ	إِفْعال	أَكْرَمَ يُكْرِمُ إِكْرَام
٢	تفعیل (متعدی)	فَعَّلَ	يُفَعِّلُ	تَفْعِيل	صَدَّقَ يُصَدِّقِ تَصْدِيق
٣	مفاعلة (مشارکت)	فَاعَلَ	يُفَاعِلُ	مُفاعَلَة	ضَارَبَ يُضَارِبُ مُضارَبة
٤	تفاعل (مشارکت)	تَفَاعَلَ	يَتَفَاعَلُ	تَفُاعُل	تَقَاتَلَ يَتَقَاتَلُ تَقَاتُل
٥	تَفَعُّل (مطاوعه)	تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعُّل	تَعَلَّمَ يَتَعَلَّمُ تَعَلُّم
٦	اِفتِعال (مطاوعه)	اِفْتَعَلَ	يَفْتَعِلُ	اِفْتِعَال	اِسْتَمَعَ يَسْتَمِعُ اِسْتِمَاع
٧	اِنفِعال (مطاوعه)	اِنْفَعَلَ	يَنْفَعِلُ	اِنْفِعَال	اِنْكَسَرَ يَنْكَسِرُ اِنْكِسَار

۸	اِسْتِفْعَال (طلب کردن)	اِسْتَفْعَلَ	يَسْتَفْعِلُ	اِسْتِفْعَال	اِس۟تَغ۟فَرَ یَس۟تَغ۟فِرُ اِسْتِغْفَار
۹	اِفْعِلال (رنگ وعیب)	اِفْعَلَّ	يَفْعَلُّ	اِفعِلاَل	اِس۟وَدَّ یَس۟وَدُّ اِسْوِداد
۱۰	اِفْعِيلَال (رنگ و عیب با مبالغه)	اِفْعَالَّ	يَفْعَالُّ	اِفْعِيلَال	اِح۟مَارَّ یَح۟مَارُّ اِحْمِيرَار

کارخانگی: برای اینکه صرف کردن باب های ثلاثی مزید برای زبان و فکر تان، عادی شود، به ترتیب هر باب را بطور کامل با ١٤ صیغه صرف نموده و حفظ کنید و هر بار فعل جدید انتخاب کنید، یعنی بار اول یکرم، بار دوم یُنزل، بار سوم یحسن و به همین قسم ادامه دهید و از داخل قرآن شریف از هر باب ١٦ فعل ماضی، ١٦ فعل مضارع و ١٦ فعل امر پیدا کرده و به باب ببرید؛ مانند: يُنزِلُ از باب افعال و يُنَزِّلُ از باب تفعیل. برای اینکه آسانتر فعلهایی را که از داخل قرآن شریف پیدا می کنید، به باب ببرید به حروف زائد دقت کنید که هر باب چند حرف زائد دارد و کدام باب تشدید دارد و کدام باب حرف مضارعه آن مضموم است.

فعل معلوم و فعل مجهول

فعل معلوم: فعلی است که فاعل آن معلوم باشد؛ مانند: ضَرَبَ سَعِيْدٌ مَنْصُوراً (سعید، منصور را زد) درینجا (ضَرَبَ) فعل، (سَعِيْدٌ) فاعل و (مَنْصُوراً) مفعول، است.

فعل مجهول: فعلی است که فاعل آن نا معلوم باشد؛ مانند: ضُرِبَ مَنْصُوْرٌ (منصور زده شد) در اینجا (ضُرِبَ) فعل مجهول و (مَنْصُوْرٌ) نائب فاعل، است.

روش ساختن فعل مجهول

روش مجهول کردن فعل ماضی: ١- حرف ماقبل آخر را کسره می دهیم و ماقبل متحرک آن را ضمه می دهیم، تا فعل بر وزن فُعِلَ می شود؛ ٢- فاعل آنرا حذف می کنیم؛ ٣- مفعول آنرا مضموم، می کنیم که به آن نائب فاعل، میگویند؛ مانند: ضَرَبَ سَعِيْدً مَنْصُوراً (سعید، منصور را زد)=> ضُرِبَ مَنْصُورٌ (منصور زده شد).

نکته: معنای فعل مجهول، متعدی می باشد.

روش مجهول کردن فعل مضارع:

در فعل مضارع فقط دو حرکت آن را تغییر می دهیم؛ ١- حرف مضارعه (ا تـ يـ ن) را مضموم می کنیم؛ ٢- یکی ماقبل حرف آخر را مفتوح می کنیم تا فعل بر وزن يُفعَلُ شود؛ ٣- فاعل آن را حذف می کنیم ٤- مفعول (نائب فاعل) آن را مضموم، می کنیم؛ مانند: يَضْرِبُ سَعِيْدٌ عَلِياً (سعید، علی را می زند) => يُضْرَبُ عَلِيٌّ (علی، زده می شود).

فعل امر مجهول، از فعل مضارع مجهول گرفته می شود و برای ساختن آن یک لام مکسور (لِ) بر سر فعل مضارع آورده و آخر آن را جزم می دهیم؛ مانند: يُضْرَبُ عَلِيٌّ (علی زده می شود) => لِيُضْرَبْ عَلِيٌّ (علی باید زده شود)

شماره	فعل ماضی مجهول	فعل مضارع مجهول	فعل امر مجهول
١-	نُصِرَ (کمک کرده شد)	يُنْصَرُ (کمک کرده میشود)	لِيُنْصَرْ (باید کمک کرده شود)
٢-	قُتِلَ (کشته شد)	يُقْتَلُ (کشته میشود)	لِيُقْتَلْ (بایدکشته شود)
٣-	ضُرِبَ (زده شد)	يُضْرَبُ (زده می شود)	لِيُضْرَبْ (باید زده شود)

نکته: فعل امر مجهول، امر به صیغه ندارد و چهارده صیغهٔ آن امر به لام است.

کارخانگی

- فعلهای ذیل را مجهول کرده و ترجمه کنید:

قَتَلَ زَیدٌ عَمرواً، کَتَبَ زَیدٌ رِسَالَةً و یَقتُلُ زَیدٌ عمرواً

- فعلهای ذیل را معلوم کرده و ترجمه کنید:

کُسِرَ الزَّجَاجُ (شیشه شکسته شد)، فُتِحَ البَابُ (در باز شد)، یُکسَرُ الزَّجَاجُ (شیشه شکسته میشود) ویُضرَبُ زَیدٌ (زید زده میشود)

- ٦ فعل مجهول از داخل قرآن شریف پیدا کرده و مانند مثال ترکیب کنید:

سَـــــــــــــــــیُهزَمُ (بزودی شکست داده میشود) الجَمعُ

حرف استقبال ← سَ

فعل مجهول با نائب فاعل خود جمله فعلیه ← یُهزَمُ

نائب فاعل ← الجَمعُ

- برای اینکه بر افعال مجهول وارد شوید، به ترتیب هر یک را بطور کامل با ١٤ صیغه صرف نموده و حفظ کنید.
- جمله های ذیل را مانند مثال ترجمه و ترکیب کنید:

فُضِّلُوا، غُلِبَتِ الرُّومُ، تُؤمَرُ، قُضِیَ الأَمرُ، تُرزَقَانِهِ، سَتُغلَبُونَ، رُزِقنَا، مَا أُنزِلَ، أُعِدَّت، رُزِقُوا، أُوتُوا، یُوصَلَ

بخش دوم: اسم

تعریف اسم

اسم، کلمه ای است که معنای مستقل داشته لیکن زمان نداشته باشد، مانند: سَعید، قَلَم، ضَرْب، شُجاع

انواع اسم

اسم دارای انواع متعددی است که برخی از آنها را که بیشتر مورد نیاز ما است، مطالعه می کنیم:

۱- ثلاثی، رباعی و خماسی،

۲- مصدر و غیر مصدر،

۳- جامد و مشتق،

٤- مذکر و مؤنث،

٥- معرفه و نکره،

٦- متصرف و غیر متصرف.

ثلاثی، رباعی و خماسی

اوزان اسم ثلاثی مجرد

اسم ثلاثی مجرد دارای ده وزن است:

۱. فَعْل، مانند: فَلْس (پولک ماهی)
۲. فَعَل، مانند: فَرَس (اسب)
۳. فَعِل، مانند: کَتِف (شانه)
٤. فَعُل، مانند: عَضُد (بازو)
٥. فِعْل، مانند: حِبْر (مُرَکَّب)
٦. فِعَل، مانند: عِنَب (انگور)
۷. فِعِل، مانند: إِبِل (شتر)
۸. فُعْل، مانند: قُفْل (قفل)
۹. فُعَل، مانند: صُرَد (بوم)
۱۰. فُعُل، مانند: عُنُق (گردن)

اوزان اسم رباعی مجرد

اسم رباعی مجرد دارای چهار وزن است که عبارتند از:

۱. فَعْلَل، مانند: جَعْفَر (نهر کوچک)
۲. فِعْلَل، مانند: دِرْهَم (پول نقره)
۳. فِعْلِل، مانند: زِبْرِج (آرایش)
٤. فُعْلُل، مانند: بُرْثُن (پنجهٔ شیر)

اوزان اسم خماسی مجرد

اسم خماسی مجرد دارای سه وزن است که عبارتند از:

۱. فَعَلْلَل، مانند: سَفَرْجَل (به)
۲. فَعْلَلِل، مانند: جَحْمَرِش (پیرزن)
۳. فُعَلْلِل، مانند: قُذَعْمِل (شتر تنومند)

اوزان ثلاثی، رباعی و خماسی مزید

اسمهای ثلاثی و رباعی مزید دارای وزنهای فراوانی هستند؛ ولی اسمِ خماسی مزید بسیار اندک است.

- ثلاثی مزید، مانند:

ضَارِب (الف زائد)

مُبَاحِث (میم و الف زائد)

اِسْتِكْبَار (همزه، سین، تاء و الف زائد)

- رباعی مزید، مانند:

تَزَلْزُل (تاء زائد)

اِقْشِعْرَار (همزه، الف و راء دوم زائد)

- خماسی مزید، مانند:

عَضْرَفُوط (واو زائد)

مصدر و غیر مصدر

مصدر

مصدر، اسمی است که بر انجام کاری دلالت می کند و زمان ندارد؛ علامهٔ مصدر به فارسی معمولاً «دَنْ» و «تَنْ» است که آخر کلمه می آیند. فعل از مصدر درست می شود؛ مانند: ضَرْب (زدن)، شُرْب (نوشیدن)، قَتْل (کشتن).

غیر مصدر

غیر مصدر، اسمی است که بر انجام کاری دلالت نمی کند؛ مانند: یَدْ (دست)، رَجُل (مرد)، عَالِم (عالم)، بَیْت (خانه)، رِجْل (پا)

جامد و مشتق

اسم جامد

اسم جامد، اسمی است که از کلمهٔ دیگری گرفته نشده باشد، مانند: الله، کعبه، رَجُل، جَعْفَر

اسم مشتق

اسم مشتق، اسمی است که از کلمهٔ دیگری گرفته شده باشد،مانند: نَاصِر، مَنْصُور، نَصِیر که همه از نَصر گرفته شده اند.

اقسام اسم مشتق

اسم مشتق دارای هشت نوع است، که عبارتند از: اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبهه، اسم تفضیل، اسم مبالغه، اسم مکان، اسم زمان، اسم آلت.

اسم فاعل و مفعول (ثلاثی مجرد)

طریقهٔ ساختن اسم فاعل در باب ثلاثی مجرد:

اسم فاعل، اسمی است که بر کسی یا چیزی که کاری از او صادر میشود، دلالت میکند و اگر بخواهیم از بابهای ثلاثی مجرد، اسم فاعل جور کنیم آنرا بر وزن «فَاعِلٌ» می آوریم، مانند:

مذکر:
- نَاصِرٌ (یاری کننده) مفرد
- نَاصِران (یاری کنندگان) مثنی
- نَاصِرون (یاری کنندگان)جمع

مؤنث:
- نَاصِرَةٌ (یاری کننده) مفرد
- نَاصِرتان (یاری کنندگان) مثنی
- نَاصِرات (یاری کنندگان)جمع

مثال دیگری از اسم فاعل: حَمِدَ => حَامِدٌ

طریقهٔ ساختن اسم مفعول در باب ثلاثی مجرد:

اسم مفعول، اسمی است که کار بر آن صورت می گیرد و اگر بخواهیم از بابهای ثلاثی مجرد، اسم مفعول جور کنیم آنرا بر وزن «مَفْعُولٌ» می آوریم، مانند:

مذکر		مؤنث	
مَنْصُورٌ (یاری شده)	مفرد	مَنْصُورةٌ (یاری شده)	مفرد
مَنْصُوران (یاری شدگان)	مثنی	مَنْصُورتانِ (یاری شدگان)	مثنی
مَنْصُورونَ (یاری شدگان)	جمع	مَنْصُورات (یاری شدگان)	جمع

مثال دیگری از اسم مفعول: حَمِدَ => مَحْمُودٌ

کارخانگی: از ضَرَبَ، قَتَلَ و جَعَلَ اسم فاعل و اسم مفعول بسازید و صرف کنید و همچنان از داخل قرآن شریف ١٦ اسم فاعل و ١٦ اسم مفعول پیدا کنید.

اسم فاعل و مفعول (ثلاثی مزید)

طریقهٔ ساختن اسم فاعل در باب ثلاثی مزید:

اول: صیغهٔ اول فعل مضارع را می نویسیم: یُکْرِمُ

دوم: حرف مضارع (ی) را به (مُ) مضموم تبدیل می کنیم: مُکْرِم

سوم: حرف ما قبل آخر را مکسور (زیر) می دهیم: مُکْرِم

مثال دیگر از اسم فاعل: اسم مُحَمِّد، اسم فاعل است؛ به این معنی که آنحضرت ﷺ، دیگران را تعریف می کند.

طریقهٔ ساختن اسم مفعول در باب ثلاثی مزید:

اول: صیغهٔ اول فعل مضارع را می نویسیم: یُحَمِّدُ

دوم: حرف مضارع (ی) را به (مُ) مضموم تبدیل می کنیم: مُحَمِّد

سوم: حرف ما قبل آخر را مفتوح (زبر) می دهیم: مُحَمَّد

مثال دیگر از اسم مفعول: اسم مُحَمَّد، اسم مفعول است؛ به این معنی که دیگران آنحضرت ﷺ را تعریف می کنند.

کارخانگی:

- از یُصّدِقُ، یَتَعَلَّمُ، یَتَذَاکَرُ و یَستَغفِرُ اسم فاعل و اسم مفعول ساخته و صرف کنید.
- ١٦ اسم فاعل و ١٦ اسم مفعول از ثلاثی مزید از داخل قرآن مجید پیدا کرده و نام باب هایشان را بنویسید.

صفت مُشبهه

صفت مُشبهه، اسمی است که دلالت می کند کسی یا چیزی دارای صفت ثابت است، مانند: شُجَاع (دلیر)، کریم (بزرگوار).

وزن های صفت مُشبهه

١. فَعْل، مانند: صَعْب (دشوار)؛ ٢. فَعِیل، مانند: عَلِیم (دانا)؛ ٣. فُعْل، مانند: حُلْو (شیرین)؛ ٤. فَعُول، مانند: صَبُور (شکیبا)؛ ٥. فَعَل، مانند: حَسَن (نیکو)؛ ٦. فَعَال، مانند: جَبَان (ترسو)؛ ٧. فَعْلَان، مانند: عَطْشان (تشنه)؛ ٨. اَفْعَل، مانند: اَبْیَض (سفید).

طریقهٔ مؤنث ساختن صفت مشبهه

برای اینکه صفت مشبهه را مؤنث بسازیم معمولاً حرف (ةٌ) را در آخر اسم اضافه می کنیم، مانند: حَسَنٌ (مذکر) => حَسَنَةٌ (مؤنث)؛ ولی مؤنث «فَعَلان» بر وزن «فَعْلَی» است، مانند: عَطْشَان (مرد تشنه) => عَطْشَی (زن تشنه)، غَضْبَان (مرد خشمناک) => غَضْبَی (زن خشمناک).

وزن «اَفْعَل» برای رنگها و عیبها آورده می شود و مؤنث آن بر وزن «فَعْلاَء» است، مانند: اَبْیَض (سفید، مذکر) => بَیْضَاء (سفید، مؤنث)، اعْرَج (لَنگ، مذکر) => عَرْجاء (لنگ، مؤنث).

نمونهٔ صرف صفت مُشبهه

صفت مُشبهه از خود قاعده و وزن مشخصی ندارد و معمولاً به طور زیر، صرف میشود:

حَسَنٌ مفرد		حَسَنَةٌ مفرد	
حَسَنَانِ مثنی	مذکر	حَسَنَتَانِ مثنی	مؤنث
حَسَنُونَ جمع		حَسَنَاتٌ جمع	

اسم تفضیل

اسم تفضیل، اسمی است که صفت یک کسی و یا چیزی را بر کسی یا چیز دیگری، برتری می دهد، مانند: عَلِيٌّ اَشْجَعُ مِنْ سَعِيدٍ (علی از سعید شجاع تر است) در این مثال ما صفت شجاع بودن علی را بر سعید برتری دادیم.

روش ساختن اسم تفضیل

در باب ثلاثی مجرد اسم تفضیل (مذکر) بر وزن «اَفْعَل» و مؤنث بر وزن «فُعْلَی» می آید، مانند: کَبُرَ => اَکْبَر، کُبْرَی؛ عَظُمَ => اَعْظَم، عُظْمَی.

به یاد داشته باشید که اسم تفضیل از فعلی ساخته می شود که ثلاثی، مجرد، معلوم و قابل زیادت و نقصان باشد، مانند: کَبُرَ، عَظُمَ، فَضُلَ.

نکتهٔ دیگر اینکه برای ساختن اسم تفضیل از رنگها و از غیر باب ثلاثی مجرد باید مصدر فعل را منصوب و بعد از کلماتی همچون اَشَدّ، اَکْثَر و اَعْظَم بیاوریم، مانند: اَشَدُّ حُمْرَةً (سرخ تر)، اَکْثَرُ اَشْتِيَاقًا (مشتاق تر).

اسم مبالغهٔ

اسم مبالغهٔ، اسمی است که بر انجام دهندهٔ کاری یا دارندهٔ صفتی در حدّ زیاد دلالت می کند؛ مانند: قَتّال (بسیار کُشَنده)، وَهَّاب (بسیار بخشنده)، خَدُوم (بسیار خدمت گذار)، رَحِیم (بسیار مهربان).

اسم مبالغهٔ نیز از خود قاعده و وزن مشخصی ندارد و معمولاً بر یکی از اوزان ذیل می آید:

۱. فَعَّال، مانند: رَزَّاق (بسیار روزی دهنده)، تَوَّاب (بسیار بخشنده)؛ ۲. فُعُّول، مانند: سُبُّوح (بسیار پاک)؛ ۳. فِعِّیل، مانند: صَدِّیق (بسیار راستگو)؛ ٤. مِفْعَال، مانند: مِکْثَار (پُرگو)؛ ٥. مِفْعِیل، مانند: مِسْکِین (بسیار درمانده)؛ ٦. فُعَلَة، مانند: هُمَزة (بسیار نکوهشگر)؛ ۷. فَعُول، مانند: اَکُول (پُرخور)؛ ۸. فَعِیل، مانند: رَحِیم (بسیار مهربان)، عَلِیم (بسیار دانا).

نکته: صیغهٔ مذکر و مؤنث اسم مبالغه معمولاً یکسان است و گاهی اوقات در آخر آن تایی (ة) آورده می شود که دلالت بر کثرت مبالغه دارد، مانند: عَلَّامَة (بسیار دانا)، فَهَّامة (بسیار فهیم).

اسم زمان و مکان

اسم زمان، اسمی است که بر زمان وقوع فعل دلالت می کند و اسم مکان، بر مکان وقوع فعل دلالت می کند؛ بخواهیم اسم زمان و مکان، از باب ثلاثی مجرد بسازیم اسم را بر وزن «مَفْعِل» و یا «مَفْعَل» می آوریم؛ مانند: مَضرِب

جَلَسَ => مَفْعِل => مَجْلِس (مکان و یا زمان نشستن)، ذَهَبَ => مَفْعَل => مَذْهَب (مکان و یا زمان رفتن).
و اگر بخواهیم اسم زمان و مکان از باب ثلاثی مزید بسازیم، اسم را بر وزن مفعول باب ثلاثی مزید می آوریم؛ مانند:
مُفتَعَل => مُجْتَمع (زمان و یا مکان اجتماع)، مُفْعَل => مُکْرَم (زمان و یا مکان اکرام).

اسم آلت

اسم آلت، اسمی است که بر ابزار (وسیلهٔ) که با آن یک فعل انجام داده می شود، دلالت می کند و دارای سه وزن است:
اول: مِفْعَل: فَتَحَ => مِفْتَح
دوم: مِفْعَلَة: مِفْتَحَة
سوم: مِفْعَال: مِفْتَاح (کلید)

اسم مذکر و مؤنث

اسم مذکر، بر انسان و یا حیوان نر دلالت می کند که به آن مذکر حقیقی نیز می گویند و غیر آن مذکر مجازی است، مانند:
مذکر حقیقی: رَجُل (مرد)، جَمل (شتر نر)، دِیک (خروس)
مذکر مجازی: قَلَم (قلم)، جِدَار (دیوار)
اسم مؤنث، بر انسان و یا حیوان ماده دلالت می کند که به آن مؤنث حقیقی نیز می گویند و غیر آن مؤنث مجازی است، مانند:
مؤنث حقیقی: اِمراة (زن)، نَاقَةٌ (شتر ماده)
مؤنث مجازی: سَبُّورَة (تخته سیاه)، عَیْن (چشم)

علامتهای مؤنث

۱. تاء «ـة»، مانند: فاطِمَة، نَاقَة؛ ۲. الف مقصوره «یٰ»، مانند: کُبرَیٰ، عَطْشیٰ، طُوبَیٰ؛ ۳. الف ممدوده «ء»، مانند: حَمْراء، صَحْراء. عَوْجَاء.

نکته: به اسم هایی که این علامت ها را داشته باشند، مؤنث لفظی نیز می گویند. و مؤنث معنوی آن اسمی است که علامت تأنیث ندارد ولی بر مؤنث دلالت می کند، مانند: مَرْیَم، زَیْنَب و شَمْس.

مثنی کردن اسم

هرگاه بخواهیم اسم ها را مثنی کنیم «انِ» را به دنبال اسم می چسپانیم؛ مانند:
رَجُلٌ=> رجُلانِ
اِمْرأَةٌ=> اِمْرأتانِ
جَنَّةٌ=> جَنَّتانِ

در عربی سه نوع جمع وجود دارد:

۱. جمع مذکر سالم؛ مانند: مُؤمِنُونَ، مُشرِکُونَ، قَاتِلُونَ
۲. جمع مؤنث سالم؛ مانند: مُؤمِنَات، مُشرِکَات، قَاتِلَات
۳. جمع مکسر؛ مانند: رَسُول => رُسُل، سَفِینَة => سفن، طعام => اطعمة، خطیب => الخُطباء.

مذکر و مؤنث بودن اسم ها از خود قاعدهٔ خاصی ندارد و همچنان جمع مُکَسَّر نیز از خود قاعدهٔ خاصی ندارد؛ مانند:
قمر => مذکر
شمس => مؤنث
رَجُل => رِجَال (جمع مکسر)

اسم معرفه و نکره

اسم معرفه

اسم معرفه، اسمی است که معنا و مصداق آن مشخص باشد، مانند: مُحَمَّد ﷺ، اَلْكَعْبَة (خانهٔ خدا). اکثراً نشانهٔ اسم معرفه در اول کلمه «ال» می باشد، مانند: الکتاب (همان کتاب) القلم (همان قلم).

اسم معرفه به شش قسم تقسیم شده است، که عبارتند از: ۱. ضمیر، ۲. اسم اشاره، ۳. اسم موصول، ٤. علم، ٥. معرفه به ال، ٦. معرفه به اضافه.

اسم نکره

اسم نکره، اسمی است که معنا و مصداق آن مشخص نباشد، مانند: رَجُلٌ (مردی)، بَيْتٌ (خانه ای). نشانهٔ اسم نکره این است که در آخر کلمه تنوین می آید، مانند: يدٌ، رَجُلٌ، عَالِمٌ، ارضٌ.

ضمایر

ضمیر اسمی است که جانشین اسم می شود و از تکرار آن جلوگیری می کند، مانند: جَاءَ الأُسْتَاذُ وَ هُوَ مُكَرَّمُ (استاد آمد در حالی که او مورد احترام بود) در این جمله «او» ضمیر است که از تکرار اسم «استاد» جلوگیری نموده است.

اقسام ضمایر

ضمیر بر دو قسم است: ۱. ضمیر مُنفَصل، ۲. ضمیر متّصل.

ضمیر متصل

ضمیری است که به تنهایی استعمال نمی شود، و همیشه به کلمهٔ دیگری متصل است؛ مانند: ضمیر «تُ» در ضَرَبْتُ (من زدم).

ضمیر منفصل

ضمیری است که به تنهایی و به صورت مستقل استعمال می شود؛ مانند: هُوَ (او)، نَحْنُ (ما).

نکته: ضمیر منفصل به فعل و اسم نمی چسپند بلکه جدا از فعل و اسم استعمال می شود و ضمیر متصل همیشه به اسم، فعل و حرف می چسپند و همهٔ این ضمایر گاه مفعول و گاهی مضاف الیه و گاهی هم مجرور می شوند و ضمیر همیشه بر می گردد بر اسم و از تکرار دوبارهٔ اسم جلوگیری می کند. همچنان این نکته را فراموش نکنید که تمام ضمایر مبنی اند یعنی از لحاظ اعراب هیچ وقت تغییر نمی خورند.

اقسام ضمیر منفصل

ضمیر منفصل دو حالت دارد:

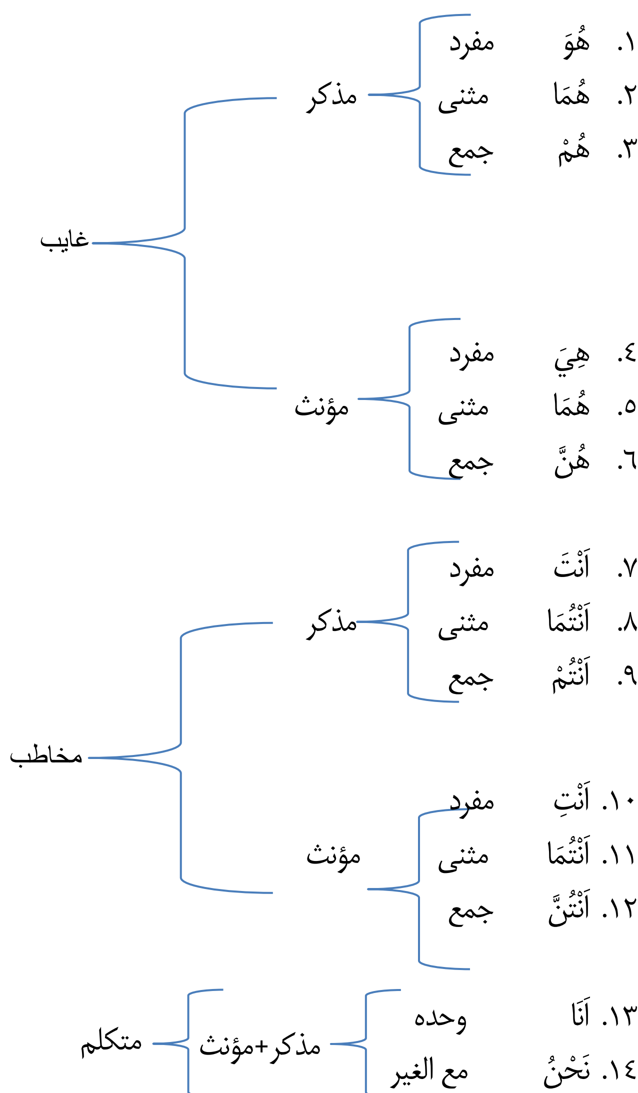
حالت رفعی

حالت نصبی

ضمیر منفصل حالت رفعی

ضمیر منفصل حالت رفعی به عوض اسم های که مرفوع باشند، استفاده می شود، مانند: زَيْدٌ و سَعِيدٌ عَالِمَانِ => هُمَا عَالِمَانِ.

صرف چهارده صیغهٔ ضمیر منفصل حالت رفعی



نکته: بطور اغلب ضمایر منفصل رفعی در قرآن کریم مبتدا می شوند؛ مانند: هُمُ الفَائِزُونَ

هُمُ ← مبتدا با خبر خود جمله اسمیه — الفَائِزُونَ ← خبر

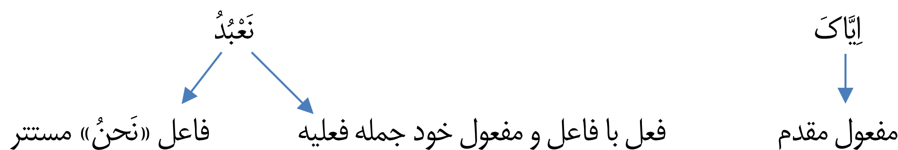
کارخانگی:

- حفظ شوند.
- ۱٦ ضمیر منفصل رفعی از داخل قرآن شریف پیدا کرده (مبتدا باشد) و مانند مثال ترکیب کنید.
- جمله های ذیل (که ضمایر منفصل در آنها مبتدا میشود) را مانند مثال ترجمه و ترکیب کنید:

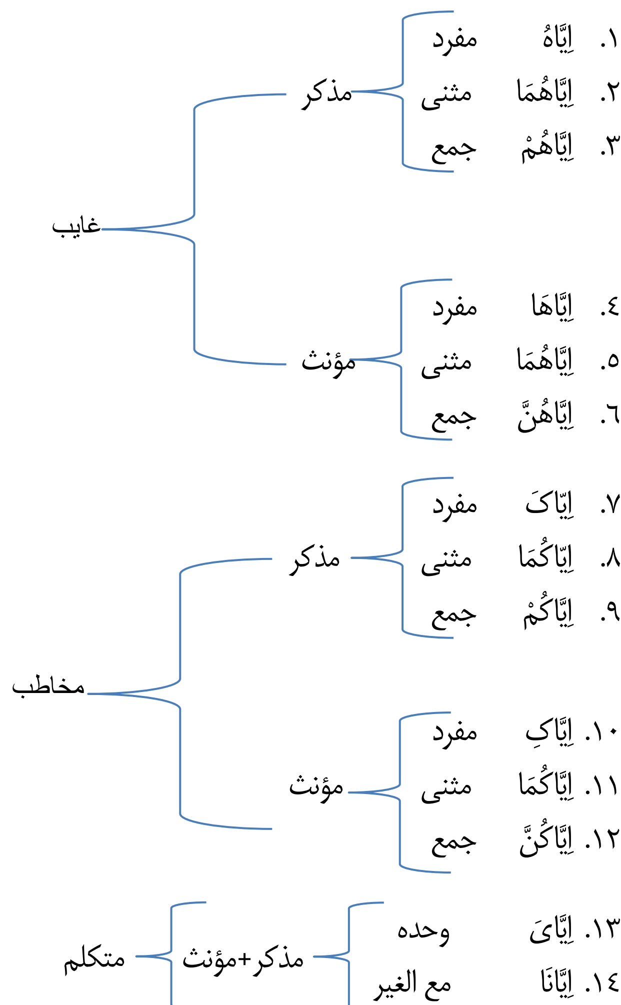
نَحنُ أَنصَارُ اللهِ، هُمُ المُفلِحُونَ، هُوَ خَالِدٌ فِی النَّارِ، هَل أنتُم مُنتَهُونَ، هِیَ حَیَّةٌ، نَحنُ مُصلِحُونَ، نَحنُ نُسَبِّحُ، هُم یُوقِنُونَ، هُمُ المُفسِدُونَ، هُمُ السُّفَهَاءُ، نَحنُ مُستَهزِءُونَ، فَهُم لَا یرجِعُونَ، أَنتُم تَعلَمُونَ، هُم فِیهَا خَالِدُونَ، وَ هُوَ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ، هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُم

ضمیر منفصل حالت نصبی

ضمیر منفصل حالت نصبی به عوض اسم های که منصوب باشند، استفاده می شود، مانند: وَ اِیَّایَ فَارْهَبُوْنِ،



صرف چهارده صیغهٔ ضمیر منفصل حالت نصبی



کارخانگی:

- حفظ شوند.
- جملهٔ ذیل را مانند مثال درس ترکیب کنید:

إِيَّاهُ تَعبُدُونَ، إِيَّاكَ نَعبُدُ، إِيَّاكَ نَستَعِينُ

اقسام ضمیر متصل

ضمیر متصل سه حالت دارد: حالت نصبی، حالت جری، حالت رفعی

ضمیر متصل حالت نصبی

در بخش فعل امر تدریس شد.

ضمیر متصل حالت جری

ضمیر متصل حالت جری همانند ضمیر متصل حالت نصبی است، صِرف با این فرق که ضمیر متصل جری پس از اسم و یا حروف جر آورده می شود؛ مانند: مِنْهُ (از او)، لَهُمَا (از برای آنها)، كِتَابُهُم (کتاب آنها).

ضمیر متصل حالت رفعی

ضمیر متصل حالت رفعی صِرف در فعل ها استفاده می شود و بر دو قسم اند:

اول: بارز (آشکار)؛ مانند: تَ، تُمَا.

دوم: مُستَتر (پنهان)؛ مانند: «هُوَ» که در فعل «ضَرَبَ» پنهان است.

ضمایر رفعی بارز: ضمایر رفعی بارز یازده اند که ده تای آنها در فعل ماضی است و قرار شرح ذیل است:

در غایب: ا، و، نَ؛ در مخاطب: تَ، تُمَا، تُمْ، تِ، تُنَّ؛ در متکلم: تُ، نَا.

یک ضمیر در فعل مضارع است، در مفرد مؤنث مخاطب: «یاء» در تَضْرِبِينَ.

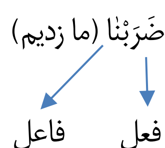
بعضی از ضمایر یازده گانهٔ بارز، عیناً در فعلهای مضارع و امر تکرار می شوند؛ مانند: الف «ا» در يَضْرِبَانِ، واو «و» در يَضْرِبُونَ، نون «ن» در يَضْرِبْنَ، یاء «ی» در تَضْرِبِينَ.

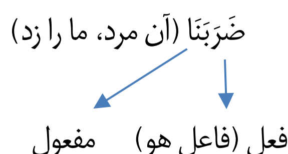
ضمایر رفعی مُستتر: ضمایر رفعی مستتر، پنج ضمیر اند که قرار شرح ذیل است:

در فعل ماضی: هُوَ (صیغهٔ ۱)، هِيَ (صیغهٔ ٤)

در فعل مضارع: هُوَ در فعل يَضْرِبُ (صیغهٔ ۱)، هِيَ در فعل تَضْرِبُ (صیغهٔ ٤)، اَنْتَ در فعل تَضْرِبُ (صیغهٔ ۷)، اَنَا در فعل اَضْرِبُ (صیغهٔ ۱۳)، نَحْنُ در فعل نَضْرِبُ(صیغهٔ ١٤).

مثال:





مطابقت ضمیر با اسم

ضمیر همیشه باید با اسم مطابقت داشته باشد یعنی اگر اسم مفرد مذکر بود پس ضمیر نیز باید مفرد مذکر باشد. و اگر اسم مثنی بود ضمیر نیز مثنی می آید. و اگر اسم مفرد مؤنث بود ضمیر نیز مفرد مؤنث می آید؛ مانند:

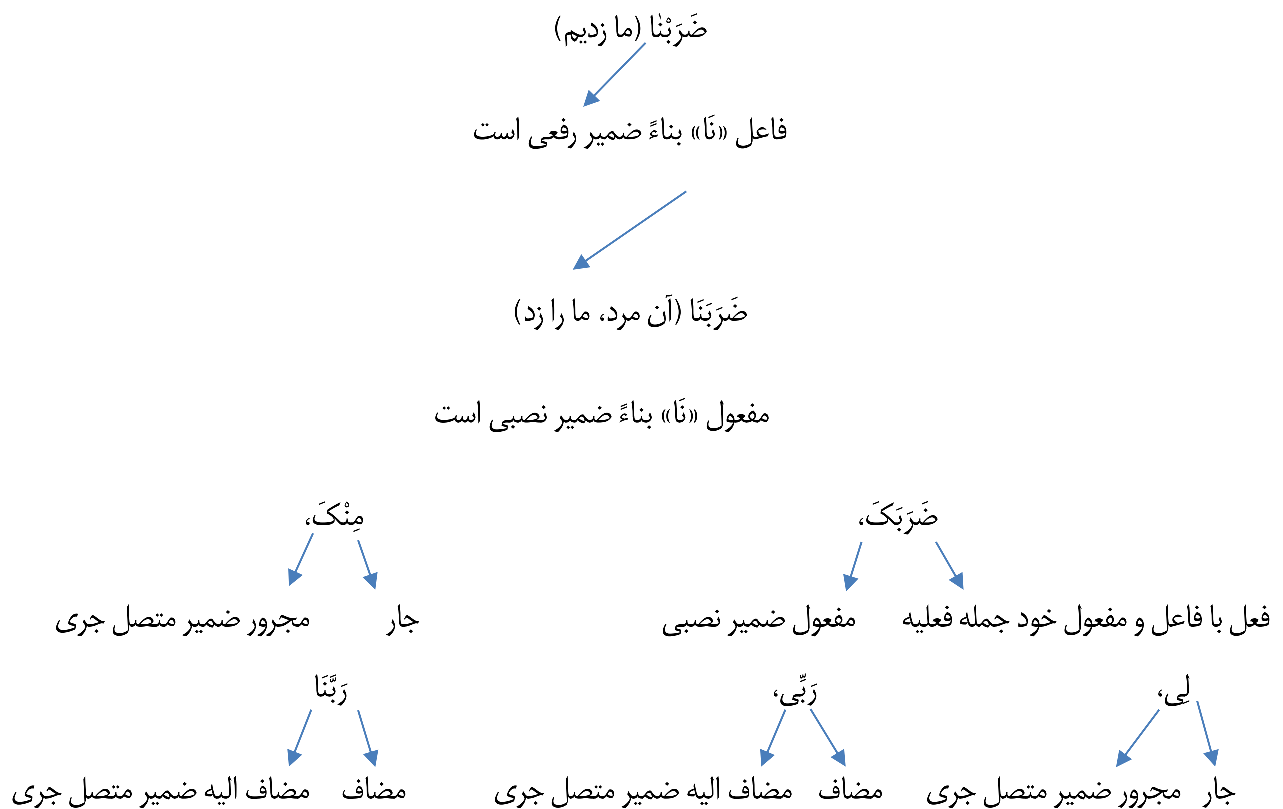
۱. فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَاَصَابَهُ وَابِلٌ

درینجا ضمیر «ـهُ» در «فَأَصَابَهُ» به «صَفْوَانٍ» باز میگردد؛ چون «صَفْوَانٍ» مفرد مذکر است، ضمیر نیز مفرد مذکر آمده است. همچنان از حرف «ـهُ» در کلمهٔ «فَأَصَابَهُ» دانستیم که کلمهٔ «صَفْوَانٍ» مذکر است چون ضمیر «ـهُ» که در آخر کلمهٔ «فَأَصَابَهُ» استفاده شده، مذکر است.

۲. كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ

درینجا ضمیر «هَا» در «أَصَابَهَا» به «جَنَّةٍ» باز میگردد؛ و از ضمیر «هَا» در کلمهٔ «أَصَابَهَا» فهمیدیم که کلمهٔ «جَنَّةٍ» اسم مفرد مؤنث است. و یا گفته می توانیم که چون کلمهٔ «جنَّةٍ» مفرد مؤنث است پس ضمیر «هَا» نیز در کلمهٔ «أَصَابَهَا» مفرد مؤنث آمده است. و یا گفته می توانیم که از حرف «ـةٍ» در کلمهٔ «جَنَّةٍ» فهمیدیم که این کلمه مفرد مؤنث است.

تمرین «ضمایر»:



اسم اشاره

اسم اشاره، اسمی است که به وسیلهٔ آن به شخصی و یا چیزی اشاره می شود. مانند: هذَا (این)، ذَالِکَ (آن)، أُولِئِکَ (آنان).

اسم اشاره بر دو قسم است: اسم اشارهٔ قریب (نزدیک) و اسم اشارهٔ بعید (دور).

اشاره قریب (نزدیک): کلمه های که برای اشارهٔ نزدیک در صیغه های مختلف بکار می روند عبارتند از:

معمولاً بر سر این اسمهای اشاره (هـ) تنبیه آورده می شود همانطور که در ذیل ذکر شده است.

مذکر			مؤنث		
ذَا => هذا	مفرد	مذکر	تِی، ذِهِ => هَذِهِ	مفرد	مؤنث
ذَانِ، ذَیْنِ => هَذَانِ، هَذَیْنِ	مثنی		تَانِ، تَیْنِ => هَاتَانِ، هَاتَیْنِ	مثنی	
أُولَاءِ => هَؤُلَاءِ	جمع		أُولَاءِ => هَؤُلَاءِ	جمع	

اشاره بعید (دور) : کلماتی که برای اشارهٔ دور در صیغه های مختلف بکار می روند عبارتند از:

مذکر			مؤنث		
ذَلِکَ	مفرد	مذکر	تِلْکَ	مفرد	مؤنث
ذَانِکَ، ذَیْنِکَ	مثنی		تَانِکَ، تَینِکَ	مثنی	

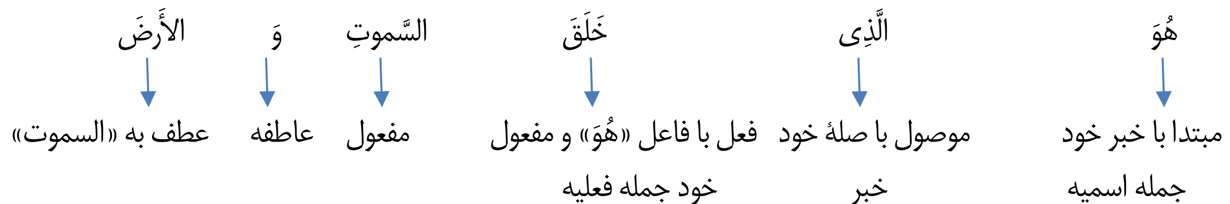
أُولٰئِکَ (أُولَالِکَ) جمع أُولٰئِکَ (أُولَالِکَ) جمع

اشاره به مکان

برای اشاره به مکان، از کلمات هُنَا، هٰهُنَا (اینجا) و هُنَاکَ، هُنَالِکَ، ثَمَّ (آنجا) استفاده می شود.

موصولات

اسم موصول، اسمی است که معنی آن به وسیلۀ جمله ای که پس از آن می آید، تمام می شود. به جملۀ پس از موصول، صله می گویند؛ مانند: هُوَ اَلّذِیْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْاَرضَ (او کسی است که آسمانها و زمین را آفرید). «الَّذِی» موصول و جملۀ «خَلَقَ السَّموَاتِ وَ الأَرضَ» صله است که معنای «الَّذِی» به وسیلۀ این جمله تمام و کامل شده است.



انواع اسم موصول : اسم موصول به دو نوع است: ۱. موصول خاص، ۲. موصول مشترک.

موصول خاص: اسم موصول خاص برای صیغه های مفرد، مثنی، جمع و مذکر و مؤنث لفظ خاص دارد، که قرار شرح ذیل است:



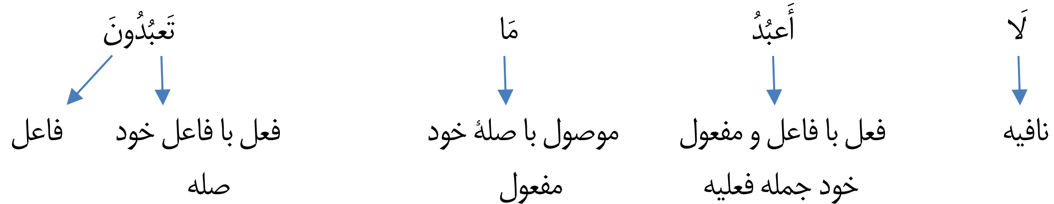
کارخانگی: جمله های ذیل را ترجمه و ترکیب کنید:

الَّذِینَ یُؤمِنُونَ بِالغَیبِ، الَّذِینَ کَفَرُوا، الَّذِینَ آمَنُوا، الَّذِینَ أَنعَمتَ عَلَیهِم، الَّتِی وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الحِجَارَةُ

موصول مشترک: اسم موصول مشترک برای صیغه های مفرد، مثنی، جمع و مذکر و مؤنث لفظ مشترک دارد، که قرار شرح ذیل است:

مَنْ (کسی که، آنکه)، مَا (چیزیکه، آنچه)

لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (آنچه را شما می پرستید، نمی پرستم)؛ «مَا» موصول مشترک، «تَعْبُدُونَ» صله.



کارخانگی: جمله های ذیل را ترجمه و ترکیب کنید:

یُؤمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَیکَ وَ مَا أُنزِلَ مِن قَبلِکَ، مَن یُفسِدُ فِیهَا، وَ مِنَ النَّاسِ مَن یَّقُولُ آمَنَّا بِاللهِ

عَلَم: اسمی است که نام انسان یا حیوان یا مکان و یا شئ معین باشد؛ مانند:

محمد ﷺ، حسین علیه‌السلام، قرآن

معرفه به اَل: به اسمی که توسط «اَل» معرفه شده باشد، معرفه به اَل می گویند؛ مانند:

قَلَمٌ (قلمی) <= اَلقَلَمُ (آن قلم)

اِشْتَرَیتُ قَلَماً، ثُمَّ بِعْتُ القَلَمَ

(قلمی را خریدم، سپس همان قلم را فروختم)

درین مثال «قلم» اولی نکره، «قلم» دومی معرفه به اَل می باشد.

معرفه به اضافه: هر اسم نکره ای که به یکی از اسمهای معرفهٔ پنجگانه (ضمیر، اسم اشاره، موصول، عَلَم و معرفه به اَل) اضافه شود، معرفه می گردد؛ که به آن معرفه به اضافه گویند؛ مانند کلمهٔ «قلم» در مثالهای ذیل که نکره بوده و پس از اضافه شدن، معرفه شده است:

قَلَمُهُ (قلم او) => اضافه به ضمیر

قَلَمُ هَذَا الرَّجُلِ (قلم این مرد) => اضافه به اسم اشاره

قَلَمُ الَّذِی بِعْتُهُ (قلمی که فروختم) => اضافه به موصول.

خوانندگان گرامی، تمامی کارخانه گی هایتان را بطور صحیح انجام داده و هرچقدر می توانید، فعل ها را صرف کرده و از داخل قرآن شریف پیدا کنید.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

آموزش زبان قرآن مجید

بخش علم نحو

به روش مرحوم مولوی محمد سرور فیضی فراهی رحمه الله

(مقدماتی)

تعریف علم نحو

علم نحو از حرکت آخر کلمات عربی و همچنان از ارتباط کلمات عربی با یکدیگر در هنگام ترکیب، بحث می کند.

فایدهٔ علم نحو

اگر علم نحو را بیاموزیم از خطا در گفتار و نوشتار در زبان عربی محفوظ می مانیم.

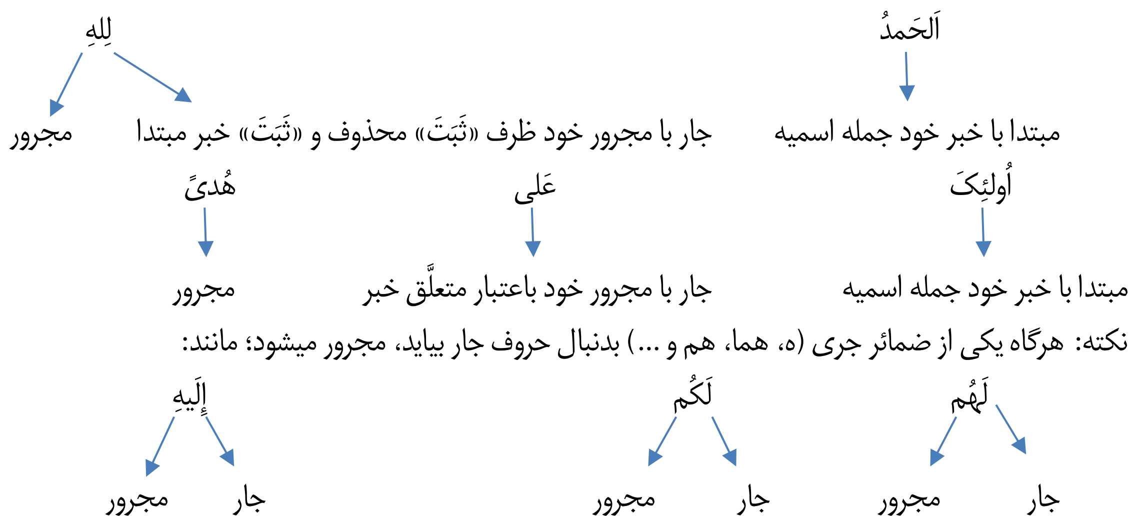
موضوع علم نحو

موضوع علم نحو"کلمه"و کلام (جمله) است. کلمه از لحاظ چگونگی حرکت آخر آن مورد بحث قرار می گیرد؛ و"کلام (جمله) از جهت پیوند اجزاء آن با یکدیگر مورد بحث قرار می گیرد.

حروف جار

حروف جار عبارتند از: باء، تاء، کاف، لام، واو، منذ، مذ، خلا، رُبَّ، حَاشَا، مِن، عَدَا، فِي، عَن، عَلى، حَتّى، إلى.

این حروف بر سر اسم آمده و آنرا کسره (ـِـ) میدهد و سه حرف یعنی «واو»، «تاء» و «باء» برای قسم است و ظرف «أُقسِمُ» محذوف میشوند البته «باء» همیشه برای قسم نیست و بقیهٔ حروف جار ظرف یا متعلّق به فعل یا اسم فاعل یا اسم مفعول و یا مصدر میشود گاهی حروف جار ظرف یا متعلِّق یکی از افعال عموم (كَانَ، ثَبَتَ، حَصَلَ، وَجَدَ و مشتقات آنها) میشود که درین صورت افعال عموم یا متعلَّق همواره محذوف میباشد؛ مانند:



نکته: هرگاه یکی از ضمائر جری (ه، هما، هم و ...) بدنبال حروف جار بیاید، مجرور میشود؛ مانند:

کارخانگی:

- ٥ جار که مجرور شان ضمیر متصل جری باشد از داخل قرآن شریف پیدا کرده و ترکیب کنید.
- ضمایر متصل جری که حروف جر بر سر آنها آمده، ترکیب کنید:

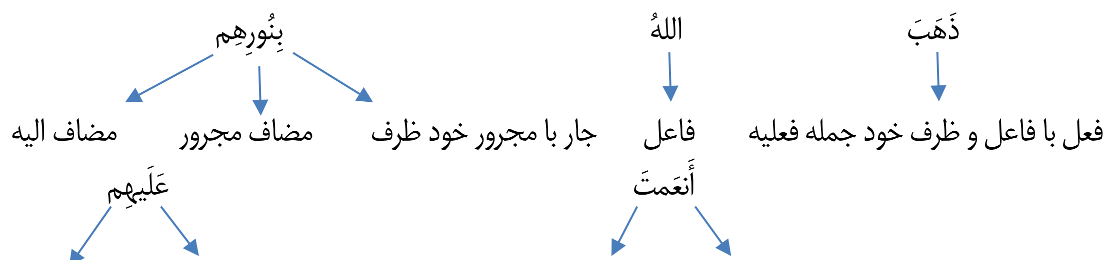
عَلَيهِم، إلَيکَ، فِيهَا، فِيهِ، لَهُم، بِهِم، لَكُم، بِهِ، مِنهَا، إلَيهِ، لَکَ

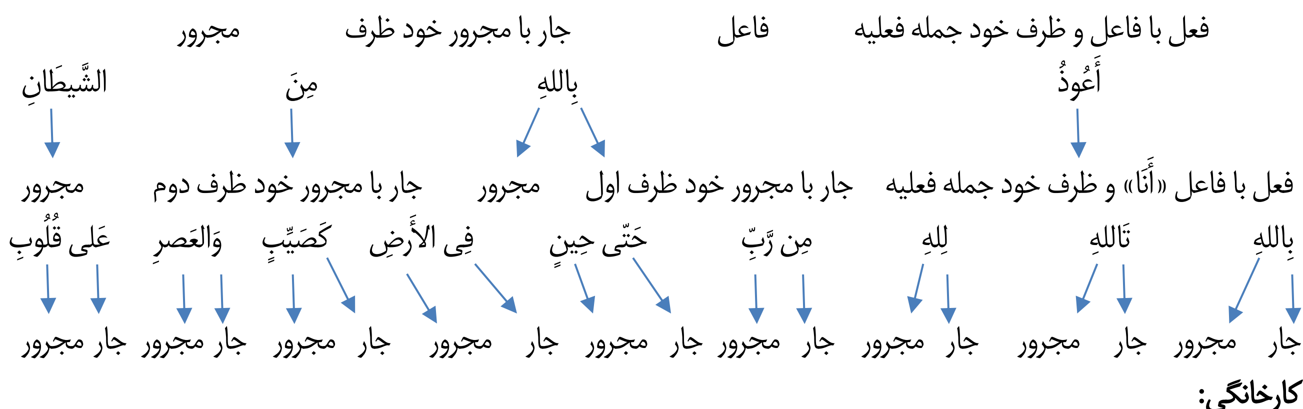
- مثالهای ذیل را ترکیب کنید:

أُولئِکَ الَّذِينَ، وَقُودُهَا النَّاسُ

توضیحات بیشتر حروف جار بعداً ذکر خواهد شد.

نکته: شش عدد از حروف جار (منذ، مذ، خلا، ربّ، حاشا و عدا) داخل قرآن شریف وجود ندارد.





کارخانگی:

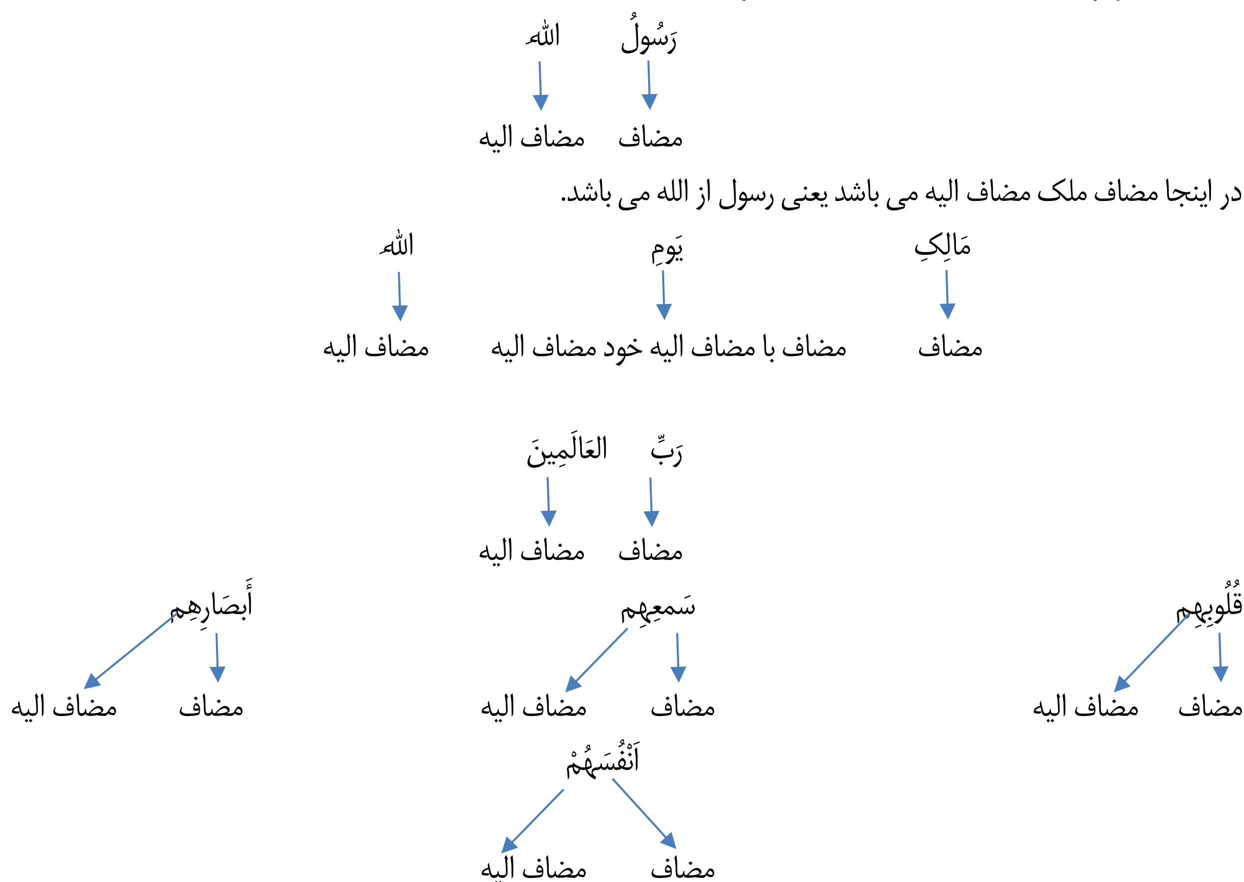
- ده جار و مجرور از داخل قرآن شریف پیدا کرده مانند مثالهای بالا ترکیب کنید.
- جمله های ذیل را ترکیب کنید:

لِلهِ، لِلمُتَّقِينَ، بِالغَيبِ، مِن قَبلِ، بِالآخِرَةِ، مِن رَّبِّ، عَلى قُلُوبِ، عَلى أَبصَارِهِم، مِنَ النَّاسِ، بِاللهِ، بِاليَومِ، فِي قُلُوبِ

مضاف و مضاف الیه

علایم شناخت مضاف

دو اسم به هم پیوسته میابشد اولی مضاف بوده و تنوین و الف لام (ال) ندارد و دومی مضاف الیه و همیشه مجرور می باشد؛ مضاف بیشتر اوقات به مضاف الیه نسبت داده میشود مانند:



در اینجا مضاف ملک مضاف الیه می باشد یعنی رسول از الله می باشد.

(ضمیر متصل جری)**نکته:** بعضی از اسم ها همیشه مضاف میشوند که به آنها اسماء دائم الإضافه میگویند؛ مانند:

تحت، فوق، قبل، بعد، مع، غیر، کُلّ، بعض، مثل، شبه، لدن، عند، اذا، اذ، ذو، خلف، وراء، ایّ، یمین، یسار، جمیع، اولوا

کارخانگی:

- لطفاً در بخش صرف مراجعه نموده و ضمایر متصل را دقیق حفظ کنید چون هرگاه ضمایر متصل بدنبال اسم بیایند، مضاف الیه میشوند مانند «طُغیَانِهِم» در اینجا «طغیان» مضاف و «هم» مضاف الیه میشود و ۸ تا مضاف دیگر که مضاف الیه آنها ضمیر متصل جری باشد، پیدا کرده و مانند مثال ترکیب کنید.
- هشت عدد مضاف که مضاف الیه آنها اسم ظاهر باشد، از داخل قرآن مجید پیدا کرده، ترکیب کنید.
- این مضاف هایی که مضاف الیه شان ضمایر متصل جری است را ترجمه و ترکیب کنید:

قَبلِکَ، رَبِّهِم، سَمعِهِم، أَنفُسَهُم، شَیَاطِینِهِم، مَعَکُم، تِجَارَتُهُم، مَثَلُهُم، حَولَهُ، نُورِهِ، أَصَابِعَهُم، آذَانِهِم، قَبلِکَ، عَبدِنَا، شُهَدَاءَکُم، وَقُودُهَا، فَوقَهَا، مِیثَاقِهِ، حَمدِکَ

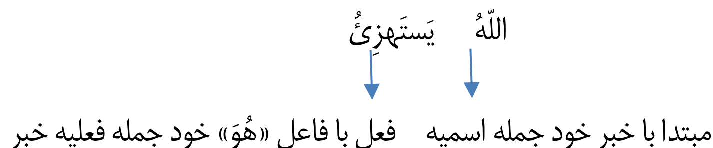
- مضاف و مضاف الیه های ذیل را ترکیب کنید:

رَبِّ العَالَمِینَ، مَالِکِ یَومِ الدِّینَ، صِرَاطَ الَّذِینَ، غَیرِ المَغضُوبِ، مَثَلِ الَّذِی، حَذَرَ المَوتِ، دُونِ اللهِ، عَهدَ اللهِ، بَعدِ مِیثَاقِ، سَبعَ سَمَاوَاتٍ، إِذَا قِیلَ، إِذَا خَلَوا، لَمَّا أَضَاءَ، کُلّمَا أَضَاءَ، کُلَّمَا رُزِقُوا، إِذ قَالَ

مبتدا و خبر

مبتدا: اسم مرفوعی است که به اول جمله میآید و حکمی به آن نسبت داده می شود؛ مانند: اللّهُ عَادِلٌ در این مثال حکم عدالت و انصاف به «الله» نسبت داده شده است.

خبر: حکمی است که به مبتدا نسبت داده می شود؛ مانند: استهزاء در مثال ذیل بر مبتدا «الله» نسبت داده شده است.



خصوصیتهای مبتدا و خبر

۱. مبتدا و خبر همیشه مرفوع اند.

۲. اکثراً مبتدا، اول و خبر، آخر می آید.

۳. اکثراً مبتدا، معرفه و خبر، نکره است.

کارخانگی:

- پنج مبتدا و خبر از داخل قرآن مجید پیدا کرده و ترکیب کنید.
- جمله های ذیل که درآنها مبتدا و خبر است را مانند مثال ترکیب کنید:

اَلحَمدُ لِلهِ، کُلٌّ یَعمَلُ عَلی شَاکِلَتِهِ، وَاللهُ عَلِیمٌ بِمَا یَعمَلُونَ، اللهُ غَالِبٌ عَلی أَمرِهِ، وَقُودُهَا النَّاسُ، مَثَلُهُم کَمَثَلِ الَّذِی استَوقَدَ نَاراً، اللهُ یَستَهزِئُ بِهِم، أُولئِکَ الَّذِینَ اشتَرَوُ الضَّلَالَةَ بِالهُدی، هذَا الَّذِی رُزِقنَا مِن قَبلُ

جمله (کلام)

چند کلمه یکجا می شود تا مفهوم یک عمل را بیان کند دلالت بر جمله و یا کلام را دارد، مانند:

خداوند بخشنده است <= این یک جمله و یا کلام کامل است.

بهشت فردوس <= این جمله نیست چون معنی یک عمل کامل نیست.

اقسام جمله

جمله بر دو قسم است:

۱. جملهٔ اسمیه که متشکل از مبتدا و خبر است؛ مانند:



مبتدا با خبر خود جملهٔ اسمیه   خبر

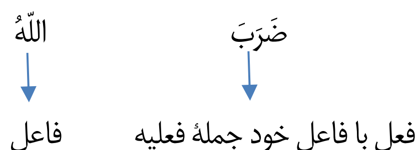


ذلِکَ   الکِتَابُ

مبتدا با خبر خود جملهٔ اسمیه   خبر

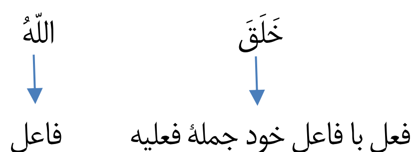
کارخانگی: سه تا جملهٔ اسمیه از داخل قرآن مجید پیدا کرده و مانند مثال ترکیب کنید.

۲. جملهٔ فعلیه که متشکل از فعل و فاعل است؛ مانند:



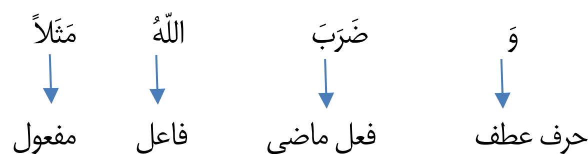
ضَرَبَ   اللّهُ

فعل با فاعل خود جملهٔ فعلیه   فاعل



خَلَقَ   اللّهُ

فعل با فاعل خود جملهٔ فعلیه   فاعل



وَ   ضَرَبَ   اللّهُ   مَثَلاً

حرف عطف   فعل ماضی   فاعل   مفعول

کارخانگی:

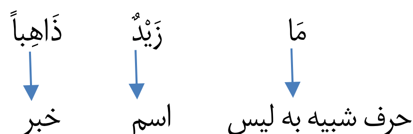
- ترجمه، اعراب گذاری و ترکیب کنید:

یَضرِب الله الأَمثَال،   غَضِبَ الله عَلَیهِم، یَئِسَ الکُفَّار

- سه تا جملهٔ فعلیه از داخل قرآن مجید پیدا کرده و مانند مثال ترکیب کنید.

«مَا» شبیه به لیس

«مَا» شبیه به لیس بر سر مبتدا و خبر می آید، مبتدا را به عنوان اسم خود رفع و خبر را به عنوان خبر خود نصب میدهد؛ مانند:



مَا   زَیْدٌ   ذَاهِباً

حرف شبیه به لیس   اسم   خبر

نکته: «مَا» شبیه به لیس توسط معنی اش از «ما» های دیگر تشخیص داده میشود یعنی اگر معنی اش «نیست» بود شبیه به لیس می شود.

کارخانگی:

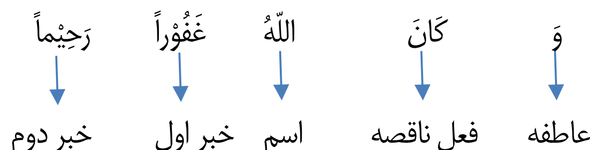
- جملهٔ ذیل را ترکیب کنید:

وَ مَا هُم بِمُؤمِنِینَ

- پنج تا «ما» شبیه به لیس از داخل قرآن مجید پیدا کرده و ترکیب کنید.

كَانَ (فعل ناقصه)

كَانَ بر سر مبتدا و خبر می آید، مبتدا را به عنوان اسم خود رفع و خبر را به عنوان خبر خود نصب میدهد یعنی مانند «ما» شبیه به لیس و برعکس «اِنّ» عمل میکند؛ مانند:



کارخانگی:

جملهٔ ذیل را ترکیب کنید:

كُنتُم أَموَاتاً، كَانُوا مُهتَدِينَ، كُنتُم صَادِقِينَ، كَانُوا يَكذِبُونَ

پنج تا «کان» از داخل قرآن مجید پیدا کرده و مانند مثال ترکیب کنید.

حروف ناصبه

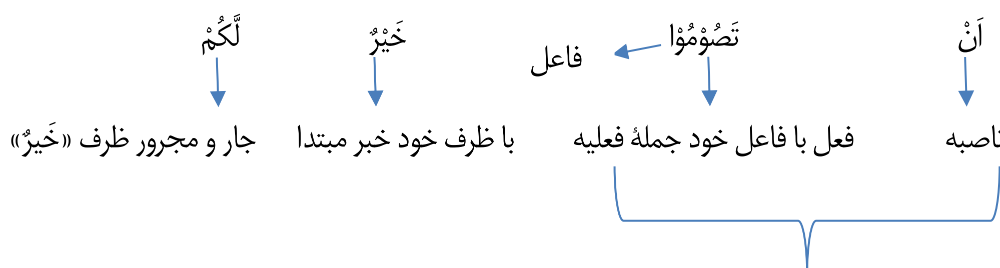
اَنْ (اینکه)، لَنْ (هرگز نه)، كَيْ (بخاطریکه)، اِذَنْ (در این هنگام).

حروف ناصبه فعل مضارع را منصوب می کنند؛ مانند:

يَضْرِبُ (می زند) => لَنْ يَضْرِبَ (هرگز نمی زند)

تَضْرِبُونَ (می زنید) => لَنْ تَضْرِبُوْا (هرگز نمی زنید)

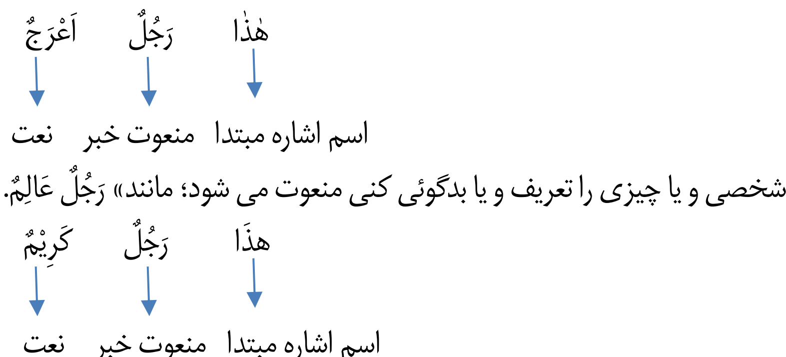
«اَنْ» معنای فعل را مصدر می کند، بناءً فعل در حکم مصدر می باشد؛ مانند:



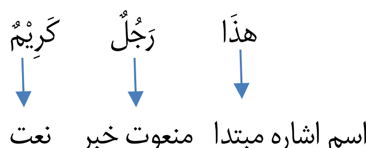
«اَنْ تَصُوْمُوْا» درینجا حکم مصدر را بخود گرفته است یعنی تقدیر آن «صَومُكُم» مضاف با مضاف الیه خود مبتدا.

صفت و موصوف (نعت و منعوت)

نعت در بیان حمد (تعریف) و یا ذم (بدگوئی) شخصی و یا چیزی استفاده می شود؛ مانند:



شخصی و یا چیزی را تعریف و یا بدگوئی کنی منعوت می شود؛ مانند» رَجُلٌ عَالِمٌ.



درینجا «كَرِيمٌ» در چهار خاصیت از «رَجُلٌ» پیروی کرده ١- در اعراب (زیرا اعراب هر دو ضمه است)، ٢- در مذکر بودن، ٣- در مفرد بودن، ٤- در نکره بودن (زیرا هردو نکره است).

کارخانگی:

- موصوف های ذیل را ترکیب کنید:
  الرَّحمَانِ الرَّحِيمِ، عَذَابٌ عَظِيمٌ، الشَّيطَانِ الرَّجِيمِ، عَذَابٌ أَلِيمٌ، أَزوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ
- برای شناخت بیشتر موصوف و صفت از داخل قرآن مجید چند تا پیدا کرده و ترکیب کنید.

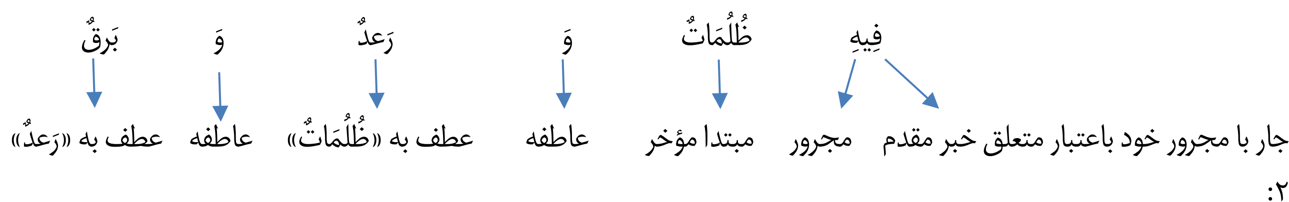
نعت (صفت) در چهار خاصیت تابع منعوت (موصوف) است:

۱. در اعراب،
۲. در مذکر و مؤنث بودن،
۳. در معرفه و نکره بودن،
٤. در مفرد، مثنی و جمع.

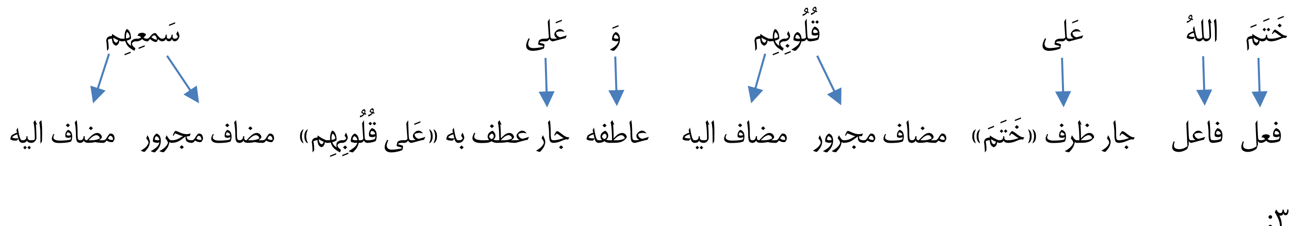
حروف عطف

حروف عطف نه (۹) حرف هستند، واو (و)، فاء (پس)، ثُمَّ (سپس)، حَتّی (تا)، اَوْ (یا)، اَمْ (یا)، بَلْ (بلکه)، لا (نه) و لکِن (لیکن). با حروف عطف می توانیم که بین تابع (معطوف) و متبوع (معطوف علیه) ارتباط برقرار کنیم؛ مانند:

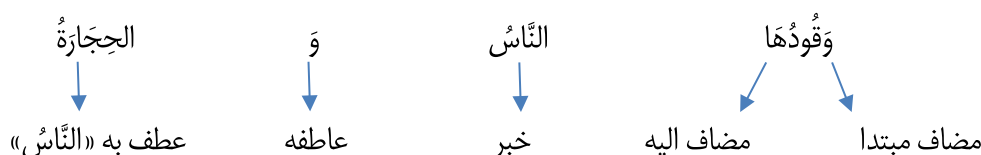
۱:ـ



۲:

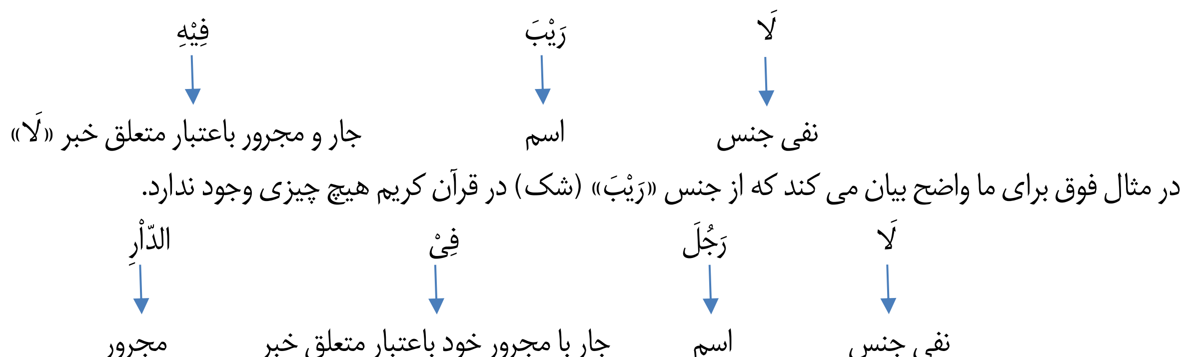


۳:



لای نفی جنس

لای نفی جنس اسم خود را منصوب و خبر خود را مرفوع می کند، همچنان جنس یک چیز را نفی می کند که اصلاً آن چیز نیست؛ مانند:



در مثال فوق برای ما واضح بیان می کند که از جنس «رَيْبَ» (شک) در قرآن کریم هیچ چیزی وجود ندارد.

در مثال فوق برای ما واضح بیان می کند که از جنس «رَجُلَ» (مرد) در خانه هیچ کسی وجود ندارد و وجود مرد را نفی (رد) می کند.

کارخانگی: دو لای نفی جنس از داخل قرآن شریف پیدا کرده و ترکیب کنید.

کلمات «مَا» و «مَنْ»

کلمهٔ «مَا»

حرف «مَا» برای چیزهای بی جان استفاده می شود و به شش قسم تقسیم شده است؛ مانند:

۱. «مَا» نافیه (نه)

مَا يَخدَعُونَ (فریب نمی دهند)

نافیه — فعل با فاعل «واو» خود جمله فعلیه

کارخانگی:

- سه عدد «مَا»ی نافیه از داخل قرآن مجید پیدا کرده، ترجمه و ترکیب کنید.
- جمله های ذیل را مانند مثال ترجمه و ترکیب کنید:

مَا جَعَلنَا، مَا عَبَدنَا، مَا كُنَّا، مَا رَبِحَت تِجَارَتُهُم

۲. «مَا» شبیه به لیس (نیست)

وَ مَا — هُمْ — بِمُؤمِنِيْن (و نیستند آنها از مؤمنان)

از حروف شبیه به لیس با اسم و خبر خود جمله اسمیه — اسم «مَا» — زائده — خبر «مَا»

کارخانگی:

- سه عدد «مَا»ی شبیه به لیس از داخل قرآن مجید پیدا کرده، ترجمه و ترکیب کنید.
- جمله های ذیل را مانند مثال ترجمه و ترکیب کنید:

وَ مَا أَنتَ بِتَابِعٍ قِبلَتَهُم، وَ مَا بَعضُهُم بِتَابِعٍ قِبلَةَ بَعضٍ

۳. «مَا» موصول (چیزیکه)

لَا — اَعْبُدُ — مَا — تَعْبُدُون (نمی پرستم چیزیکه شما می پرستید)

نافیه — فعل با فاعل و مفعول خود جمله فعلیه — موصول مفعول — فعل با فاعل خود صله — فاعل

کارخانگی:

- سه عدد «مَا» موصول از داخل قرآن شریف پیدا کرده، ترجمه و ترکیب کنید.
- جمله های ذیل را مانند مثال ترجمه و ترکیب کنید:

اَم تَقُولُونَ عَلَى اللهِ مَالَا تَعلَمُونَ، آمَنَّا بِمَا أُنزِلَ إِلَيکَ

۴. «مَا» استفهام (چه چیزی؟)

يَسئَلُونَکَ — مَاذا — يُنفِقُونَ (از تو می پرسند چه چیزی را انفاق کنند؟)

فعل با فاعل و دو مفعول خود جمله فعلیه — فاعل — مفعول اول — مبتدا مفعول دوم — موصول خبر — فعل صله — فاعل

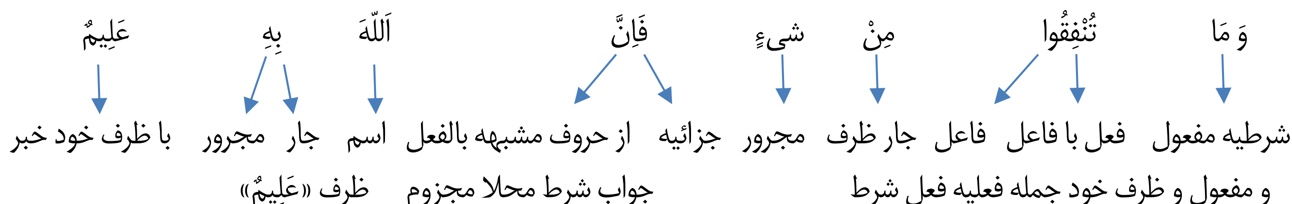
کارخانگی:

- سه عدد «مَا»ی استفهام از داخل قرآن شریف پیدا کرده، ترجمه و ترکیب کنید.
- جمله های ذیل را مانند مثال ترجمه و ترکیب کنید:

فَمَا خَطبُکُم، مَا هِیَ، یَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللهُ بِهذَا

۵. **«مَا» شرطیه (هر چیز)**

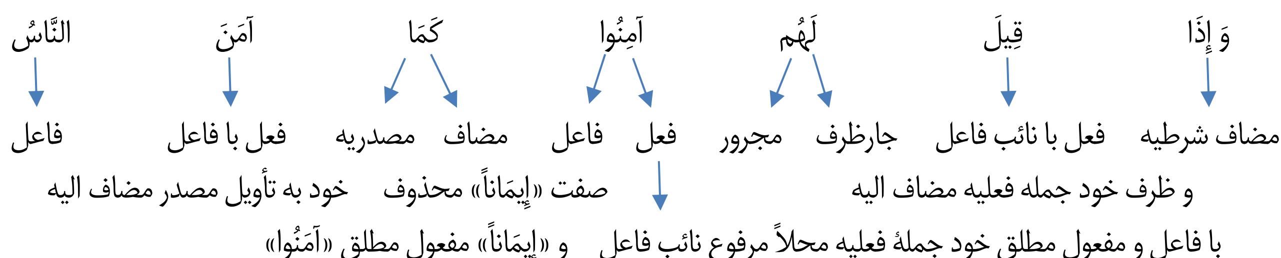
(و هر چیز را انفاق کنید، بی شک خداوند بر آن دانا است)



کارخانگی: دو عدد «مَا»ی شرطیه از داخل قرآن شریف پیدا کرده، مانند مثال ترجمه و ترکیب کنید.

۶. **«مَا» مصدریه**

(ووقتیکه از برای ایشان گفته شود ایمان بیاورید مثل ایمان آوردن مردم)



کارخانگی:

- سه عدد «مَا» مصدریه از داخل قرآن شریف پیدا کرده، مانند مثال ترجمه و ترکیب کنید.
- جمله های ذیل را مانند مثال ترجمه و ترکیب کنید:

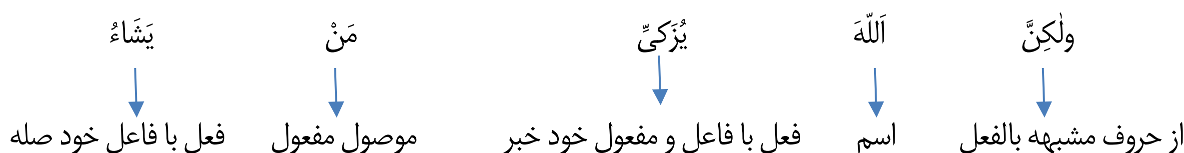
مِن بَعدِ مَا عَقَلُوهُ، یَعرِفُونَهَ کَمَا یَعرِفُونَ أَبنَاءَهُم

حرف «مَنْ»

حرف «مَنْ» برای چیز های زنده استفاده می شود و به سه قسم تقسیم می شود؛ مانند:

۱. **«مَنْ» موصول** (کسی که و یا آن کس)

(و لیکن خداوند هر کسی را که بخواهد پاک می سازد)



کارخانگی:

- سه عدد «مَن» موصول از داخل قرآن شریف پیدا کرده، ترجمه و ترکیب کنید.
- جمله های ذیل را مانند مثال ترجمه و ترکیب کنید:

هَل یَستَوِی هُوَ وَ مَن یَّأمُرُ بّالعَدلِ، هذَا ذِکرُ مَن مَّعِیَ، وَ مِنَ النَّاسِ مَن یَّقُولُ آمَنَّا بِاللهِ

۲. **«مَنْ» شرطیه** (هر کس و یا هر که)

(ای اهل ایمان از گام های شیطان پیروی نکنید و هر کس پیروی از گام های شیطان کند پس بدرستیکه او بسوی فحشا و منکر امر می کند)

یَأَیُّهَالَّذِینَ آمَنُوْ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوٰتِ الشَّیْطٰنِ وَ مَنْ یَتَّبِع خُطُوٰتِ الشّیْطٰنِ فاِنَّهُ یَأمُرُ بِالْفَحْشاءِ و الْمُنْکَر

مبتدا شرطیه   فعل با فاعل و مفعول خود فعل شرط   مضاف مفعول   مضاف الیه   جزائیه   از حروف مشبهه بالفعل جواب شرط

کارخانگی:

- سه عدد «مَن» شرطیه از داخل قرآن مجید پیدا کرده، مانند مثال ترجمه و ترکیب کنید.
- جمله های ذیل را مانند مثال ترجمه و ترکیب کنید:

مَن یَّغلُل یَأتِ بِمَا غَلَّ، مَن یَّشَأِ اللهُ یُضلِلهُ، مَن یَّشَأ یَجعَلهُ عَلی صِرَاطٍ مُّستَقِیم

۳. **«مَنْ» استفهام** (چه کسی؟)

(چه کسی خوش گفتارتر است از کسی که بسوی خداوند دعوت کند و عمل نیک انجام دهد و بگوید من از جملۀ تسلیم شده گان ام)

وَ مَنْ اَحسَنُ قَوْلاً مِمّنْ دَعَا إِلَی اللهِ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ قال إِنَنِی مِنَ الْمُسْلِمِیْن.

مبتدا با خبر خود جمله اسمیه   خبر   تمییز

کارخانگی:

- سه عدد «مَن» استفهامی از داخل قرآن مجید پیدا کرده، مانند مثال ترجمه و ترکیب کنید.
- جمله های ذیل را مانند مثال ترجمه و ترکیب کنید:

مَن یَّرغَبُ عَن مِلَّةِ إِبرَاهِیمَ، مَن أَنصَارِی إِلَی اللهِ

نواسخ

نواسخ کلماتی اند که بر سر مبتدا و خبر می آیند و عمل مبتدا و خبر را باطل می کنند و مبتدا را، اسم خود و خبر را، خبر خود قرار میدهند؛ نواسخ به دو دسته تقسیم شده است:

دستۀ اول: مبتدا را به عنوان اسم خود، منصوب و خبر را به عنوان خبر خود، مرفوع می کنند و عبارتند از: حروف مشبهه بالفعل و «لَا»ی نفی جنس؛ مانند:

زَیدٌ قَائِمٌ (زید، ایستاده است) => إِنَّ زَیداً قَائِمٌ (یقیناً زید، ایستاده است)

حروف مشبهه بالفعل

اول: إِنَّ (بی شک، یقیناً)

إِنِّی   جَاعِلٌ (من گرداننده ام)

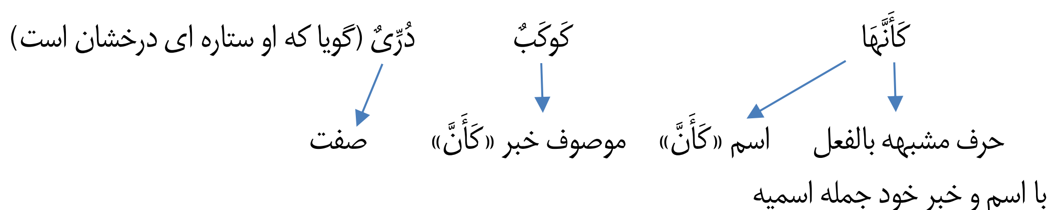
حرف مشبهه بالفعل   اسم «إِنَّ»   خبر «إِنَّ»

دوم: أَنَّ (بی شک، یقیناً)

أَنَّهُ   الحَقُّ (یقیناً او حق است)

حرف مشبهه بالفعل   اسم «أَنَّ»   خبر «أَنَّ»

سوم: کَأَنَّ (گویا که)



با اسم و خبر خود جمله اسمیه

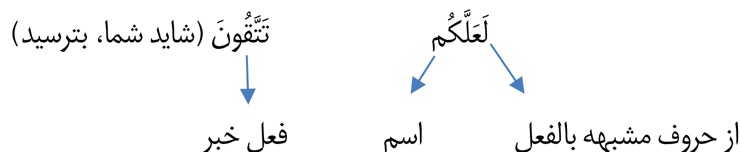
چهارم: لَیْتَ (برای آرزو، کاشکی، برای چیزی ناممکن)

لَیْتَ سَعِیداً عَالِمٌ (ای کاش سعید عالم باشد)

پنجم: لٰکِنَّ (مگر، استدراک)



ششم: لَعَلَّ (شاید، برای ترجی، برای چیزی امکان پذیر باشد)



نکته: هنگامیکه حروف مشبهه بالفعل برسر مبتدا مؤخر بیاید خبر آن از اسم آن جلو میشود زیرا اسم آن همان مبتدای مؤخر می باشد؛ مانند:



کارخانگی:

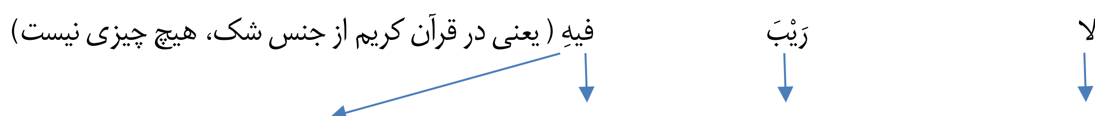
- از هر کدام از حروف مشبهه بالفعل سه عدد پیدا کرده و ترکیب کنید.
- ترکیب کنید: وَ لٰکِنَّ اللهَ یُزَکِّی مَن یَّشَاءُ، إِنَّ اللهَ مَعَ المُتَّقِینَ، إِنَّ رَبِّی قَرِیبٌ، لَعَلَّكُم تَتَّقُونَ، كَأَنَّهَا كَوكَبٌ دُرِّیٌ.
- اعراب گذاری، ترجمه و ترکیب کنید: إِنَّ الله عَلِیم حَکِیم، أَنَّ الله شَدِید العِقَاب، لٰکِنَّ عَذَاب الله شَدِید.
- «إِنَّ» را بر سر «اللهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ» آورده اعرابگذاری و ترکیب کنید.

«لَا»ی نفی جنس

لای نفی جنس قبلا به طور کلی یاد شد.

لای نفی جنس، قسمیکه از اسمش معلوم است همیشه جنس شئ را نفی می کند، نه یک فرد معین؛ و بر سر مبتدا و خبر آمده، مبتدا را به عنوان اسم خود نصب و خبر را بعنوان خبر خود رفع میدهد؛ مانند:

لَا رَجُلَ فِی البَیتِ (یعنی در خانه از جنس مرد، هیچ کس نیست)



نفی جنس با اسم و خبر خود جمله اسمیه   اسم   جار با مجرور خود باعتبار متعلق خبر   مجرور

پس در مثال اول معلوم شد که در خانه از جنس مرد هیچ کسی وجود ندارد یعنی هیچ مردی در خانه، وجود ندارد و در مثال دوم معلوم شد که در قرآن کریم از جنس شک هیچ چیزی وجود ندارد یعنی در قرآن کریم هیچ شک و تردیدی وجود ندارد.

کارخانگی:

- سه عدد «لَا»ی نفی جنس از داخل قرآن مجید پیدا کرده، ترجمه و ترکیب کنید.
- ترجمه و ترکیب کنید:

لَا عَاصِمَ اليَومَ مِن أَمرِ اللهِ، لَا غَالِبَ لَكُمُ اليَومَ.

دستهٔ دوم: مبتدا را به عنوان اسم خود، مرفوع و خبر را به عنوان خبر خود، منصوب می کنند و عبارتند از: افعال ناقصه، افعال مقاربه و حروف شبیه به لیس.

افعال ناقصه

ما قبلا عنوانی به نام كاَنَ را خواندیم، کان یکی از افعال ناقصه میباشد

افعال ناقصه شامل: كَانَ (بود) و اخوات آن، اَصْبَحَ (شد طرف صبح)، اَمْسى (شد از طرف شب)، ظَلَّ (شد در طول روز)، باتَ (شد در طول شب)، ما فَتِیءَ، مَا زَالَ و مَادام (همیشه)، لَیْسَ (نیست)، صَارَ (گردید)، أَضحی، مَابَرِحَ و مَا فَتیَ؛ مانند:

کُنتُم   صَادِقِينَ (هستید راستگویان)

حرف ناقصه   اسم «کَانَ»   خبر «کَانَ»

لَیْسَ   سَعِیْدٌ   مَرِیْضاً (سعید مریض نیست)

حرف ناقصه   اسم «لَیْسَ»   خبر «لَیْسَ»

اَصْبَحَ   سَعِیْدٌ   مَرِیْضاً (سعید از طرف صبح مریض شد)

حرف ناقصه   اسم «اَصْبَحَ»   خبر «اَصْبَحَ»

نکته: افعال ناقصه خودشان ماضی است و بعضی آنها فعل مضارع و امر دارند و همانطور صرف می شوند؛ مانند:

كَانَ (بود) <= يَكونُ (می باشد) <= کُنْ (باش)

هرگاه كَانَ بر سر فعل مضارع بیاید معنای آنرا ماضی استمراری (دوام دار) می کند؛ مانند:

كَانَ يَقُوْلُ (می گفت)، كَانَ يَذْهَبُ (می رفت)

هرگاه كَانَ بر سر فعل ماضی بیاید معنای آنرا ماضی بعید می کند؛ مانند:

كَانَ قَدْ ذَهَبَ (رفته بود)

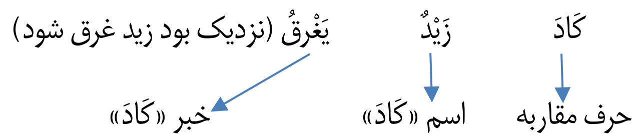
کارخانگی:

- ترجمه و ترکیب کنید: لَیسَ عَلَیکُم جُنَاحٌ،   كَانُوا فِيهِ يَختَلِفُونَ،   کُنتُم قَوماً مُّجرِمِينَ،   كَانَ عَلَيكُم رَقِيباً،   لَا أَبرَحُ حَتَّى أَبلُغَ مَجمَعَ البَحرَينّ   لَستَ مُؤمِناً.
- ترجمه و اعرابگذاری کنید: فَتُصبِحُ الأَرض مُخضَرَّة.

- ده دانه از افعال ناقصه از داخل قرآن شریف پیدا کرده و ترکیب کنید.

افعال مقاربه

افعال مقاربه شامل: کَادَ، کَربَ، اَوْشَکَ (هر سه به معنی نزدیکی است، و اخوات آن؛ این افعال ماضی و مضارع دارند). عسٰی حَرٰی، اِخْلَوْلَقَ (هر سه به معنای امیدواری است). طَفِقَ، شَرَعَ، جَعَلَ (هر سه به معنای شروع است). همچنان به خاطر داشته باشید که خبر افعال مقاربه همیشه فعل مضارع می باشد و بعضی آنها صرف می شوند؛ مانند:



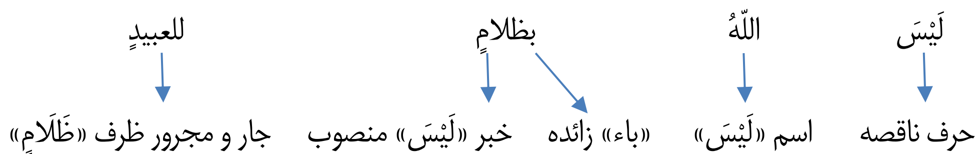
کارخانگی:

- ترجمه و ترکیب کنید: یَکَادُ البَرقُ یَخطَفُ أَبصَارَهُم، لَم یَکَد یَراهَا، یَکَادُ سَنَابَرقِهِ یَذهَبُ بِالأَبصَارِ، عَسی رَبِّی أَن یُؤتِیَنِ خَیراً مِّن جَنَّتِکَ، عَسی أَن یَّنفَعَنَا.
- از داخل قرآن شریف «کَادَ» و «عَسی» را پیدا کرده و ترکیب کنید.

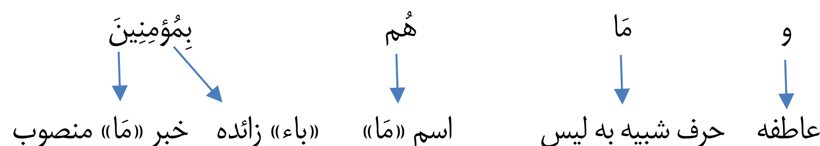
حروف شبیه به لیس

حروف شبیه به لیس عبارتند از (مَا و لَا) و قسمیکه از نامش معلوم است این حروف شبیه (مانند) «لَیسَ» است؛ مانند:

مَا و لَا => لیسَ (نیست)



و یا



کارخانگی:

- اعرابگذاری و ترکیب کنید: وَ مَا الله بِغَافِلِ عَمَّا تَعمَلُونَ، وَ مَا هَوَ بِمُزَحزِحِهِ، لَا خَوف عَلَیهِم.
- دو «ما» و دو «لا» از داخل قرآن شریف پیدا کرده و ترکیب کنید.

مرفوعات منصوبات مجرورات

۱. مرفوعات، اسم در ده (۱۰) مورد مرفوع می شود؛ که عبارتند از:

فاعل، تائب فاعل، مبتدا، خبر، خبر حروف مشبهه بالفعل، خبر «لا»ی نفی جنس، اسم حروف شبیه به لیس، اسم افعال ناقصه، اسم افعال مقاربه و فاعل افعال مدح و ذم.

۲. منصوبات، اسم در ده (۱۰) مورد منصوب می گردد:

مفعول های پنج گانهٔ، حال، تمییز، مستثنی، منادی، اسم حروف مشبهه بالفعل، اسم لای نفی جنس، خبر افعال ناقصه، خبر افعال مقاربه و خبر حروف شبیه به لیس.

۳. مجرورات، اسم در دو صورت مجرور می شود:

الف: هرگاه حرف جر برآن داخل شود یعنی مجرور شود.

ب: هرگاه مضاف الیه واقع شود.

مرفوعات

علامت رفع

جمع مذکر سالم: علامت رفع در جمع مذکر سالم، واو است؛ مانند:

قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُوْنَ (حرف واو علامت رفع است)

اسماء ستّه: در اسماء سته (اَبٌ، اَخٌ، فَمٌ، حَمٌ، هَن و ذُو) علامت رفع، حرف واو است؛ مانند:

قَالَ اَبُوْهُمْ (حرف واو علامت رفع است)

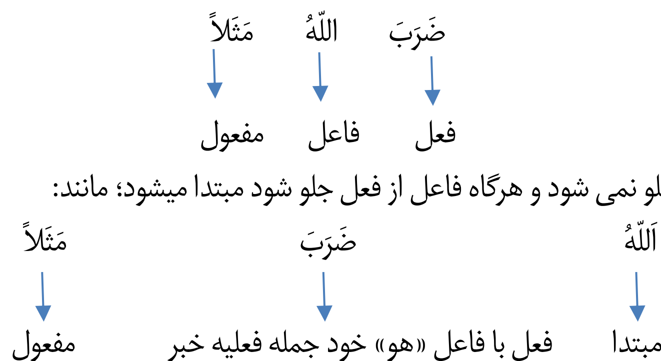
مثنی: علامت رفع در مثنی ها، الف است؛ مانند: قَالَ رَجُلَان

در بقیهٔ اسمها (در اسم مفرد، جمع مکسر و جمع مؤنث سالم) علامت رفع، ضمه (ــُـ) است.

کارخانگی: لطفاً در بخش صرف مراجعه نموده و فاعل های فعل ماضی، فعل مضارع و فعل امر را دقیق حفظ کنید چون همه فاعل ها در بخش نحو استفاده می شوند.

فاعل

فاعل انجام دهندهٔ، کار را گویند و فاعل همیشه مرفوع است، و فاعل نشان می دهد که فعل به چه کسی یا چه چیزی تعلق دارد؛ مانند:



نکته: هیچوقت فاعل از فعل جلو نمی شود و هرگاه فاعل از فعل جلو شود مبتدا میشود؛ مانند:

اسم ظاهر

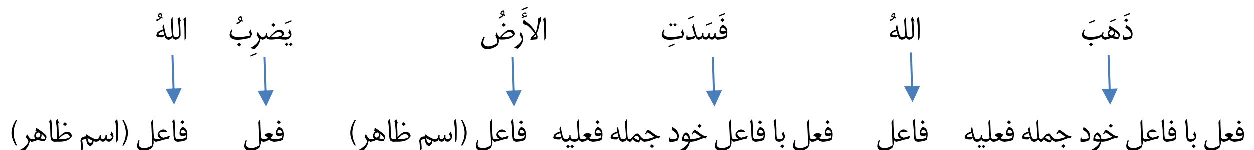
اسم ظاهر، اسمی است که همیشه معلوم و ظاهر باشد و ضمیر با خود نداشته باشد؛ مانند: محمد ﷺ، کعبه، المسلمون.

اگر فاعل فعل اسم ظاهر بیاید خواه اسم ظاهر مفرد باشد یا جمع، فعل همیشه به صیغهٔ مفرد می آید، مانند:

دَخَلَ المُسْلِمُونَ => درست است.

دَخَلُوْا المُسْلِمُونَ => غلط است.

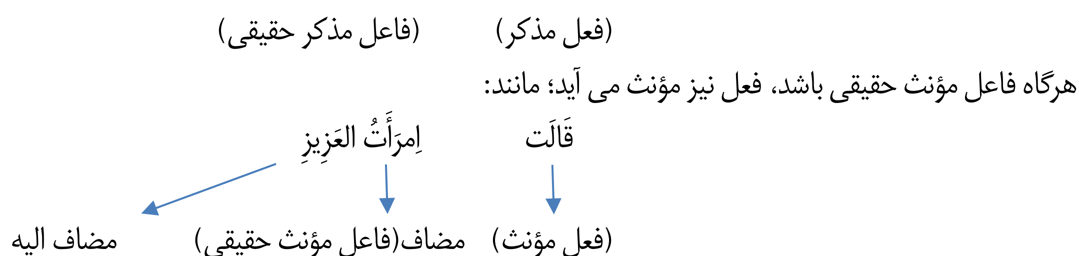
در صیغه های ١ و ٤ از فعل ماضی، مضارع و امر فقط فاعل شان اسم ظاهر می آید؛ مانند:



مطابقت فعل و فاعل (در مذکر و مؤنث بودن)

هرگاه فاعل مذکر باشد، فعل نیز مذکر می آید؛ مانند:





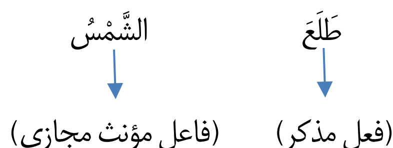
هرگاه فاعل مؤنث حقیقی باشد، فعل نیز مؤنث می آید؛ مانند:

کارخانگی: جمله های ذیل را مانند مثال ترکیب کنید:

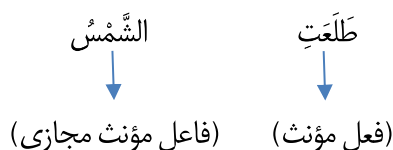
فَصَلَ طَالُوتُ بِالجُنُودِ، تَبَيَّنَ الرُّشدُ مِنَ الغَيِّ، لَفَسَدَتِ الأَرضُ

در چند مورد استعمال فعل به هر دو صورت مذکر و مؤنث جایز است:

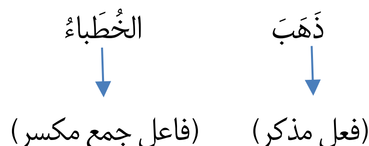
۱. مؤنث مجازی: هرگاه فاعل مؤنث مجازی باشد فعل به هردو صورت (مذکر و مؤنث) استعمال می شود؛ مانند:



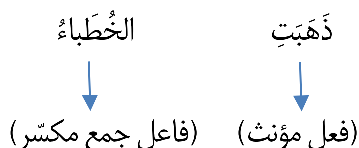
و یا:



۲. هرگاه فاعل جمع مکسّر باشد فعل به هر دو صورت استعمال می شود؛ مانند:



و یا:



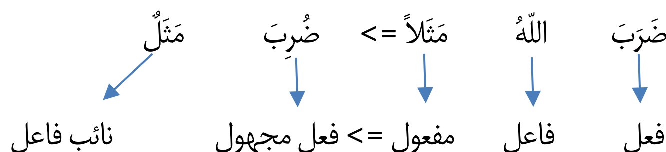
کارخانگی:

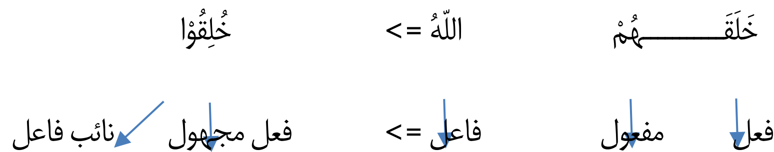
- دوفعل از داخل قرآن شریف پیدا کنید که فاعل آنها مؤنث مجازی باشد و دوفعل پیدا کنید که فاعل آنها جمع مکسر باشد و مانند مثال ترکیب کنید.
- جمله های ذیل را ترکیب کرده و فاعل ها را مشخص کنید که مؤنث مجازی می باشد یا جمع مکسّر:

كُذِّبَ رُسُلٌ، جَاءَكُم رُسُلٌ مِّن قَبلِكَ، لَفَسَدَتِ الأَرضُ

نائب فاعل

نائب فاعل مربوط به فعل مجهول میباشد یعنی فاعل از یک جمله حذف می شود تا فاعل نداشته باشید و مفعول جایگزین آن میشود (مضموم می گردد) و در عین حال فعل بر وزن فُعِلَ آورده می شود؛ مانند:

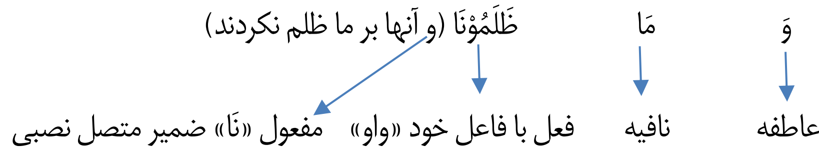




خَلَقَکَ اللّهُ => خُلِقْتَ.

ترکیب و تجزیهٔ جمله و یا کلام (ابتدائی)

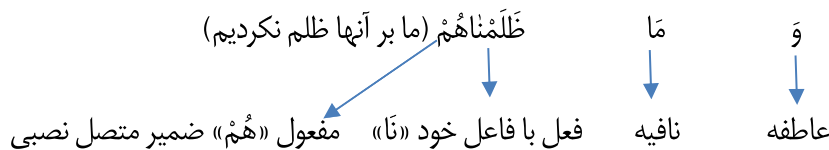
مثال اول:



تعیین معنی جمله و یا کلام

برای اینکه معنی یک جمله را بفهمیم اولتر از همه صیغهٔ فعل را معلوم می کنیم بعداً فاعل و مفعول آنرا تعیین می کنیم به این صورت معنی جمله بدست می آید؛ مانند: در مثال فوق، اول معلوم کردیم که «مَا» نافیه است، بعداً معلوم کردیم که (ظَلَمُوْ فعل ماضی، صیغهٔ ۳، به معنی ظلم نکردند) است، بعداً فاعل آنرا معلوم کردیم که (واو به معنی آنها) است و در آخر مفعول را معلوم کردیم که (نَا از ضمیر متصل نصبی به معنی ما) است، به اینطور برای ما واضح شد که معنی جمله فوق (و آنها بر ما ظلم نکردند) است.

مثال دوم:

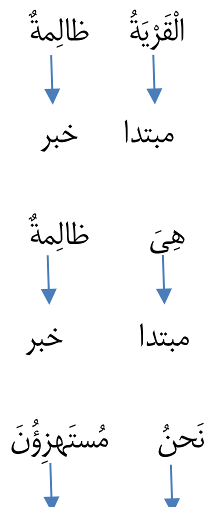


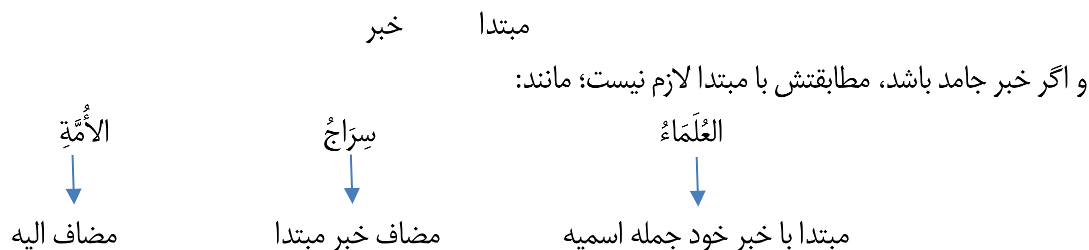
در مثال فوق، اول معلوم کردیم که «مَا» نافیه است، بعداً معلوم کردیم که (ظَلَمْنَا فعل ماضی، صیغهٔ ۱۴، به معنی ما ظلم نکردیم) است، بعداً فاعل آنرا معلوم کردیم که (نَا ضمیر متصل رفعی به معنی ما) است و در آخر مفعول را معلوم کردیم که (هُمْ از ضمیر متصل نصبی به معنی آنها) است، به اینطور برای ما واضح شد که معنی جمله فوق (و ما بر آنها ظلم نکردیم) است.

مبتدا و خبر

مبتدا، اسم مرفوعی است که به اول جمله می آید و حکمی به آن نسبت داده میشود.

خبر باید همچو مبتدا باشد یعنی اگر مبتدا مفرد مذکر بود، خبر نیز مفرد مذکر است و اگر مبتدا مثنی بود خبر نیز مثنی است؛ البته مطابقت خبر با مبتدا در صورتی است که خبر مشتق باشد؛ مانند:





و اگر خبر جامد باشد، مطابقتش با مبتدا لازم نیست؛ مانند:

منصوبات

اسم ها در ده «۱۰» حالت منصوب می شوند، که قرار شرح ذیل است:

۱. مفعول های پنج گانه
۲. حال
۳. تمییز
٤. مستثنی
۵. منادی
٦. اسم حروف مشبهه بالفعل
۷. اسم لای نفی جنس
۸. خبر افعال ناقصه
۹. خبر افعال مقاربه
۱۰. خبر حروف شبیه به لیس

علامت نصب اسم ها

علامت نصب (زبر) در اسم ها چنین است:

در اسم مفرد و جمع مکسر، فتحه (ـَـ)؛

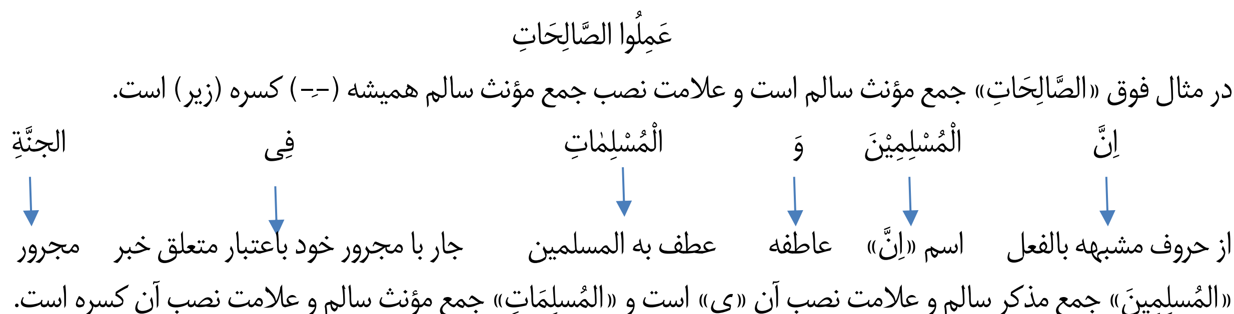
در مثنی ها و جمع مذکر سالم، یاء «ی»؛

در جمع مؤنث سالم، کسره (ـِـ).

در اسماء سته، الف (ا)؛ مانند: رأیت اباک

رَجُلاً (تنوین ـً علامت نصب در «رَجُلاً» است)، رَجُلَیْنِ («ی» علامت نصب است)، مُؤْمِنِینَ («ی» علامت نصب است).

مثال:



عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

در مثال فوق «الصَّالِحَاتِ» جمع مؤنث سالم است و علامت نصب جمع مؤنث سالم همیشه (ـِـ) کسره (زیر) است.

«المُسلِمِینَ» جمع مذکر سالم و علامت نصب آن «ی» است و «المُسلِمَاتِ» جمع مؤنث سالم و علامت نصب آن کسره است.

مفعول های پنج گانه

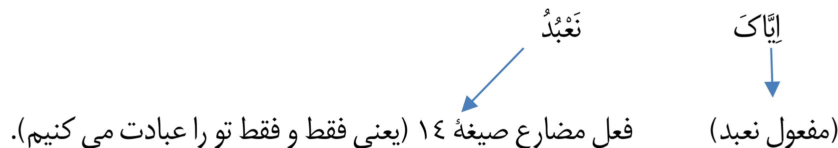
مفعول بِهِ

مفعول بِهِ اسمی است که کار روی آن اجرا می شود و همیشه فتحه (زبر) می گیرد؛ مانند:



افادۀ حصر

هرگاه مفعول از فعل جلو شود افادۀ حصر می کند (یعنی معنی فعل را خاص می کند)؛ مانند:



کارخانگی:

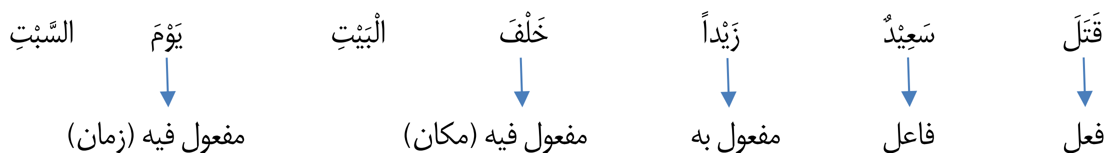
- ترجمه و ترکیب کنید:

جَعَلُوا لِلهِ أَندَاداً، أَنزَلَ مِنَ السَّمَاء مَاءً، ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً، يُخَادِعُونَ اللهُ، فَزَادَهُمُ اللهُ مَرَضاً، أَزَلَّهُمَا الشَّيطَانُ

- چهار مفعول به از داخل قرآن مجید پیدا کرده و ترکیب کنید.

مفعول فِيْهِ

مفعول فِيْهِ اسمی است که مکان و زمان وقوع فعل را بیان می کند و اسم دیگر آن ظرف است، همچنان مفعول فِيْهِ همیشه فتحه (زبر) می گیرد؛ مانند:



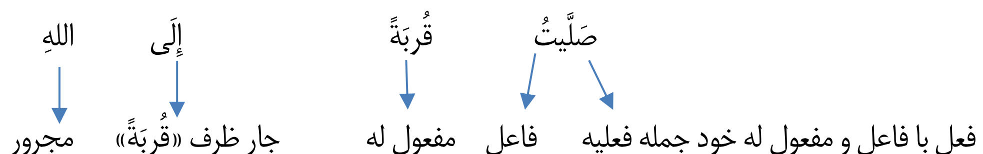
نکته: همۀ حروف جار، مفعول فیه یا ظرف هستند.

کارخانگی:

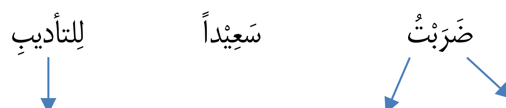
- ترجمه و ترکیب کنید: فَأَمَاتَهُ اللهُ مِائَةَ عَامٍ، قَالَ لَبِثتُ يَوماً، لَبِثتَ مِائَةَ عَامٍ.
- چهار مفعول فیه از داخل قرآن مجید پیدا کرده، ترکیب و ترجمه کنید.

مفعول لَهُ

مفعول لَهُ علت وقوع فعل را بیان می کند و مفعول لَهُ معمولاً بشکل مصدر می آید و بدون (اَل) میباشد؛ مانند:



در صورتی که مفعول له مصدر نباشد و یا (اَل) داشته باشد، بر سر آن (لِ) می آید که در این صورت لفظاً مجرور و محلاً منصوب می باشد؛ مانند:



فعل با فاعل و مفعول و مفعول له خود جمله فعلیه   فاعل   مفعول   مفعول له

همچنان به یاد داشته باشید هرگاه (لِ) تعلیل (علت) بر سر فعل آمد پس فعل به تأویل (أن) مصدر مجرور می شود.

کارخانگی:

- ترجمه و ترکیب کنید: يَجعَلُونَ أَصَابِعَهُم فِي آذانِهِم مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ المَوتِ، فَأَخرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزقاً لَّكُم، كَالَّذِي يُنفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ.
- دو مفعول له بدون لام تعلیل و دو مفعول له همراه لام تعلیل پیدا کرده و ترکیب کنید.

مفعول مطلق

مفعول مطلق مصدری است از ریشهٔ فعل برای تأکید فعل یا بیان نوع؛ مانند:

ضَرَبْتُ   سَعِيْداً   ضَرْباً   شديداً

فعل با فاعل و مفعول و مفعول مطلق خود جمله فعلیه   فاعل   مفعول   موصوف مفعول مطلق   صفت

کارخانگی:

- ترجمه و ترکیب کنید: يَنصُرُكَ اللهُ نَصراً عَزِيزاً، قُولُوا لَهُم قَولاً مَّعرُوفاً، وَ لِيَقُولُوا قَولاً سَدِيداً، وَاهجُرهُم هَجراً جَمِيلاً.
- پنج عدد مفعول مطلق از داخل سورة «المزمل» پیدا کرده و ترکیب کنید.

مفعول معه

اسم منصوبی است که بعد از «واو» به معنای «مَعَ» (واو معیت) می آید؛ مانند:

سَافَرتُ   وَ   زَيداً (با زید مسافرت کردم)

واو معیت   مفعول معه

حال

حال اسم منصوبی است که حالت و چگونگی وقوع فعل را در زمان انجام فعل، بیان می کند و بر سه قسم است:

۱- می تواند اسم فاعل و یا مفعول باشد؛ مانند:

أُتُوا   بِهِ   مُتَشَابِهاً

فعل مجهول   نائب فاعل   جار ظرف   مجرور ذوالحال   حال

۲- می تواند جمله اسمیه باشد همراه واو حالیه؛ مانند:

جَاءَ   زَيْدٌ   وَ   هُوَ   يَضْحَكُ

فعل   فاعل ذوالحال   حالیه   مبتدا حال   فعل خبر مبتدا

۳- می تواند جملهٔ فعلیه باشد بدون واو؛ مانند:

فَذَهَبَ   إلىٰ   اَهْلِهِ   يَتَمطّى

فعل با فاعل خود که «هُوَ» باشد و ظرف خود جمله فعلیه   حرف جار با مجرور خود ظرف ذهب   مضاف با مضاف الیه خود مجرور   جمله فعلیه محلا منصوب حال

فاعل ذَهَبَ «هُوَ» ذوالحال است.

نکته: عامل حال و ذوالحال فعل می باشد.

کارخانگی:

- ترجمه و ترکیب کنید:

فَلَا تَجعَلُوا لِلهِ أَندَاداً وَّ أَنتُم تَعلَمُونَ،

وَ يَمُدُّهُم فِی طُغيَانِهِم يَعمَهُونَ،

نَزَّلَ عَلَيكَ الكِتَابَ بِالحَقِّ مُصَدِّقاً لِمَا بَينَ يَدَيهِ،

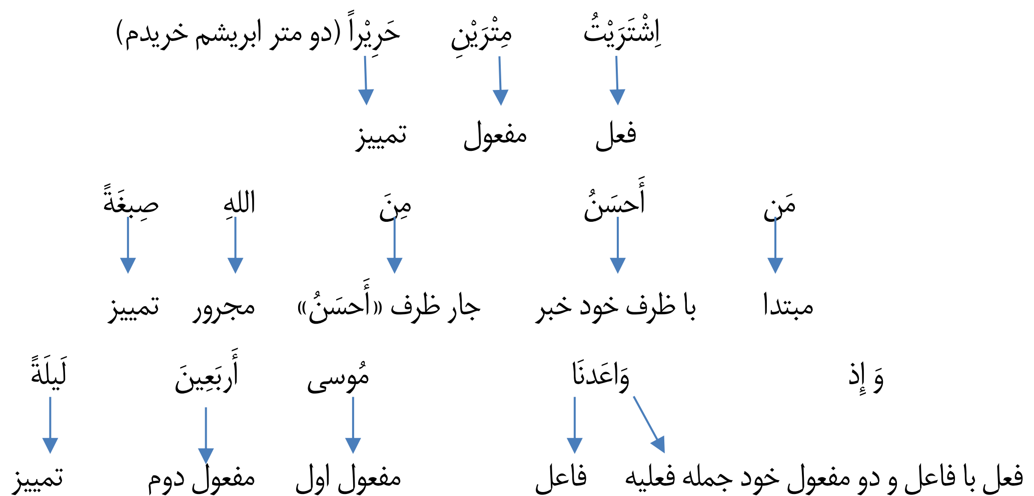
وَ أُتُوا بِهِ مُتَشَابِهاً،

وَ تَرَكَهُم فِی ظُلُمَاتٍ لَّا يُبصِرُونَ.

- از هر نوع حال دو عدد پیدا کرده، ترجمه و ترکیب کنید.

تمییز

تمییز اسمی است جامد و نکره، بعد از اسم مبهم می آید و ابهام (پوشیدگی) آنرا بر طرف می کند و یا بعد از اسم تفضیل می آید؛ مانند:



کارخانگی:

- سه مبتدا مؤخر و خبر از داخل قرآن شریف پیدا کرده و ترکیب کنید.
- این مبتدا های مؤخر، که خبر شان شبه جمله است را ترکیب کنید:

وَ عَلى أَبصَارِهِم غِشَاوَةٌ، فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ، فِيهِ ظُلُمَاتٌ، وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَّقُولُ آمَنَّا، وَ لَهُم فِيهَا أَزوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ

- از داخل قرآن شریف سه مبتدا مؤخر پیدا کرده و ترکیب کنید.
- ترکیب کنید: اَللهُ وَلِیُّ الَّذِينَ آمَنُوا، اللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ، وَ آخَرُونَ مُرجَونَ لِأَمرِ اللهِ، اللهُ يَعلَمُ
- اعراب گذاری و ترکیب کنید: الله نور السموت و الأرض.

علامت رفع، علامت نصب و علامت جر را در ذیل، تعیین کنید:

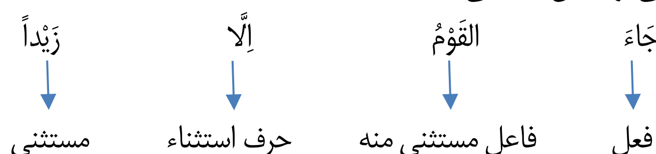
مشخصات	علامت رفع/ ضمه	مثال از علامت رفع	علامت نصب / فتحه	مثال از علامت نصب	علامت جر/ کسره	مثال از علامت جر
مفرد	ـُـ	اَللّٰهُ	ـَـ	اَللّٰهَ	ـِـ	بِاللّٰهِ

مثنی	الف	امرأَتَان	ی	امرأَتَين	ی	بِامرأَتَين
جمع مذکر سالم	واو	مُؤمِنُونَ	ی	مُؤمِنِينَ	ی	بِالمُؤمِنِينَ
جمع مؤنث سالم	ـُ	مُؤمِنَاتُ	ـِ	مُؤمِنَاتِ	ـِ	بِالمُؤمِنَاتِ
جمع مکسر	ـُ	كُتُبُ	ـَ	كُتُبَ	ـِ	بِالكُتُبِ
اسماء سته	واو	أَبُوهمُ	الف	أَباهُمْ	ی	بِأَبِي
اسم غیر منصرف	ـُ	يُوسُفُ	ـَ	يُوسُفَ	ـَ	فِي يُوسُفَ

مستثنٰی

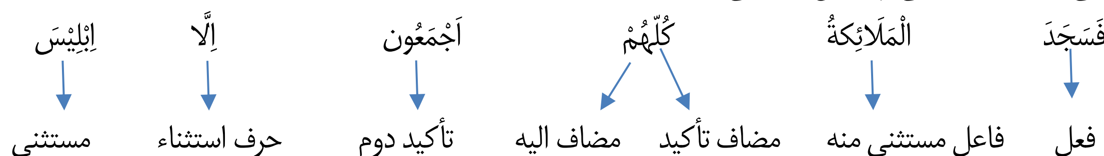
مستثنی اسمی است که توسط کلمۀ استثناء از حکم ما قبل خارج شود؛ مستثنی منه همیشه قبل از «إلّا» و مستثنی بعد از «إلّا» میباشد و مستثنی بر سه قسم است:

متصل: استثنائی است که مستثنی از جنس مستثنی منه باشد؛ مانند:



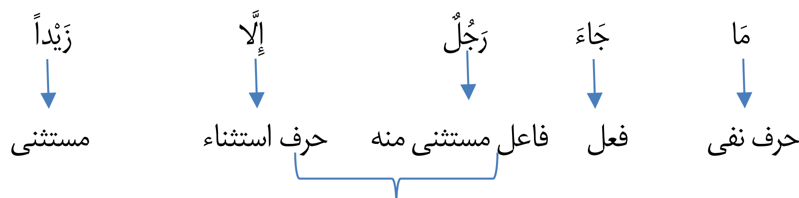
در این مثال زید از جنس قوم می باشد.

منقطع: استثنائی است که مستثنی از جنس مستثنی منه نباشد؛ مانند:

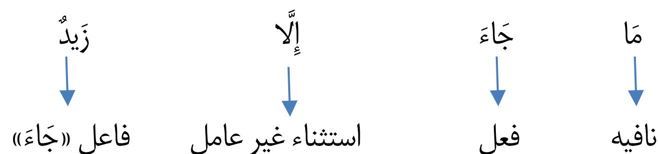


در این مثال ابلیس از جنس ملائکه نمی باشد زیرا ملائکه از نور خلق شده و ابلیس از آتش.

مُفرَّغ: در مُفرَّغ مستثنی منه محذوف است و آخر اعراب مستثنی منه را مستثنی بخود می گیرد. معنی جمله مفرغ منفی و حصر است. برای مفرغ گردانیدن استثناء باید مستثنی منه را از جمله حذف کنیم؛ مانند:

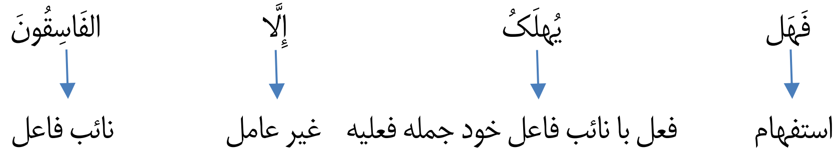


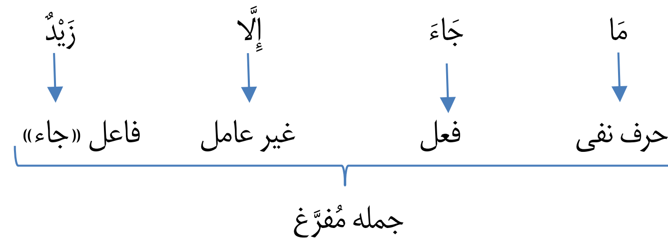
مستثنی منه حذف گردیده است و تنوین رجلٌ به زیدً انتقال گردیده است و هرگاه مستثنی منه از جمله حذف گردد «إلَّا» غیر عامل میشود و حکم مستثنی منه را مستثنی بخود میگیرد و در اینجا چون مستثنی منه فاعل بوده بعد از حذف آن «إلَّا» غیر عامل گردیده و مستثنی فاعل گردید.



برای مشخص کردن استثناء مفرغ میتوانیم اول «لا» و یا «ما» منفی و «الا» استثنا را از جمله حذف کنیم بعدا جمله را ترجمه کنیم اگر معنی اش با معنی جمله ای که حرف نفی و «الا» استثناء در آن مذکور است، یکسان شد این استثناء مفرغ می باشد و «الا» غیر عامل می شود و مستثنی به حسب عامل قبل از «الا» اعراب می گیرد؛ مانند: مَا جَاءَ إِلَّا زَيدٌ (فقط زید آمد) حال «ما» و «الا» را حذف می کنیم: جَاءَ زَيدٌ (زید آمد) چون معنی اش با معنی «ما جاء الا زید» یکسان شد بناء استثناء مفرغ است و «زیدٌ» فاعل «جاء» است؛

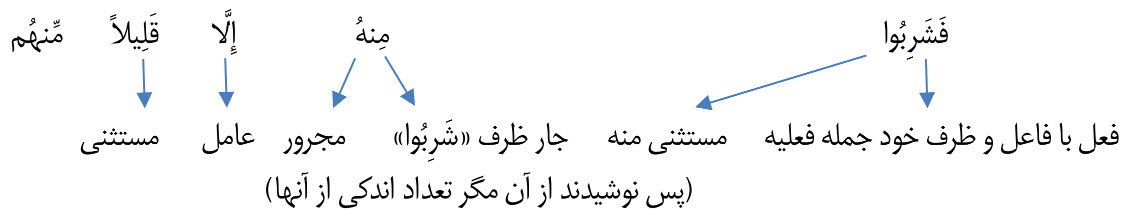
یعنی مستثنی برحسب عامل قبل از «إلّا» اعراب می گیرد گویا که الا در جمله مذکور نیست؛ همچنان می توانیم این عمل را بر مثال های همچون (وَ مَا یخدَعونَ الا انفسهم) و (لا جمعة الا فی مصر جامع) تطبیق کنیم. اگر جملهٔ قبل از «إلّا» استفهام و یا نهی باشد و مستثنی منه در جمله مذکور نباشد باز هم استثناء مفرغ است و مستثنی بر حسب عامل قبل از «إلّا» اعراب می گیرد؛ مانند:





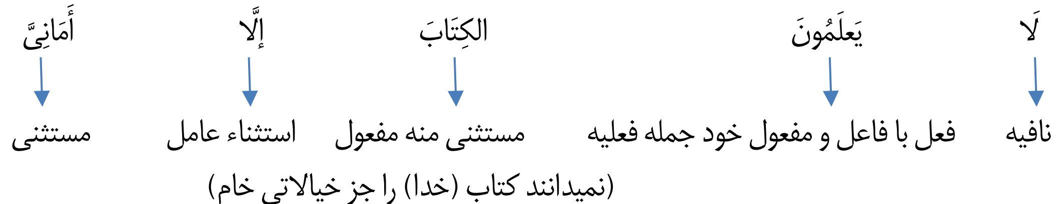
اعراب مستثنی به چهار قسم است:

۱. اگر جملهٔ قبل از «إلّا» مثبت باشد و مستثنی منه در کلام ذکر شود و استثناء متصل باشد اعراب مستثنی نصب است؛ مانند:



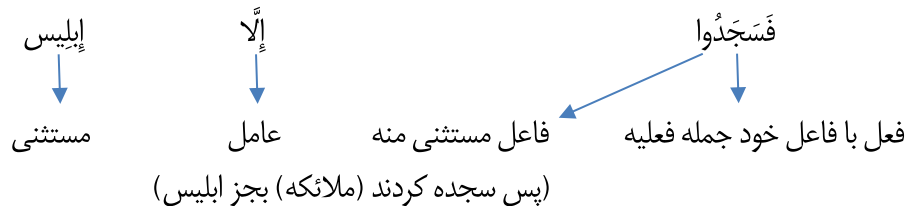
(پس نوشیدند از آن مگر تعداد اندکی از آنها)

۲. اگر استثناء منقطع باشد مستثنی همواره منصوب است خواه جملهٔ قبل از «إلّا» مثبت باشد یا منفی؛ مانند:



(نمیدانند کتاب (خدا) را جز خیالاتی خام)

«أَمَانِيَّ» (آرزوهای باطل) بخشی از کتاب نیست به همین دلیل استثناء منقطع است.

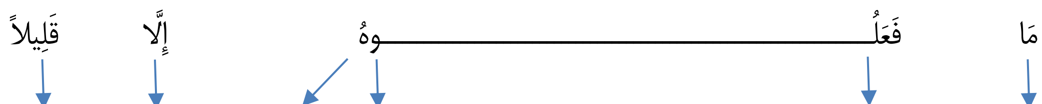


(پس سجده کردند (ملائکه) بجز ابلیس)

استثناء منقطع است زیرا ابلیس ابوالجن است از جنس ملائکه نیست.

۳. اینکه جملهٔ قبل از «إلّا» منفی باشد و مستثنی منه در جمله یاد شود و استثناء متصل باشد، دو وجه جایز است:

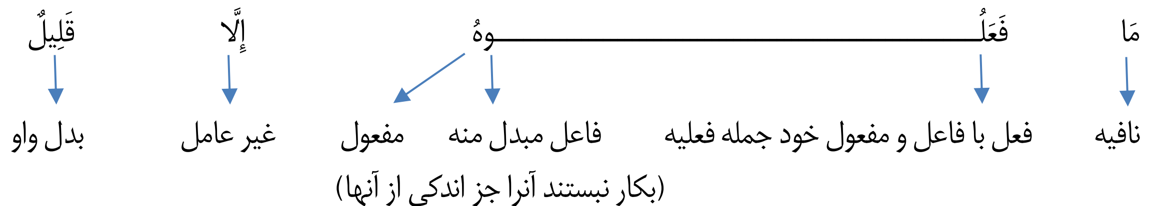
اول، اینکه «إلّا» عامل باشد و مستثنی هم منصوب باشد؛ مانند:



نافیه　　فعل با فاعل و مفعول خود جمله فعلیه　　فاعل مستثنی منه　　مفعول　　عامل　　مستثنی

(انجام ندادند آنرا جز اندکی از آنها)

دوم، اینکه «إلّا» غیر عامل باشد و کلمهٔ بعد از «إلّا» بدل از برای مستثنی منه باشد و اعراب آن مانند اعراب مبدل منه می باشد؛ مانند:



(بکار نبستند آنرا جز اندکی از آنها)

٤. اینکه استثناء مفرغ باشد «إلّا» غیر عامل است مستثنی بر حسب عامل قبل از «إلّا» اعراب می گیرد همانطور که قبلا گذشت.

کارخانگی:

- این جملات را مانند ترکیب هایی که در درس مستثنی است ترکیب کرده و استثناء ها را تعیین کنید که کدام یک منقطع و کدامیک متصل اند:
  ثُمَّ تَوَلَّيتُم إِلَّا قَلِيلاً، كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلًّا لِّبَنِى إِسرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسرَائِيلُ عَلَى نَفسِهِ، مَا لَهُم بِهِ مِن عِلمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ.
- استثناء در این دو جمله متصل است، آنرا به دو وجه ترکیب کنید:
  لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَن أَذِنَ لَهُ الرَّحمنُ، 　لَا يَلتَفِت مِنكُم أَحَدٌ إِلَّا امرَأَتَکَ یا إِلَّا امرَأَتُکَ.
- استثناء در این دو جمله مفرغ است، ترکیب کنید:
  مَا يَكفُرُ بِهَا إِلَّا الفَاسِقُونَ، مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ، مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الفَاسِقِينَ.
- از هرسه قسم استثناء شش عدد از داخل قرآن مجید پیدا کرده و مانند مثال های بالا ترکیب کنید.

مجرورات

اسم در دو حالت مجرور می شود یعنی (زیر) می گیرد:

اول: حرف جار بر سرِ اسم بیاید

دوم: مضاف الیه باشد.

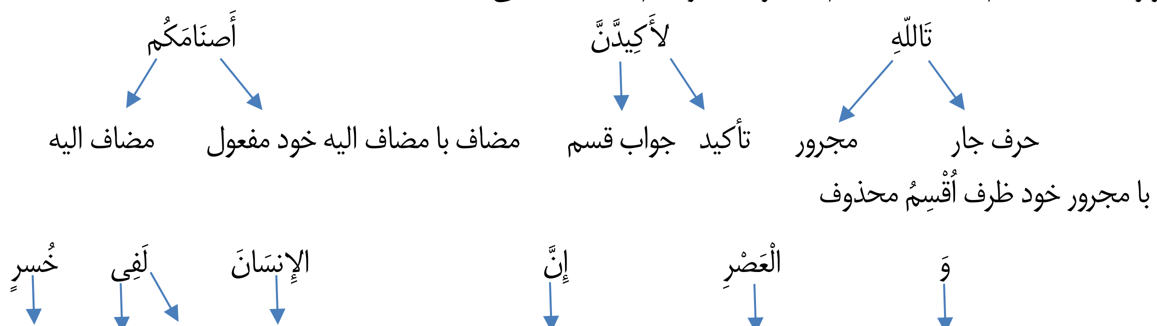
حروف جار

باء، تاء، کاف، لام، واو، مُنْذ، مَذْ، خَلا، رُبَّ، حاشاء، مِنْ، عَدا، فِيْ، عَنْ، عَلى، حتى، الى.

این هفده حرف بر سر اسم آمده و آن را مجرور می سازد.

تاء و واو

تاء و واو به معنای قسم است. تای قسم فقط و فقط بر اسم لفظ جلالة می آید؛ مانند:



حرف جار مجرور حرف مشبهه بالفعل جواب قسم اسم تأکید جار مجرور

با مجرور خود ظرف أُقْسِمُ محذوف با مجرور خود باعتبار متعلق خبر «إنّ»

نکته: بیاد داشته باشید که هر قسم از خود جوابِ دارد، و بخاطرِ جوابِ آن قسم خورده می شود، معمولاً جواب قسم به حروف (اِنَّ، لَقَدْ، مَا، ل همراه ن تأکید) می آید. همچنان بعضی اوقات (باء) به معنی قسم است.

کارخانگی: مانند مثال ترکیب کنید: وَ القُرآنِ الحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ المُرسَلِينَ، تَاللهِ إِنَّكَ لَفِى ضَلَالِكَ القَدِيمِ.

باء (استعانت و یا کمک گرفتن)

حرف «باء» به معنی استعانت و یا کمک گرفتن است؛ مانند:

كَتَبْتُ بِالْقَلَمِ

بعضی اوقات حرف «باء» معنی جمله را متعدی می سازد؛ مانند:

ذَهَبَ اللّٰهُ بِنُورِهِمْ (معنی (ذَهَبَ) را از (رفت) به (برد) تبدیل ساخته، یعنی الله متعال نور ایشان را برد).

مِنْ (ابتدای غایت یا مقصد و یا هدف)

حرف «مِنْ» برای ابتدای یک مقصد و یا هدف استفاده می شود و همچنان اسم را مجرور می کند؛ مانند:

ذَهَبْتُ مِنْ هِراتِ

إلى (انتهای غایت یا مقصد و یا هدف)

حرف «إلى» برای انتهای یک مقصد و یا هدف استفاده می شود و همچنان اسم را مجرور می کند؛ مانند:

ذَهَبْتُ مِنْ هِراتِ اِلى فراهِ

حَتّىٰ (انتهای غایت یا مقصد و یا هدف)

حرف «حَتّى» برای انتهای یک مقصد و یا هدف استفاده می شود و همچنان اسم را مجرور می کند؛ مانند:

سلمٌ هی حتی مطلعِ الفجرِ

مُنْذ، مَذ (ابتدای غایت یا مقصد و یا هدف)

حروف «منذ» و «مذ» برای ابتدای یک مقصد و یا هدف استفاده می شود هنگامیکه فعل ماضی باشد و اسم را مجرور می کند؛ مانند:

مَا رایتُ وحیداً منذ یومِ الجُمْعَةِ

کاف (تشبیه)

حرف «کاف» به معنی تشبیه کردن است؛ مانند:

زَيْدٌ كَالاسدِ (زید مانند شیر است)

عَلى (استعلا و یا بلندی)

حرف «عَلى» به معنی بلندی است؛ مانند:

جَلَسْتُ على الكرسى (بالای چوکی نشستم)

فی (ظرفیت)

حرف «فِی» به معنی ظرفیت است؛ مانند:

دَخَلْتُ فى المسجدِ (در مسجد داخل شدم)

لام (ملکیت)

حرف «لام» به معنی ملکیت است؛ مانند:

اِنَّ الارضَ لِلّٰهِ (یقیناً زمین از آن خداست)

بعضی اوقات «لام» به معنی اختصاص و بعضی اوقات «لام» به معنی «فی» می باشد.

نکته: در بسیاری جاها حروف جار بجای یکدیگر استفاده می شود تا معنی دلخواه بدست آید؛ مانند:

یحفظونهُ مِنْ امراللّهِ (مِنْ به معنی باء است)

اِنَّکَ جامع الناس لِیومٍ لا ریب فیهِ (لام به معنی فِیْ است)

فطلِقوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ (لام به معنی فِیْ است)

خلا، حاشا و عدا (استثناء)

حروف «خلا»، «حاشا» و «عدا» به معنی استثناء است؛ مانند:

جَاءَ القومُ (خلا، حاشاء، عدا) زَیْدٍ. (قوم آمد به استثنای زید)

رُبَّ (کثرت)

حرف «رُبَّ» به معنی کثرت است؛ مانند:

رُبَّ اَخٍ لَّکَ لم تلده اُمُّکَ. (چه بسا برادرت است که از مادرت پیدا نشده)

رُبَّ عَدُوٍّ لک ولدتهٔ امک (چه بسا دشمنت است که از مادرت پیدا شده)

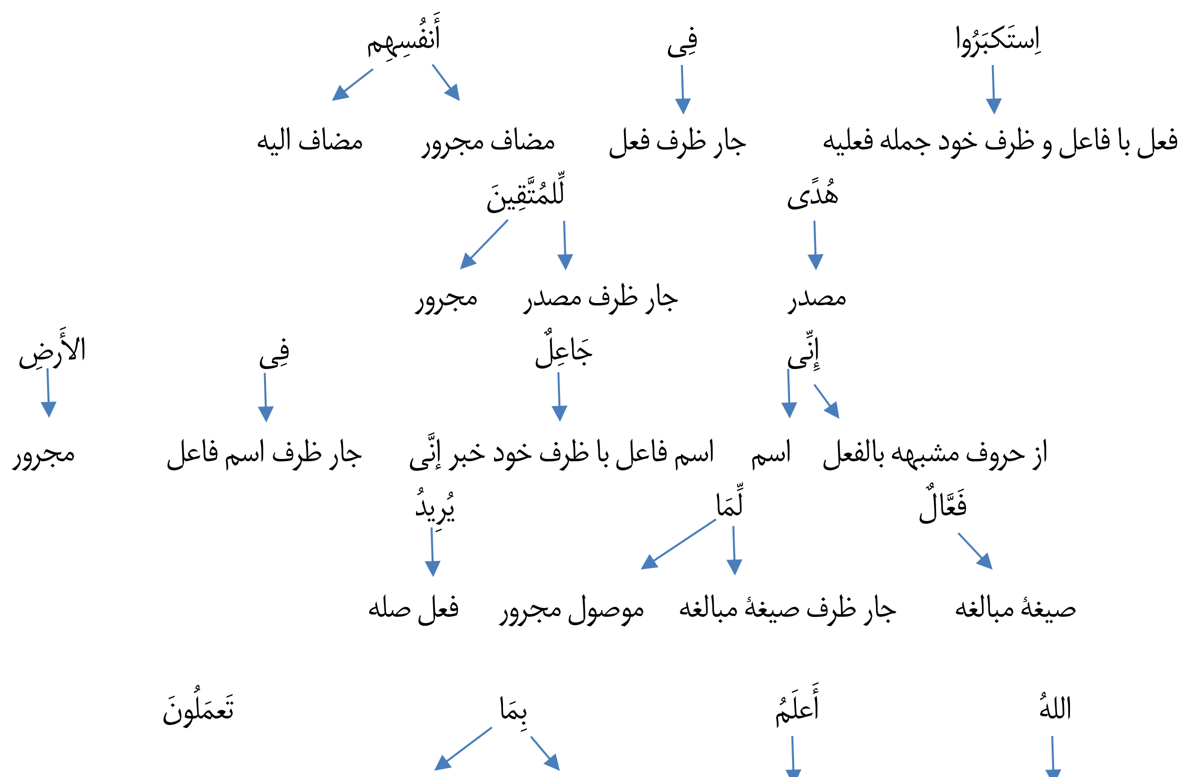
عَنْ (مجاوزه و یا عبور کردن)

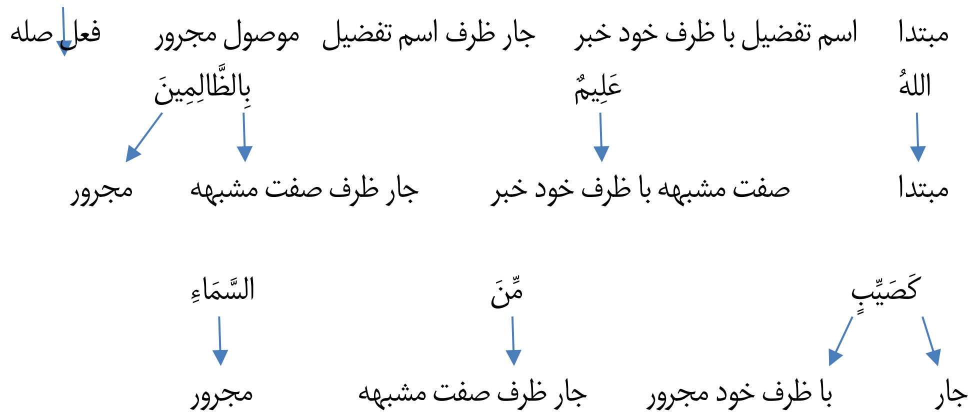
حرف «عَنْ» به معنی عبور کردن است؛ مانند:

عَبَرْتُ عَنِ الجِسرِ (از پل عبور کردم)، رَوَیْتُ الحدیث عَنْ سعیدٍ (حدیث از سعید برایم رسید)

نکته: شش عدد از حروف جار که عبارتند از: منذ، مذ، خلا، رُبّ، حاشا و عدا داخل قرآن شریف موجود نمی باشد.

نکته: حروف جار ظرف هشت چیز میشود فعل، مصدر، اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبهه، صیغهٔ مبالغه، اسم تفضیل و اسم آلت؛ مانند:



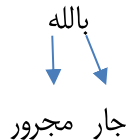


کارخانگی:

- ترکیب کرده و تعیین کنید که حروف جار ظرف چه چیزی شده اند:

أَقرَبُ لِلتَّقوی، يَمُرُّونَ عَلَيهَا، مُنذِرٌ مِّنهُم، مَتاعٌ لَّکُم، مَجمُوعٌ لَّهُ.

- از هر کدام از حروف جار که ظرف این هشت چیز شود از داخل قرآن شریف پیدا کرده و مانند مثال ترکیب کنید:



- جار و مجرور های ذیل را ترکیب کنید:

خَتَمَ اللهُ عَلی قُلُوبِهِم، سَوَاءٌ عَلَيهِم، أَظلَمَ عَلَيهِم، هُدیً مِّن رَّبِّهِم، آمَنَّا بِاللهِ، لَا تُفسِدُوا فِي الأَرضِ، إِلی شَيَاطِينِ، فِي طُغيَانِ

توابع

توابع جمع تابع به معنای پیرو است.

اعرابی که کلمه به سبب پیروی از اعراب کلمهٔ ماقبل می گیرد را اعراب تبعی می گویند.

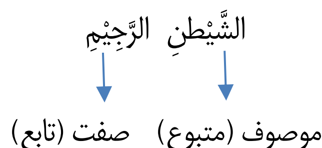
کلماتی که دارای اعراب تبعی هستند را «توابع» می نامند.

همچنان گفته می توانیم که متبوع حکم رئیس را دارد که تابع (کارمند) از او پیروی می کند؛ توابع بر پنج قسم است:

١. نعت
٢. تأکید
٣. عطف بیان
٤. بدل
٥. عطف نسق

نعت (صفت)

تابعی است که بعضی از حالات متبوع را بیان می کند؛ مانند:



و در چهار چیز صفت (تابع)، پیرو موصوف (متبوع) است:

اول: در اعراب،

دوم: در مذکر و مؤنث بودن،

سوم: در معرفه و نکره بودن،

چهارم: در مفرد، مثنی و جمع.

کارخانگی:

- این موصول ها را ترکیب کنید:

مُعَذِّبُوهَا عَذَاباً شَدیداً، فَیُعَذِّبُهُ عَذَاباً نُکراً، أَزوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ، النَّارَ الَّتِی وَقُودُهَا النَّاسُ، رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُم، لِلّهِ رَبِّ العَالَمِینَ، الرَّحمَانِ الرَّحِیمِ، مَالِکِ یَومِ الدِّینِ، لِلمُتَّقِینَ الَّذِینَ یُؤمِنُونَ

- ٦ موصوف صفت از داخل قرآن شریف پیدا کرده و ترکیب کنید.

تأکید

تأکید تابعی است که موجب تثبیت و تقریر متبوع می گردد و به دو نوع است:

تأکید لفظی؛ مانند:

جَاءَ ← فعل، زَیْدٌ ← فاعل، زَیْدٌ ← تأکید لفظی (لفظ «زَیدٌ» دو بار تکرار شده است یعنی این تأکید را نشان می دهد)

تأکید معنوی؛ مانند:

جَاءَ ← فعل با فاعل خود جمله فعلیه، زَیْدٌ ← فاعل، نَفْسُهُ ← مضاف تأکید معنوی / مضاف الیه (لفظ «نَفسُهُ» برای تاکید است)

فَسَجَدَ ← فعل با فاعل خود جمله فعلیه، الملائِکَةُ ← فاعل، کُلُّهُمْ ← تأکید اول، اَجمَعُون ← تأکید دوم (کلمات «کُلُّهُم» و «أَجمَعُونَ» برای تأکید است یعنی دو بار تأکید شده است)

برخی الفاظ (ادوات) تأکید: (نَفس، عَین)، (کِلا، کِلتا)، (کُلّ، أَجمَعُون)

کارخانگی:

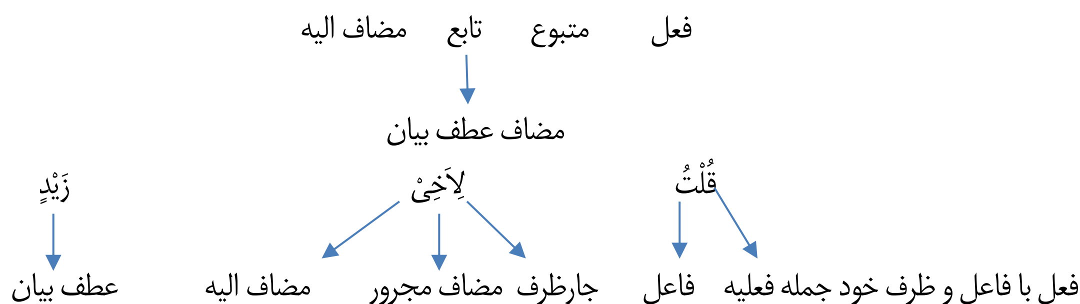
- ترجمه و ترکیب کنید: لَنسَئَلَنَّهُم أَجمَعِینَ، لَهَدَاکُم أَجمَعِینَ، وَ جَاءَ رَبُّکَ وَ المَلَکُ صَفّاً صَفّاً.
- ٦ دانه تأکید از داخل قرآن شریف پیدا کرده، ترجمه و ترکیب کنید.

عطف بیان

عطف بیان تابعی است که متبوعش را توضیح میدهد و در چهار چیز با متبوعش مطابقت دارد:

١. در مذکر و مؤنث،
٢. در مفرد، مثنی و جمع،
٣. در اعراب،
٤. معرفه و نکره؛ مانند:

قَالَ ↓ عیسی ↓ بْنُ ↓ مَرْیَمَ ↓



کارخانگی:

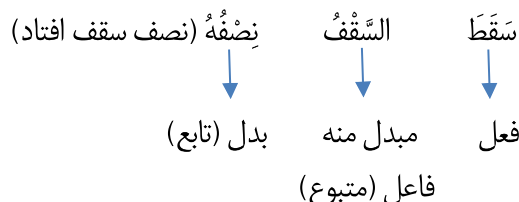
- ترجمه و ترکیب کنید:

قُل أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِکِ النَّاسِ إِلهِ النَّاسِ،   فِیهِ آیاتٌ بَیِّناتٌ مَّقَامُ إِبرَاهِیمَ.

- چهار عطف بیان از داخل قرآن شریف پیدا کرده، ترجمه و ترکیب کنید.

بدل

بدل تابعی است که مقصود اصلی می باشد اما حکم به متبوع نسبت داده می شود؛ مانند:



کارخانگی:

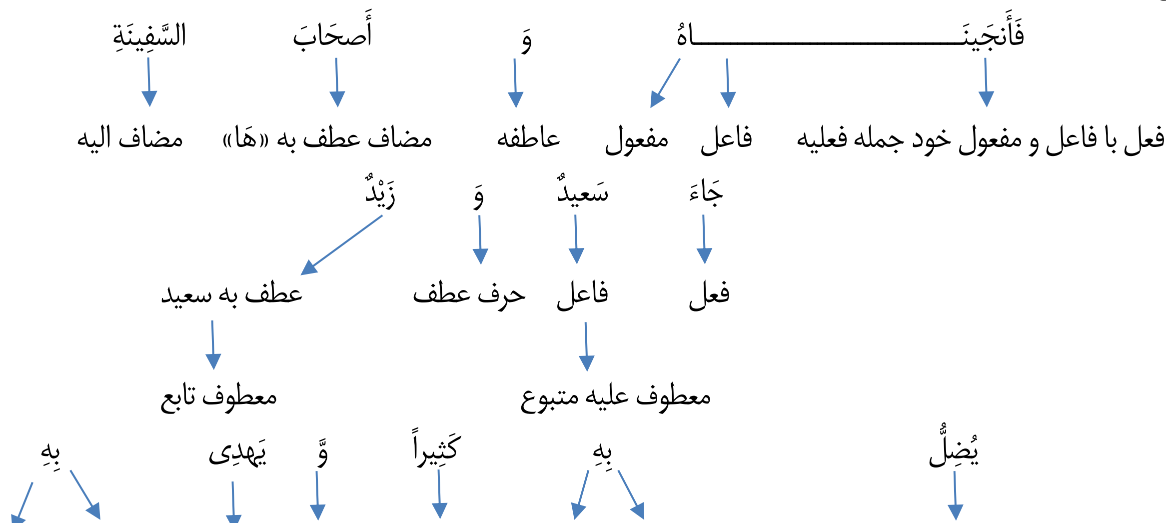
- ترجمه و ترکیب کنید:

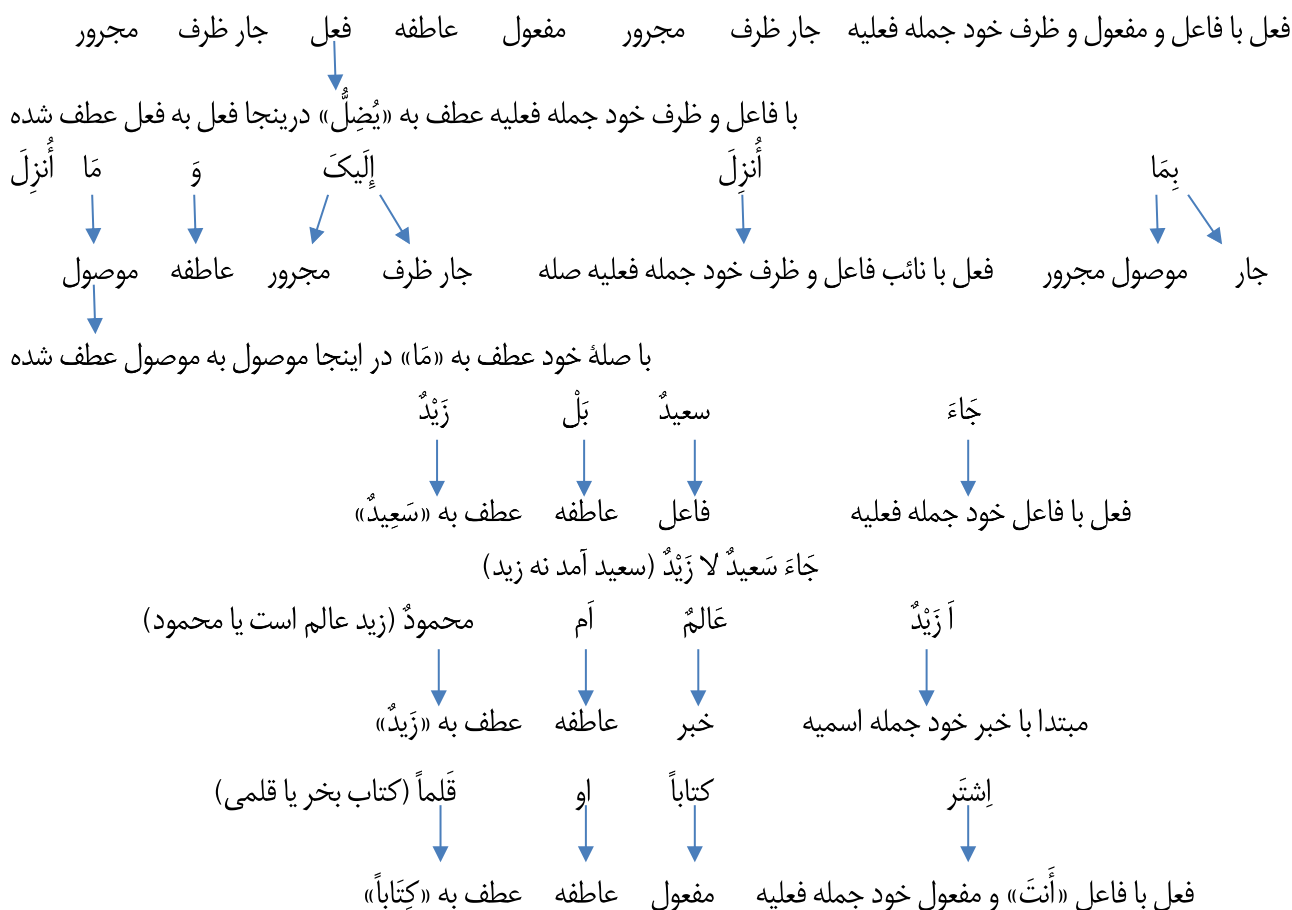
وَ إِلی مَدیَنَ أَخَاهُم شُعَیباً،صِرَاطَ المُستَقِیمِ صِرَاطَ الَّذِینَ أَنعَمتَ، أَنزَلَ عَلَیکُم مِن بَعدِ الغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاساً.

- دو دانه بدل از داخل قرآن شریف پیدا کرده و ترکیب کنید.

عطف نَسَق

عطف نسق، حروف عطف را گویند که شامل واو (فاصله در نظر نباشد)، فاء (فاصله کم باشد)، ثُمَّ (فاصله زیاد باشد)، حَتّی (انتهای غایت)، بَل (حکم را برای تابع می گرداند و متبوع در حال سکوت قرار می گیرد)، لَا (حکم را مختص به متبوع قرار می دهد و شک را از تابع بر می دارد)، اَمْ (یا) و اَوْ (یا) می باشد؛ حروف عطف بین تابع و متبوع ارتباط برقرار می کند و تابع فقط از اعراب متبوع پیروی می کند؛ مانند:





نکته: در عطف نسق اسم به اسم عطف می شود، جملهٔ خبریه به جملهٔ خبریه عطف می شود و جملهٔ انشائیه به جملهٔ انشائیه عطف می شود یعنی ممکن نیست اسم مفرد به جمله عطف شود یا جملهٔ خبریه به جملهٔ انشائیه عطف شود.

کارخانگی:

- ترجمه و ترکیب کنید:

وَ عَلَیهَا وَ عَلَی الفُلکِ تُحمَلُونَ، جَمَعنَاکُم وَ الاَوَّلِینَ، فَهِیَ کَالحِجَارَةِ أَو أَشَدُّ قَسوَةً، أَجَزِعنَا أَم صَبَرنَا، أَمَاتَهُ فَأَقبَرَهُ، خَلَقَکُم مِن نَّفسٍ وَّاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنهَا زَوجَهَا.

- از داخل قرآن شریف از هر کدام از حروف عطف دو دانه پیدا کرده و ترکیب کنید.

حروف عامل و حروف غیر عامل

حروف عامل حروفی اند که کلمه و یا جمله را حرکت و یا تنوین بدهند؛ مانند: حروف جار، حروف مشبهه بالفعل، حروف شبیه به لیس و غیره.

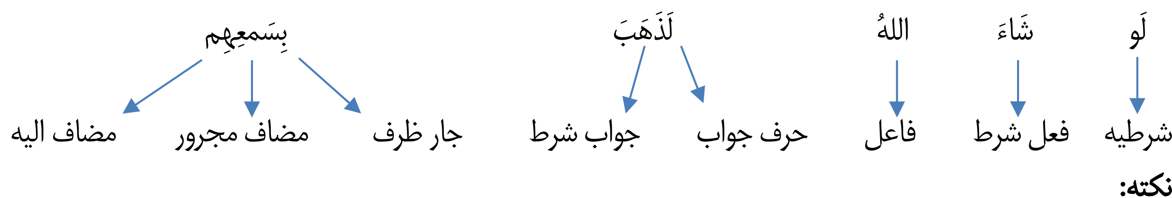
حروف غیر عامل حروفی اند که کلمه و یا جمله را حرکت و یا تنوین ندهند؛ مانند: حروف استفهام، حروف تفسیر، حروف مفاجاة و غیره.

حرف شرط (عامل و غیر عامل)

«إن» حرف شرط هست و برای شرط استفاده می شود و عامل است؛ مانند:



«لَو» حرف شرط است و عامل نیست؛ مانند:



نکته:

أَلا اِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدون (در این جمله «أَلا» به معنی آگاه باشید، است)

أَلا یَتُوبُون (در این جمله «أ»(حرف استفهام است) و «لَا»(نافیه) یعنی آیا توبه نمی کنید؟)

أَلا فَاتقوا اللّه و اجمِلوا فی الطلب (آگاه باشد! از خدا بترسید و در طلب رزق نیکی به خرج بدهید (یعنی از راه حلال رزق پیدا کنید)

حروف غیرعامل پس از خود در جملهٔ اثر اعرابی ایجاد نمی کند و یا به تعبیر دیگر کلمه را حرکت و یا تنوین نمی دهد، حروف غیرعامل قرار شرح ذیل است:

۱. حروف عطف (واو، فاء، ثمَّ، اَوْ، اَمْ، بَلْ، لا، لکن، حتی)
۲. حروف استفهام (اَ، هَلْ)
۳. حروف استقبال (س، سوف)
٤. حروف تفسیر (اَنْ، اَیْ) برای توضیح دادن جمله بکار برده می شود؛ مانند: تابَ اَیْ رَجَعَ (تاب یعنی بازگشت).
۵. حروف تفصیل (اِمَّا، اَمَّا) برای شرح مطلب بکار برده می شود؛ مانند: اِنَّا هَدَیْنَاهُ السَّبیلَ اِمَّا شاکِراً و اِمَّا کَفُوراً.
٦. حروف تخصیص (لَولَا، لَوما، اَلَّا، هَلَّا) برای سرزنش و تشویق بکار برده می شود، اگر بر فعل ماضی داخل شود معنی توبیخ (سرزنش) را می دهد و اگر بر فعل مضارع داخل شود معنی (تشویق) را می دهد؛ مانند: لولاَ تستغفرون اللّه لعلکم تُرحُمون.
۷. حروف تنبیه (آلا، اَما، هَا) برای آگاه کردن بکار برده می شود؛ مانند: اَلا اِنَّ حِزب اللّه هُمُ المُفلِحُونَ.
۸. حرف رَدْع (کَلاَّ) برای انکار بکار برده می شود؛ مانند: کَلاَّ اِنها کَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُها.
۹. حروف مفاجاة (اِذْ، اِذَا) برای امور ناگهانی و یا دفعتاً بکار برده می شود؛ مانند: فَالقی عَصَاهُ فَاِذا هِیْ ثُعْبانٌ مُبینٌ.
۱۰. حرف تعریف (اَلْ) برای معرفه ساختن یک اسم بکار برده می شود؛ مانند: اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُم دینَکُمْ.
۱۱. حرف تحقیق (قَدْ) برای تحقیق (بی شک) یافتن یک جمله بکار برده می شود؛ مانند: قَدْ اَفْلَحَ المؤمِنون.
۱۲. حروف جواب (نَعَمْ، اِیْ، اَجَلْ، بَلیٰ) برای جواب دادن سؤال بکار برده می شوند؛ تنها «بَلیٰ» پرسش منفی را مثبت می کند؛ مانند: اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ؟ قَالُوا: بَلیٰ.

حروف زاید (حروف اضافی)

حروف زاید (باء، لام، کاف، مِنْ، اَنْ) حروف اضافی هستند که برای تأکید یک جمله بکار برده می شوند و حذف آنها از یک جمله بر معنی اثر ندارد؛ مانند:

وَ مَا تسقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ (مِنْ در این جمله حرف زاید است و حذف کردن آن بر معنی اثری ندارد)

نکته: مِنَ اللّهِ => «اللهِ» لفظاً مجرور است (یعنی در این جمله دیده می شود که حرف جار «مِنْ» کلمهٔ «اَللّهِ» را مجرور ساخته است)

مِنْ هذا => «هذَا» محلاَ مجرور است (یعنی حرف جار «مِنْ» کلمهٔ «هذا» را مجرور نساخته چون کلمهٔ «هذا» مبنی است و در مبنی علامت اعراب دیده نمی شود آن مجرور است در حالیکه پشت پرده مجرور است)

بَیْتُ زَیْدٍ => (خانهٔ زید) این جملهٔ و یا کلام ناتکمیل است.

بَیْتُ زَیْدٍ اِحْتَرَقَ => (خانهٔ زید آتش گرفت) این جملهٔ و یا کلام تکمیل است.

بَیْتُ ↓   زَیْدٍ ↓   اِحْتَرَقَ ↓

مضاف (مبتدا) مضاف الیه فعل با فاعل خود که «هو» باشد جمله فعلیه خبر مبتدا

جملهٔ اسمیه، محل از اعراب ندارد جملهٔ فعلیه، محل از اعراب دارد

جمله و یا کلام بر دو قسم است:

اول: محل از اعراب دارد

هرگاه جملهٔ به کلمه یا جملهٔ قبل خود ارتباط داشته باشد یعنی حال یا مضاف الیه یا جواب شرط جازم یا خبر یا مفعول یا صفت و یا عطف به جملهٔ قبل باشد که محل از اعراب دارد، آن جمله محل از اعراب دارد.

دوم: محل از اعراب ندارد

هرگاه جمله از نو شروع شده باشد یا معترضه یا مفسّره یا جواب قسم یا صله یا جواب شرط غیر جازم یا عطف به جمله ای باشد (که محلی از اعراب ندارد)، محل از اعراب ندارد؛ مانند:

قَالَ رَسُوْلُ اللّه طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيْضَةٌ

فعل با فاعل و مفعول خود جملهٔ فعلیه مبتدا با خبر خود جملهٔ اسمیه خبر

محل از اعراب ندارد محل از اعراب دارد چون مفعول «قَالَ» میباشد

ترکیب

جملهٔ اسمیه:

كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ

مضاف مضاف الیه مضاف مضاف الیه

مبتدا با خبر خود جملهٔ اسمیه خبر

محل از اعراب ندارد چون از نو شروع شده

جملهٔ فعلیه:

ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً

فعل فاعل مفعول موصوف با صفت خود بدل «مثلاً» صفت از برای «کلمةً»

فعل ماضی «اللّٰهُ» فاعل آن

فعل با فاعل خود جملهٔ فعلیه

محل از اعراب ندارد چون از نو شروع شده است

خوانندگان گرامی؛ لطفاً آیتهای قرآنی که بدنبال هر درس نگاشته شده، بطور کامل ترجمه و ترکیب کنید و آن آیتهایی را که گفته شده از داخل قرآن مجید پیدا کنید، قطعاً پیدا کنید بطور کامل ترجمه و ترکیب کنید زیرا فرق این کتاب با کتابهای دیگر در همین ویژه گیها

هست و باید بعد از خواندن این کتاب خیلی از آیات قرآن کریم را ترکیب و ترجمه کرده بتوانید، همچنان در یک کتابچۀ جداگانه از «أَعُوذُ بِاللهِ ...» شروع تا چهار یک جزء اول ترکیب کنید.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

آموزش زبان قرآن مجید

بخش علم بلاغت (معانی، بیان و بدیع)

به روش مرحوم مولوی محمد سرور فیضی فراهی رحمه‌الله

(مقدماتی)

بلاغت

بلاغت شامل سه نوع علم است:

علم معانی: در علم معانی می آموزیم که چطور یک جمله و یا کلام را به مقتضای (مطابق) حال بیاوریم؛ مانند: زید را فراه برد، زید را بخدا فراه برد، زید را حکومت جهت کار به فراه برد.

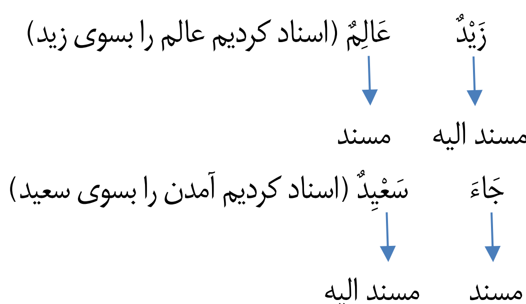
علم بیان: در علم بیان می آموزیم که چطور یک جمله و یا کلام را به چند شکل بیان کنیم؛ مانند: زید شجاع است، زید با جرأت است، زید شیر است.

علم بدیع: در علم بدیع می آموزیم که چطور یک جمله و یا کلام را زیبا کنیم؛ مانند:

هُوَ الأَوَّلُ وَ الآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ البَاطِنُ

مسند و مسند الیه

در مسند یک چیزی مانند صفت یا فعل را بر شخصی نسبت می دهیم؛ مانند:



نکته: مسند معمولاً فعل یا خبرِ مبتدا می باشد و مسند الیه معمولاً فاعل یا مبتدا می باشد.

علم معانی

علم معانی از هشت فصل بحث می کند:

اول: احوال اسناد خبری

دوم: احوال مسند الیه

سوم: احوال مسند

چهارم: انشاء

پنجم: احوال متعلقات فعل

ششم: قصر

هفتم: فصل و وصل

هشتم: ایجاز، اطناب و مساوات

احوال اسناد خبری

به طور کلی جمله یا کلام بر دو قسم است:

جمله یا کلام خبری؛ جمله ای را گویند که در آن احتمال راست و یا دروغ بودن، موجود باشد؛ مانند:

جَاءَ زَيْدٌ => جملهٔ (خبری) است و امکان راست و دروغ بودن، در این جمله موجود است.

معانی اصلی خبر دو نوع است: فایدهٔ خبر و لازم فایدهٔ خبر. در فایدهٔ خبر ما مخاطب را که آگاهی از یک چیزی ندارد آگاه می سازیم؛ مانند

قَدْحَفِظْتُ القُرآنَ (من حقیقتاً قرآن را حفظ کردم)

در لازم فایدهٔ ما برای مخاطب نشان می دهیم که از خبری که او آگاه است من نیز آگاهم؛ مانند:

قَدْحَفِظتَ الْقُرْآنَ (تو حقیقتاً قرآن را حفظ کردی)

جمله یا کلام انشائی؛ آن جمله ای را گویند که در آن احتمال راست و دروغ بودن، موجود نباشد یعنی یقینی باشد؛ مانند:

اِذْهَبْ (برو)

خبر به اشکال مختلف

یک جملهٔ خبری بعضی اوقات نه معنی فایدهٔ خبر و نه معنی لازم فایدهٔ خبر را در خود دارد بلکه به شکل و معنی مختلفی ظاهر می شود که آن جمله مقصد غیر اصلی خبر را دارد؛ مانند:

رَبِّ اِنِّی وَهَنَ العَظمُ مِنِّی وَاشتَعَلَ الرَّأسُ شَیباً (این آیه خبر آن معنی اظهار عجز را دارد)

رَبِّ اِنِّی وَضَعتُهَا اُنثی (جملهٔ خبری که معنی تأسف و اندوه را در خود دارد)

رَبِّ قَد اَتَیتَنِی مِنَ المُلکِ وَ عَلَّمتَنِی مِن تَأوِیلِ الأَحَادِیثِ (معنی خبری این آیه اظهار امتنان و شکر است)

خبر به سه حالت امکان دارد بیآید:

خبر ابتدائی؛ مخاطب خالی الذهن است پس در این صورت خبر بدون تاکید آورده می شود؛ مانند:

المالُ و البَنُونَ زِینةُ الحَیوة الدُّنیا، اَلبخیلُ مَذمُومٌ

خبر طلبی؛ مخاطب متردد (مشکوک) است پس کمی خبر با تأکید آورده می شود؛ مانند:

اِنَّ اَلعالِمَ وَ المُعلمَ شَریکانِ فِی الرشدِ

خبر انکاری؛ مخاطب منکر است بناءً خبر کاملاً با تأکید همراه است؛ مانند:

تَاللّهِ لَاَکِیدَنَّ اَصْنَامَکُمْ بَعْدَ اَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِینَ

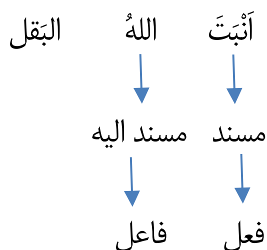
ادوات (وسیله) تأکید

اگر بخواهیم یک جملهٔ را به تأکید بیاوریم از کلمات (اِنَّ، اَنَّ، باء زائده، (الا) تنبیه، قد، قسم، نون تأکید، اِمَّا، لام تأکید، حرف زائد، ضمیر فصل، انّما و تکرار جمله) استفاده می کنیم.

۱. اِنَّ و اَنَّ؛ مانند: اِنَّ اَلنّفسَ لَأَمَّارةٌ بِالسُّوء.
۲. قَد (حرف تحقیق)؛ بر سر فعل ماضی و مضارع می آید؛ مانند: قَد اَفلَحَ اَلمؤمِنُونَ.
۳. حروف تنبیه (اَلا، اَما، ها)؛ متکلم مضمون جمله را تحت تأکید قرار می دهد؛ مانند: اَلا اِنَّ حِزبَ الشّیطان هُمُ الخَاسِرُونَ.
٤. لام ابتدا (ل)؛ بر سر مبتدا و خبر می آید و مضمون جمله را تحت تأکید قرار می دهد؛ مانند: قال الملأُ من قوم فرعون اِنَّ هذا لَساحِرٌ عَلیمٌ.
۵. حروف تعیین (سین، سَوْفَ)؛ این حروف هنگام وَعْد و وعید برای تأکید استفاده می شوند؛ مانند: اُولئکَ سَیَرْحَمُهُم اَللهُ.
٦. نون تأکید؛ برای تأکید استفاده می شود؛ مانند: ولا تحسَبَنَّ الذینَ قُتِلُوا فِی سَبیلِ اللهِ اَمواتاً.
۷. حروف زائد (اِنْ،اَنْ، ما، لا، باء، مِنْ)؛ برای تأکید استفاده می شوند؛ مانند: اَلَیسَ اللهُ بِأَحکَمِ اَلحاکِمینَ.
۸. حرف شرطیه (اَمّا)؛ در اول جمله برای تأکید می آید؛ مانند: فَأَمَّا الیَتِیمَ فلا تَقْهَر.
۹. ضمیر فصل؛ این ضمیر مضمون جمله را تحت تأکید قرار می دهد؛ مانند: اِنَّ هذا لَهُوَ القَصَصُ الحَقُّ.
۱۰. قسم؛ قسم نیز برای تأکید یک جمله بکار برده می شود؛ مانند: وَالعصرِ، اِنَّ اَلانسانَ لَفِی خُسر.
۱۱. جملهٔ اسمیه؛ جملهٔ اسمیه نیز نوعی از تأکید است؛ مانند: سَعیدٌ کاتبٌ.
۱۲. تکرار؛ تکرار یک جمله نیز به معنای تأکید است؛ مانند: فَإِنَّ مَعَ اَلعُسرِ یُسراً اِنَّ مَعَ العُسرِ یُسراً.

اسناد حقیقی و اسناد مجازی

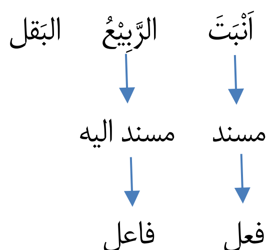
اسناد حقیقی؛ اسناد فعل بسوی اصل است، یعنی در مثال ذیل فاعل حقیقی (اللهُ) سبب شده است که سبزی (البَقل) بروید (اَنْبَتَ)؛ مانند:



خَلَقَ اللهُ السموات و الارض بالحق

اسناد «خَلَقَ» به «اللهُ» حقیقی است.

اسناد مجازی؛ اسناد فعل بسوی ملابسات است، یعنی در مثال ذیل فاعل مجازی (الرَّبِیْعُ) سبب شده است که سبزی بروید و این نشان می دهد که بین فعل و فاعل همیشه یک ارتباط وجود دارد و خودسرانه سبزی نمی روید؛ مانند:



یَوماً یَجْعَلُ الْوِلدَانَ شِیباً

اسناد «یَجعَلُ» به «یَوماً» مجازی است.

نکته: استغاثه نیز یک مثال از اسناد مجازی است، چون مسلمان الله متعال را به یکتایی قبول دارد و می داند جمله خیر و شر از سوی الله متعال است لیکن هنگامیکه استغاثه می کند او همه چیز را در اصل از الله متعال می خواهد و این اسناد مجازی است.

احوال مسند الیه

مسند الیه عبارت از مبتدا، فاعل و نائب فاعل است؛ مسند الیه هفت حالت دارد:

اول: ذکر، دوم: حذف، سوم: تقدیم، چهارم: تأخیر، پنجم: تعریف، ششم: تنکیر، هفتم: تقیید.

ذکر؛ ذکر به هفت بخش تقسیم شده است، که قرار ذیل است:

۱. یکنوع آن عدم وجود قرینه است؛ مانند: زَیْدٌ عالم
۲. برای افزایش توضیح بکار برده می شود؛ مانند: اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون
۳. برای تعظیم کردن بکار برده می شود؛ مانند: ماذا قَالَ رَسولُ ﷺ عن الجنابة؟ قال رسول الله ﷺ ...
٤. برای تحقیر کردن بکار برده می شود؛ مانند: هَلْ حضر السارق؟ حضر السارق.
٥. برای کسب لذت بکار برده می شود؛ مانند: انت الذی رزقت، انت الذی وفقت، انت الذی اعطیت.

۶. برای اطالهٔ سخن (دراز کردن سخن) بکار برده می شود یا در جایی که دراز کردن سخن مورد پسند باشد؛ مانند: و ما تلک بیمینک یا موسی قال هی عصای...
۷. برای تعریض (کنایه زدن) به کودنی مخاطب بکار برده می شود؛ مانند: علی خانه نه آمد؟ علی خانه آمد.

حذف؛ حذف به شش قسم است:

۱. وجود قرینه: اگر قرینه در یک جمله وجود داشته باشد دوباره ذکر آن فایده ندارد و باید حذف شود؛ مانند:

محمد سابع آمد؟ ( ) بلی، آمد

قرینه مبتداء حذف شده

۲. امکان انکار در صورت نیاز؛ مانند: اینکه کسی در مورد پادشاه سخن بگوید و تو بگوئی بَخِیْل مُتکبِّر => مسند الیه (پادشاه) محذوف است بخاطر خلاصی خود.
۳. حفظ قافیه / حفظ سجع: در شاعری قافیه حفظ می گردد؛ مانند د-د. در شاعری سجع حفظ بودند- بودند.
۴. ترس از فوت فرصت؛ مانند: در هنگام شکار از اینکه فرصت از دست نرود شرح نمی دهیم می گوئیم غزال غزال.
۵. ادعای ظاهر بودن؛ مانند: شیخ خراسان.
۶. معین بودن؛ مانند: عالم الغیب و الشهادة.

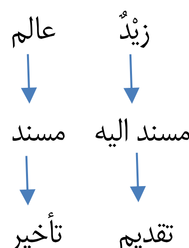
نکته

فَاِنْ تولوا فَاِنَّ الله علیم بالمفسدین

در آیهٔ فوق اسم ظاهر «مفسدین» بجای ضمیرش استفاده شده است بخاطریکه:

۱. در آیهٔ فوق اشارهٔ مفسدین به نصرانی ها شده که با ابتهال روبرو شدند لیکن در میدان حاضر نشدند و جزیه دادند.
۲. وقتی خداوند متعال به چیزی اشاره می کند مهم است و حتماً یک گپ کلان در آن موجود است.
۳. جمله را کوتاه کند، زیرا اگر خداوند در اینجا می فرمود «علیم بهم» پس فاسد شدن شان را به جملهٔ جداگانه بیان می نمود؛ مانند: فَإِنَّ اللهَ عَلِيمٌ بِهِم وَ إِنَّهُم اَصبَحُوا مُفسِدِينَ بِعَدَمِ اِبتِهَالِهِم و عدم قبولهم بان عیسی عبدالله و رسوله رفع الی السماء حیا و عدم ایمانهم بمحمد ﷺ.
۴. اگر انسان بجای ضمیر، اسم ظاهر استفاده کند بلیغ و سخن ور نیست و شاید طرف مقابل بگوید دیوانه است مگر اینکه بخاطر نکته ای باشد چه برسد به خداوند متعال که بدون نکته بجای ضمیر اسم ظاهر استعمال کند، در اینجا نکته اینست که اگر آنها از ابتهال رو گرداند فاسد می شوند زیرا عدم ابتهال ایشان دلالت میکند بر اینکه آنها باور دارند که بر حق نیستند.

تقدیم؛ در اصل مسند الیه تقدیم است و مسند تأخیر است؛ مانند:

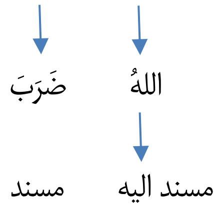


۱. **ایجاد شوق برای شنیدن:** یکی از اهداف تقدیم، جلب توجه مقابل است؛ مانند:

آنکس که علماء هم عصر خود را مقهور ساخت، مرحوم حضرت مولوی محمد سرور فیضی می باشد.

مسند الیه مسند

۲. **تخصیص:** اختصاص دادن مسند به مسند الیه است و توجه مخاطب را جلب می کند؛ مانند:



تخصیص

مثال دوم: انَا اَنْقَذْتُکْ من الغرق

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

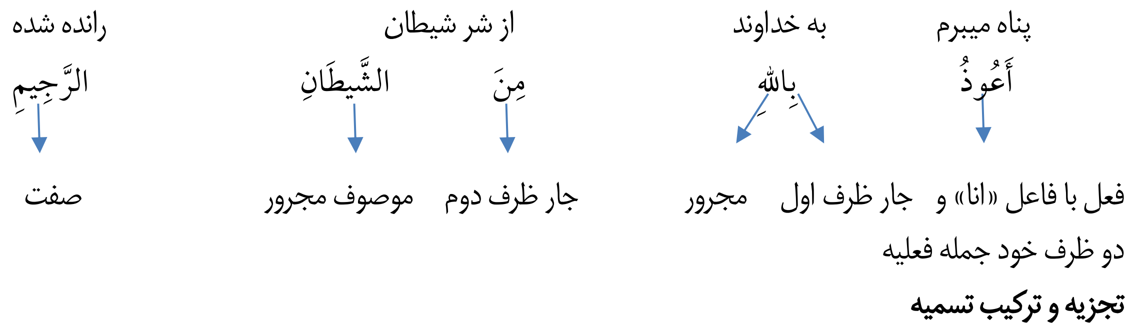
آموزش زبان قرآن مجید

بخش علم تجزیه و ترکیب

به روش مرحوم مولوی محمد سرور فیضی فراهی رحمه‌الله

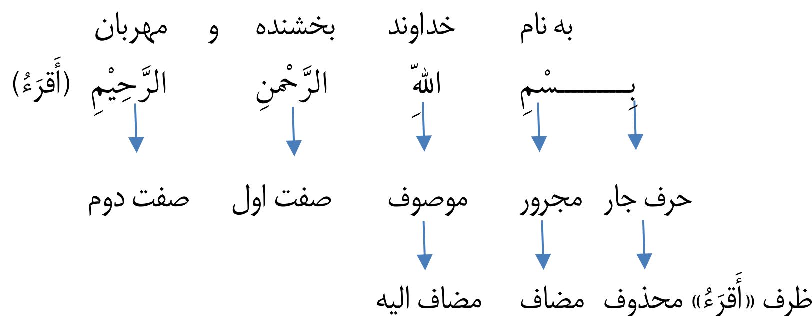
(مقدماتی)

خوانندگان محترم هنگامی که از بخش صرف تا درس حروف اصلی و زائد خواندید و از بخش نحو تا درس «مَن» و «مَا» خواندید در یک کتابچه جداگانه از «أَعُوذُ بِالله...» شروع به ترکیب کنید همراه ترجمه هرگاه به مشکل برخوردید از بخش صرف و نحو مشکل تان را حل کنید و اگر حل نشد از بخش ترکیب مشکلتان را حل کنید هنگامیکه بخش صرف و نحو را به اتمام رساندید بخش ترکیب را نیز به اتمام برسانید و بعد از اتمام هرسه بخش دوباره از «أَعُوذُ بِاللهِ ...» شروع به ترکیب کنید تا آیهٔ سی ام سورهٔ بقرة.



دو ظرف خود جمله فعلیه

تجزیه و ترکیب تسمیه



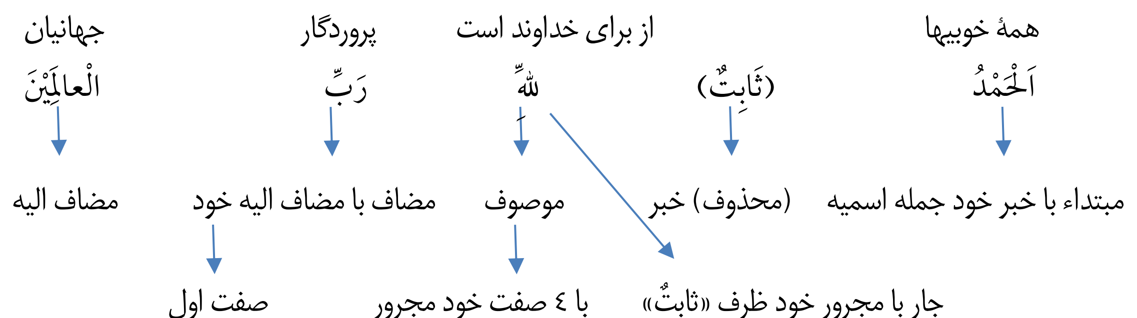
نوت

- «باء» حرف جر ظرف «أَقرَءُ» که در آخر «بِسمِ اللهِ الرّحمنِ الرّحِيمِ» محذوف است، میباشد در اصل باید فعل قبل از حرف جر (یعنی در اول «بسم الله») باشد اما چون هیچ چیز نباید جلوتر از اسم الله متعال ظاهر شود به این دلیل فعل بعد از ظرف خود استعمال شده است.

چرا «أقرءُ» محذوف میباشد نه «أشرب» یا فعل دیگری؟

- چون ما وقتی در اول قرآن شریف میگوئیم بسم الله یعنی بعد از آن قرآن شریف را تلاوت میکنیم و اگر ما قبل از نوشیدن آب بسم الله بگوئیم بجای «أقرء» فعل «أشربُ» استعمال می شود و همچنین قبل از خوردن طعام «آکُلُ» محذوف است به همین ترتیب دیگر افعال نیز میتواند بجای «أقرءُ» محذوف باشد.
- «باء» حرف جر میباشد و «اسمِ» مضاف میباشد و «اللهِ» مضاف الیه چون مضاف و مضاف الیه حکم یک کلمه را دارد مضاف با مضاف الیه خود مجرور به حرف جار (باء) می شود.

تجزیه و ترکیب سورة «الفاتحة»



بخشندهٔ	مهربان	پادشاه	روز	جزا
اَلرَّحْمٰنِ	الرَّحِيْمِ	مالِکِ	يَوْمِ	الدِّيْنِ
صفت دوم	صفت سوم	مضاف با مضاف الیه خود صفت چهارم	مضاف با مضاف الیه خود مضاف الیه	مضاف الیه

تنها تورا	عبادت میکنیم	و	تنها از تو	کمک می جوئیم
إِيَّاکَ	نَعْبُدُ	وَ	إِيَّاکَ	نَسْتَعِيْنُ
مفعول مقدم	فعل با فاعل «نَحنُ» و مفعول مقدم خود جمله فعلیه	حرف عطف	مفعول مقدم	فعل با فاعل «نَحنُ» و مفعول مقدم خود جمله فعلیه عطف به «نَعبُدُ»

نکته

قانوناً مفعول بعد از فعل و فاعل می آید و هرگاه مفعول از فعل جلو گردد افاده حصر معنی می دهد پس معنا چنین می شود «فقط و فقط تو را عبادت می کنیم».

هدایت کن ما را		به راهِ	راست
اِهْــــــــدِنَا		الصِّراطَ	الْمُستَقِيْمَ
فعل با فاعل «أَنتَ» و دو مفعول خود جمله فعلیه	مفعول اول	موصوف با صفت خود مفعول دوم مبدل منه	صفت

راهِ	کسانیکه	نعمت دادی		بر آنها	
صِراطَ	الَّذِيْنَ	اَنْعَمْــــتَ		عَلَيْــهِمْ	
مضاف با مضاف الیه خود بدل	موصول با صلهٔ خود مضاف الیه و مبدل منه	فعل با فاعل و ظرف خود جمله فعلیه صله موصول	فاعل	جار با مجرور خود ظرف	مجرور

غیر	غضب شدگان	بر آنها		و	نه	گمراهان
غَيْرِ	الْمَغْضُوبِ	عَلَيْهِمْ		وَ	لَا	الضَّآلِّيْنَ
مضاف با مضاف الیه خود بدل الذین	با نائب فاعل خود مضاف الیه	جار با مجرور خود نائب فاعل «المغضوب»	مجرور	حرف عطف	زائده	عطف به «المغضوب»

تجزیه و ترکیب سورۀ «البقرة» (۳۰ آیه)

الم (۱)	این	کتاب،	نیست	شکی	در آن
الٓمٓ (۱)	ذٰلِکَ	الْکِتَابُ	لَا	رَیْبَ	فِیْهِ
خبر مبتداء محذوف	مبتدا با خبر خود جمله اسمیه	خبر اول	نفی جنس خبر دوم «ذٰلِکَ»	اسم «لَا»	جار با مجرور خودباعتبار متعلق خبر «لَا» / مجرور

هدایتی است	از برای پرهیزگاران (۲)	کسانیکه	ایمان می آورند
هُدًی	لِّلْمُتَّقِیْنَ (۲)	الَّذِیْنَ	یُؤْمِنُوْنَ
خبر سوم «ذٰلِکَ»	جار با مجرور خود ظرف «هُدًی» / موصوف با صفت خود مجرور	موصول با صلهٔ خود صفت	فعل با فاعل (واو) و ظرف خود جمله فعلیه صله لا محل لها

به غیب	و	برپا میدارند	نماز را
بِالْغَیْبِ	وَ	یُقِیْمُوْنَ	الصَّلٰوةَ
جار با مجرور خود ظرف / مجرور	عاطفه	فعل با فاعل (واو) و مفعول خود جمله فعلیه عطف به «یُؤْمِنُونَ»	مفعول

و	از آنچه	روزی دادیم ایشان را	خرج می کنند (۳)
وَ	مِمَّا	رَزَقْنَاهُمْ	یُنْفِقُوْنَ (۳)
عاطفه	جار با مجرور خود ظرف «یُنفِقُونَ» / موصول با صلهٔ خود مجرور	فعل / فاعل / مفعول: با فاعل و مفعول خود جمله فعلیه صله لا محل لها	فعل با فاعل و ظرف خود جمله فعلیه عطف به «یُؤْمِنُونَ» / فاعل

و	کسانیکه	ایمان می آورند	به آنچه	نازل کرده شد
وَ	الَّذِیْنَ	یُؤْمِنُوْنَ	بِمَا	أُنْزِلَ
عاطفه	موصول با صله خود عطف به «الَّذِینَ» قبلی	فعل با فاعل و ظرف خود جمله فعلیه صله / فاعل	جار با مجرور خود ظرف / موصول با صلهٔ خود مجرور	فعل با نائب فاعل (هُوَ) و ظرف خود جمله فعلیه صله

بر تو	و	آنچه	نازل کرده شد	پیش
إِلَیْکَ	وَ	مَا	أُنْزِلَ	مِنْ
جار با مجرور خود ظرف / مجرور	عاطفه	موصول با صلهٔ خود عطف به «مَا» قبلی	فعل با نائب فاعل (هُوَ) و ظرف خود جمله فعلیه صله	جار با مجرور خود ظرف

از تو	و	به آخرت		آنها	یقین دارند (٤)
قَبْلِکَ	وَ	بِالآخِرَةِ		هُمْ	يُوْقِنُوْنَ (٤)
مضاف با مضاف الیه خود مجرور / مضاف الیه	عاطفه	جار با مجرور خود ظرف «يُوقِنُونَ» / مجرور		تأکید	فعل با فاعل (واو) و ظرف خود جمله فعلیه عطف به «يُؤمِنُونَ»

همان گروه	بر	هدایتی هستند	از جانب	پروردگار خود
أُوْلَئِکَ	عَلَى	هُدًى	مِّنْ	رَّبِّهِمْ
مبتدا با خبر خود جمله اسمیه	جار با مجرور خود باعتبار متعلق خبر	مجرور	جار با مجرور خود ظرف «هُدًى»	مضاف با مضاف الیه خود مجرور / مضاف الیه

و	آنان	همان	رستگارانند (٥)
وَ	أُوْلَئِکَ	هُمُ	الْمُفْلِحُوْنَ (٥)
عاطفه	مبتدا با خبر خود جمله اسمیه عطف به «أُولَئِکَ» قبلی	ضمیر فصل تأکید	خبر

بدرستی	کسانیکه	کافر شدند
إِنَّ	الَّذِيْنَ	كَفَرُوْا
از حروف مشبهه بالفعل با اسم و خبر خود جمله اسمیه	موصول با صلهٔ خود اسم	فعل با فاعل (واو) خود جمله فعلیه صله[1]

برابر است	بر آنها		ترساندن شان	
سَوَاءٌ	عَلَيْهِمْ		ءَأَنْذَرْتَهُمْ	
خبر «ءَأَنْذَرْتَهُمْ»	جار با مجرور خود ظرف «سَوَاءٌ» / مجرور	استفهامیه	فعل با فاعل (تَ) و مفعول خود جمله فعلیه به تأویل مصدر مبتدا با خبر خود خبر «إِنَّ»	مفعول

یا		نترساند شان،		ایمان نمی آورند (٦)
أَمْ	لَمْ	تُنْذِرْهُمْ	لَا	يُؤْمِنُوْنَ (٦)
عاطفه	جازم	فعل با فاعل (أَنتَ) و مفعول خود جمله فعلیه / مفعول	نافیه	فعل با فاعل (واو) خود جمله فعلیه

---

[1] : صله، محل از اعراب ندارد.

به تأویل مصدر عطف به «أَنْذَرْتَهُم»

دلهایشان	بر	خداوند ﷻ	مُهر کرد
قُلُوبِهِمْ	عَلى	اللهُ	خَتَمَ
مضاف الیه / مضاف با مضاف الیه خود مجرور	جار با مجرور خود ظرف	فاعل	فعل با فاعل و ظرف خود جمله فعلیه

پرده یی است	چشمهایشان،	بر	و	گوشهایشان (مُهر کرد)	بر	و
غِشَاوَةٌ	أَبْصَارِهِمْ	عَلى	وَ	سَمْعِهِم	عَلى	وَ
مبتدا عطف به «خَتَمَ»	مضاف الیه / مضاف با مضاف الیه خود مجرور	جار با مجرور خود باعتبار متعلق خبر «غِشَاوَةٌ»	عاطفه	مضاف الیه / مضاف با مضاف الیه خود مجرور	جار با مجرور خود عطف به «عَلى» قبلی	عاطفه

دردناک (٧)	عذابی	از برای آنها هست	و
عَظِيْمٌ (٧)	عَذَابٌ	لَهُمْ	وَّ
صفت	موصوف با صفت خود مبتدا عطف به «غِشَاوَةٌ»	مجرور / جار با مجرور خود باعتبار متعلق خبر «عَذَابٌ»	عاطفه

میگویند	کسانی هستند که	مردم	از	و
يَّقُوْلُ	مَن	النَّاسِ	مِنَ	وَ
فعل با فاعل «هُوَ» و مفعول خود جمله فعلیه صله	موصول با صلهٔ خود مبتدا با خبر خود جمله اسمیه عطف به «خَتَمَ اللهُ»	مجرور	جار با مجرور خود باعتبار متعلق خبر «مَن»	عاطفه

آخرت	به روز	و	به خداوند ﷻ	ایمان آوردیم
الْآخِرِ	بِالْيَوْمِ	وَ	بِالله	آمَنَّا
صفت	موصوف با صفت خود مجرور / جار با مجرور خود عطف به «بِاللهِ»	عاطفه	مجرور / جار با مجرور خود ظرف	فاعل / فعل با فاعل و ظرف خود جمله فعلیه مفعول «يَقُولُ»

ایمان آورندگان (٨)	آنها	نیستند	و
بِمُؤْمِنِيْنَ (٨)	هُمْ	مَا	وَ

عاطفه	شبیه به لیس عطف به «مَن يَّقُولُ»	اسم	زائده	خبر

فریب می دهند	خداوند ﷻ را	و	کسانیکه	ایمان آوردند
يُخَادِعُوْنَ	اللهَ	وَ	الَّذِيْنَ	آمَنُوْا
فعل با فاعل «واو» و مفعول خود جمله فعلیه	مفعول	عاطفه	موصول با صلهٔ خود عطف به «اللهَ»	فعل با فاعل «واو»خود جمله فعلیه صله (لا محل لها)

و		فریب نمی دهند	مگر	نفسهای خود را	
وَ	مَا	يَخْدَعُوْنَ	إِلَّا	أَنْفُسَهُمْ	
عاطفه	نافیه	فعل با فاعل «واو» و مفعول خود جمله فعلیه عطف به «يَخدَعُونَ»	غیرعامل	مضاف با مضاف الیه خود مفعول	مضاف الیه

و		نمی فهمند (۹)	
وَ	مَا	يَشْعُرُوْنَ (۹)	
عاطفه	نافیه	فعل با فاعل خود جمله فعلیه عطف به «مَا يَخدَعُونَ»	فاعل

در	دلهایشان		مرضیست
فِيْ	قُلُوْبِهِمْ		مَرَضٌ
جار با مجرور خود باعتبار متعلق خبر مقدم «مَرَضٌ»	مضاف با مضاف الیه خود مجرور	مضاف الیه	مبتدا مؤخر

	پس زیادی کرد آنها را		خداوند ﷻ	مرض
	فَزَادَهُمُ		اللهُ	مَرَضاً
عاطفه	فعل با فاعل و دو مفعول خود جمله فعلیه عطف به «فِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ»	مفعول اول	فاعل	مفعول دوم

و	از برای آنها هست		عذاب	دردناکی
وَ	لَهُمْ		عَذَابٌ	أَلِيْمٌ
عاطفه	جار با مجرور خود باعتبار متعلق خبر «عَذَابٌ»	مجرور	موصوف با صفت خود مبتدا	صفت

بسبب آنچه که — دروغ میگفتند (۱۰)

بِمَا — كَانُوْا — يَكذِبُوْنَ (۱۰)

جار با مجرور خود ظرف «أَلِيمٌ» موصول با صلهٔ خود مجرور — از افعال ناقصه صله — اسم — فعل با فاعل«واو»خودجمله فعلیه خبر

و — وقتیکه — گفته شود — برایشان

وَ — إِذَا — قِيْلَ — لَهُمْ

عاطفه — مضاف با مضاف الیه خود شرطیه ظرف «قَالُوا» — فعل با نائب فاعل و ظرف خود جمله فعلیه مضاف الیه فعل شرط — جار با مجرور خود ظرف — مجرور

فساد نکنید — در — زمین

لَا — تُفْسِدُوْا — فِي — الْأَرْضِ

ناهیه — فعل با فاعل «واو» و ظرف خود جمله فعلیه نائب فاعل — جار با مجرور خود ظرف — مجرور

گویند — جز این نیست — که ما — اصلاح کارانیم (۱۱)

قَالُوْا — إِنَّمَا — نَحْنُ — مُصْلِحُوْنَ (۱۱)

فعل با فاعل «واو» و مفعول و ظرف خود جمله فعلیه جواب شرط — غیر عامل کافه — مبتدا با خبر خود جمله اسمیه مفعول — خبر

نکته: إِذَا، لَمَّا و كُلَّمَا: این سه حرف شرطیه هست و عامل نیست و همیشه مضاف و ظرف جواب شرط می باشد و فعل شرط مضاف الیه است و بر سر هر فعلی بیاید معنای آنرا مضارع می سازد؛ مانند:

وَ — إِذَا — أَظْلَمَ — عَلَيْهِمْ — قَامُوْا

عاطفه — شرطیه مضاف ظرف «قَامُوا» (ای جواب إذا) — فعل مضاف الیه فعل شرط — جار ظرف — مجرور — فعل جواب شرط

فَلَمَّا — أَضَاءَتْ مَاحَوْلَهُ — ذَهَبَ — اللهُ — بِنُوْرِهِمْ

شرطیه مضاف ظرف «ذَهَبَ» (ای جواب لمّا) — فعل شرط مضاف الیه — جواب شرط

كُلَّمَا — رُزِقُوا — مِنْهَا — مِنْ — ثَمَرَةٍ — رِزْقاً — قَالُوْا

شرطیه مضاف ظرف «قَالُوا» (ای جواب کلما) — فعل شرط مضاف الیه — جواب شرط

آگاه باشید	که به راستی آنان		خود	فساد کارانند
أَلَا	إِنَّهُمْ		هُمُ	الْمُفسِدُوْنَ
حرف تنبیه	از حروف مشبهه بالفعل با اسم و خبر خود جمله اسمیه	اسم	تأکید	خبر

و	لیکن		نمی فهمند (۱۲)
وَ	لٰكِنْ	لَّا	يَشْعُرُوْنَ (۱۲)
عاطفه	حرف استدراک	نافیه	فعل با فاعل «واو» خود جمله فعلیه عطف به «إِنَّهُم»

و	وقتیکه	گفته شود	برایشان		ایمان بیاورید
وَ	إِذَا	قِيْلَ	لَهُمْ		آمِنُوْا
عاطفه	مضاف با مضاف الیه خود شرطیه ظرف «قَالُوا»	فعل با نائب فاعل و ظرف خود جمله فعلیه فعل شرط مضاف الیه	جار با مجرور خود ظرف	مجرور	فعل با فاعل «واو» و مفعول مطلق خود جمله فعلیه نائب فاعل

	مثلیکه		ایمان آوردند
	كَمَا		آمَنَ
مضاف با مضاف الیه خود صفت «إِيمَاناً» محذوف و «إِيمَاناً» مفعول مطلق «آمِنُوا»		مصدریه	فعل به تأویل مصدر مضاف الیه

مردم	گویند	آیا ایمان میاوریم	
النَّاسُ	قَالُوْا	أَنُؤْمِنُ	
فاعل	فعل با فاعل «واو» و مفعول و ظرف خود جمله فعلیه جواب شرط	استفهامیه	فعل با فاعل «نَحنُ» و مفعول مطلق خود جمله فعلیه مفعول «قَالُوا»

	مثلیکه	ایمان آوردند	بی عقلان
	كَمَا	آمَنَ	السُّفَهَاءُ
جار با مجرور خود باعتبار متعلق صفت «إِيمَاناً» محذوف «إِيمَاناً» مفعول مطلق از برای «أَنُؤمِنُ»	مصدریه	فعل با فاعل خود جمله فعلیه به تأویل مصدر مجرور	فاعل

آگاه باشید	که براستی آنان		خود	بی عقلانند
أَلَآ	إِنَّهُمْ		هُمُ	السُّفَهَاءُ
حرف تنبیه	از حروف مشبه بالفعل با اسم و خبر خود جمله اسمیه	اسم	تأکید	خبر

و	لیکن		نمی دانند (۱۳)
وَ	لٰكِنْ	لَّا	يَعْلَمُوْنَ (۱۳)
عاطفه	حرف استدراک	نافیه	فعل با فاعل «واو» خود جمله فعلیه عطف به «إِنَّهُم»

و	وقتیکه	ملاقات کنند	کسانی را که	ایمان آوردند
وَ	إِذَا	لَقُوا	الَّذِيْنَ	آمَنُوْا
عاطفه	مضاف با مضاف الیه خود شرطیه ظرف جواب خود «قَالُوا»	فعل با فاعل «واو» و مفعول خود جمله فعلیه جواب شرط مضاف الیه	موصول با صلهٔ خود مفعول	فعل با فاعل «واو» خود جمله فعلیه صله

گویند	که ایمان آوردیم	
قَالُوْا	آمَنَّا[2]	
فعل با فاعل «واو» و مفعول و ظرف خود جمله فعلیه جواب شرط	فعل با فاعل خود جمله فعلیه مفعول	فاعل

و	وقتیکه	بروند	بسوی
وَ	إِذَا	خَلَوْا	إِلٰى
عاطفه	مضاف با مضاف الیه خود شرطیه ظرف «قَالُوا»	فعل با فاعل و ظرف خود جمله فعلیه فعل شرط مضاف الیه	جار ظرف

شیطان های خود		می گویند	بدرستیکه ما		همراه شما هستیم	
شَيَاطِيْنِهِمْ		قَالُوْا	إِنَّا		مَعَكُمْ	
مضاف با مضاف الیه خود مجرور	مضاف الیه	فعل با فاعل «واو» و مفعول و ظرف خود جمله فعلیه جواب شرط	از حروف مشبهه بالفعل مفعول «قَالُوا»	اسم	مضاف با مضاف الیه خود باعتبار متعلق خبر	مضاف الیه

[2]: جملهٔ مفعول محلاً منصوب است.

جز این نیست	ما	مسخره کننده گانیم (١٤)
إِنَّمَا	نَحْنُ	مُسْتَهْزِءُوْنَ (١٤)
غیر عامل / کافه	مبتدا با خبر خود جمله اسمیه	خبر

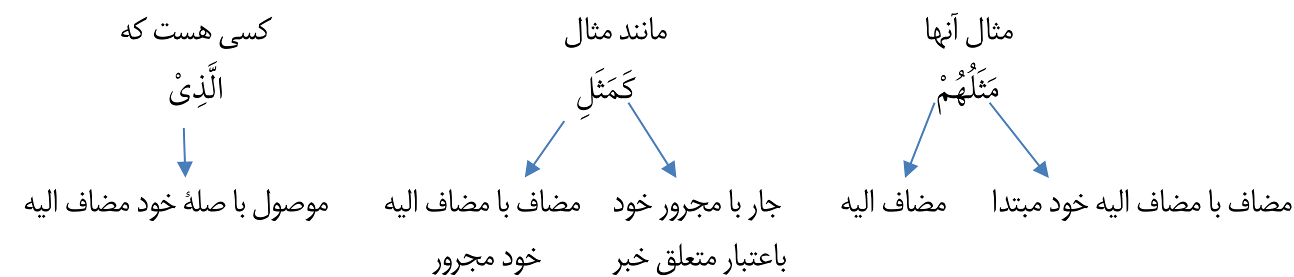
خداوند ﷻ	مسخره می کند	آنها را
اللهُ	يَسْتَهْزِئُ	بِهِمْ
مبتدا با خبر خود جمله اسمیه	فعل با فاعل «هُوَ» و ظرف خود جمله فعلیه خبر	جار با مجرور خود ظرف / مجرور

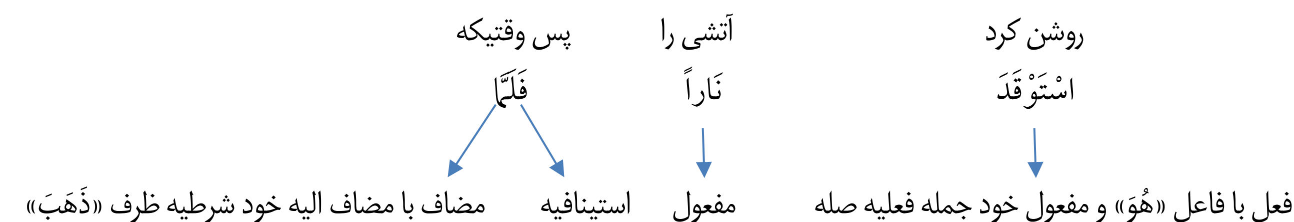
و	مهلت می دهد آنها را	در	سرکشی شان	تا سرگردان شوند (١٥)
وَ	يَمُدُّهُمْ	فِيْ	طُغْيَانِهِمْ	يَعْمَهُوْنَ (١٥)
عاطفه	فعل با فاعل «هُوَ» / مفعول ذوالحال	جار با مجرور	مضاف با مضاف الیه / مضاف الیه	فعل با فاعل «واو»
و مفعول و ظرف خود جمله فعلیه عطف به «يَستَهزِئُ»		خود ظرف	خود مجرور	خود جمله فعلیه حال

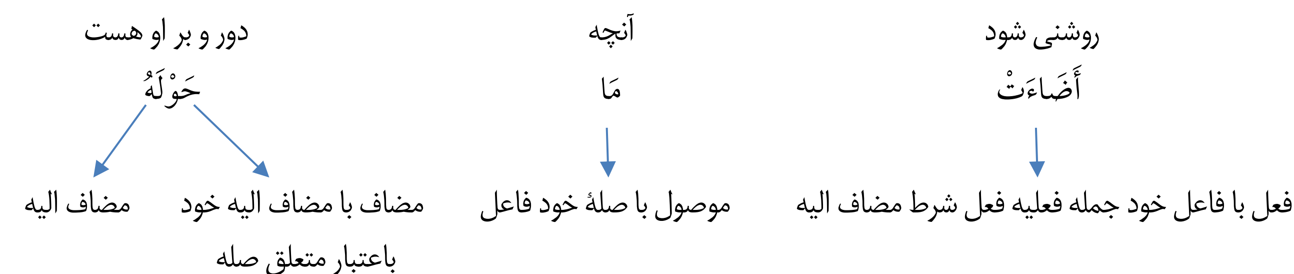
همان گروه	کسانی هستند	که خریدند	گمراهی را	به هدایت
أُوْلٰئِكَ	الَّذِيْنَ	اشْتَرَوُا	الضَّلَالَةَ	بِالْهُدٰى
مبتدا با خبر خود جمله اسمیه	موصول با صلهٔ خود خبر	فعل با فاعل «واو» و مفعول و ظرف خود جمله فعلیه صله	مفعول	جار با مجرور خود ظرف / مجرور

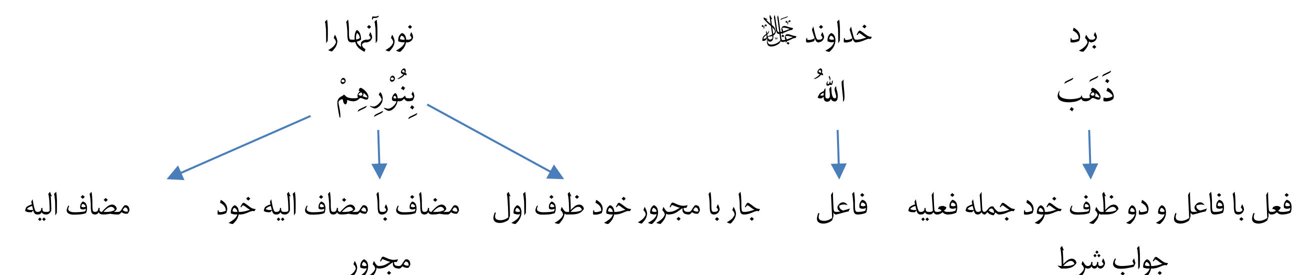
پس	سود نکرد	تجارت شان
فَمَا	رَبِحَتْ	تِجَارَتُهُمْ
عاطفه / نافیه	فعل با فاعل خود جمله فعلیه عطف به «اشتَرَوا»	مضاف با مضاف الیه خود فاعل / مضاف الیه

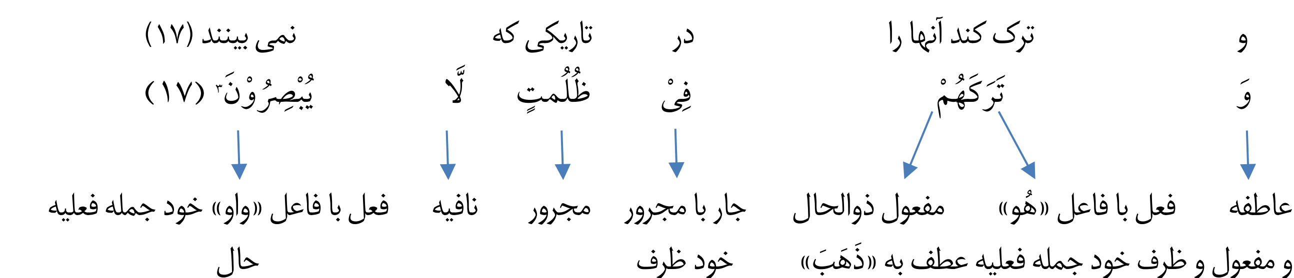
و		نبودند	هدایت یافته گان (١٦)
وَ	مَا	كَانُوْا	مُهْتَدِيْنَ (١٦)
عاطفه	نافیه	از افعال ناقصه عطف به «مَا رَبِحَتْ» / اسم	خبر

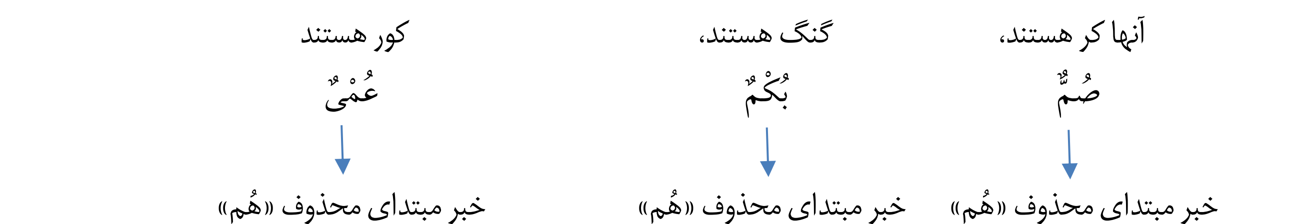












[٣] : جملهٔ حالیه محلاً منصوب است.

پس آنها		لَا	باز نمی گردند (۱۸)
فَهُمْ		لَا	يَرْجِعُوْنَ (۱۸)
عاطفه	مبتدا با خبر خود جمله اسمیه عطف به «هُم» محذوف	نافیه	فعل با فاعل «واو» خود جمله فعلیه خبر

یا	مانند بارانی		از	آسمان
أَوْ	كَصَيِّبٍ		مِّنَ	السَّمَاءِ
عاطفه	جار با مجرور خود عطف به «كَمَثَل»	مجرور	جار با مجرور خود ظرف «صَيِّبٍ»	مجرور

که در آن		تاریکی	و	رعد	و	برق هست
فِيْهِ		ظُلُمَاتٌ	وَّ	رَعْدٌ	وَّ	بَرْقٌ
جار با مجرور خود باعتبار متعلق خبر مقدم «ظُلُماتٌ»	مجرور	مبتدا مؤخر با خبر خود جمله اسمیه	عاطفه	عطف به «ظُلُماتٌ»	عاطفه	عطف به «رَعدٌ»

می گردانند	انگشت های خود را		در	گوش های خود	
يَجْعَلُوْنَ	أَصَابِعَهُمْ		فِيْ	آذَانِهِمْ	
فعل با فاعل «واو» و مفعول و مفعول له و دو ظرف خود جمله فعلیه	مضاف با مضاف الیه خود مفعول	مضاف الیه	جار با مجرور خود ظرف اول	مضاف با مضاف الیه خود مجرور	مضاف الیه

از	برقک ها	ترس از	مرگ
مِنَ	الصَّوَاعِقِ	حَذَرَ	الْمَوْتِ
جار با مجرور خود ظرف دوم	مجرور	مضاف با مضاف الیه خود مفعول له	مضاف الیه

و	خداوند جل جلاله	احاطه کننده هست	به کافران (۱۹)	
وَ	اللهُ	مُحِيْطٌ	بِالْكَافِرِيْنَ (۱۹)	
عاطفه	مبتدا با خبر خود جمله اسمیه	خبر	جار با مجرور خود ظرف «مُحِيطٌ»	مجرور

نزدیک است — که برق — به سرعت برباید — چشمهایشان را

يَكَادُ — الْبَرْقُ — يَخْطَفُ — أَبْصَارَهُمْ

يَكَادُ: از افعال مقاربه
الْبَرْقُ: اسم
يَخْطَفُ: فعل با فاعل و مفعول خود جمله فعلیه خبر
أَبْصَارَهُمْ: مضاف با مضاف الیه خود مفعول — مضاف الیه

وقتیکه — روشن شود — از برای شان

كُلَّمَا — أَضَاءَ — لَهُمْ

كُلَّمَا: شرطیه مضاف ظرف «مَشَوا»
أَضَاءَ: فعل با فاعل و ظرف خود جمله فعلیه فعل شرط مضاف الیه
لَهُمْ: جار با مجرور خود ظرف — مجرور

راه میروند — در آن — و

مَشَوْا — فِيهِ — وَ

مَشَوْا: فعل با فاعل «واو» و دو ظرف خود جمله فعلیه جواب شرط
فِيهِ: جار با مجرور خود ظرف — مجرور
وَ: عاطفه

وقتیکه — تاریک شود — بر آنها — می ایستند

إِذَا — أَظْلَمَ — عَلَيْهِمْ — قَامُوْا

إِذَا: شرطیه مضاف ظرف «قَامُوا»
أَظْلَمَ: فعل با فاعل و ظرف خود جمله فعلیه فعل شرط مضاف الیه
عَلَيْهِمْ: جار با مجرور خود ظرف — مجرور
قَامُوْا: فعل با فاعل «واو» و ظرف خود جمله فعلیه جواب شرط

و — اگر — می خواست — خداوند جل جلاله — حتماً میبرد

وَ — لَوْ — شَاءَ — اللهُ — لَذَهَبَ

وَ: عاطفه
لَوْ: شرطیه
شَاءَ: فعل با فاعل خود جمله فعلیه فعل شرط
اللهُ: فاعل
لَذَهَبَ: حرف جواب — فعل با فاعل «هُوَ» و ظرف خود جمله فعلیه جواب شرط

گوشها — و — چشمهایشان را

بِسَمْعِهِمْ — وَ — أَبْصَارِهِمْ

بِسَمْعِهِمْ: جار با مجرور خود ظرف — مضاف با مضاف الیه خود مجرور — مضاف الیه
وَ: عاطفه
أَبْصَارِهِمْ: مضاف با مضاف الیه خود عطف به «سَمعِهِم» — مضاف الیه

بدرستیکه	خداوند ﷻ	بر	همه	چیز	تواناست (۲۰)
إِنَّ	اللهَ	عَلَى	كُلِّ	شَيْءٍ	قَدِيْرٌ (۲۰)
از حروف مشبهه بالفعل	اسم	جار با مجرور خود ظرف «قَدِيرٌ»	مضاف با مضاف الیه خود مجرور	مضاف الیه	خبر «إِنَّ»

ای			مردم	عبادت کنید	پروردگار خود را	
يَاأَيُّهَا			النَّاسُ	اعْبُدُوْا	رَبَّكُمْ	
حرف ندا	منادی	حرف تنبیه	بدل از برای «أَيُّ»	فعل با فاعل «واو» و مفعول خود	مضاف با مضاف الیه	مضاف الیه

مفعول «أَدْعُو» محذوف — جمله فعلیه جواب ندا — خود موصوف مفعول

همان پروردگاری که	آفرید شما را		و	کسانیکه را که	
الَّذِيْ	خَلَقَكُمْ		وَ	الَّذِيْنَ	مِنْ
موصول با صلهٔ خود صفت	فعل با فاعل «هُوَ»	مفعول	عاطفه	موصول با صلهٔ خود عطف به «کُم»	جار با مجرور

و مفعول خود جمله فعلیه صله — خود باعتبار متعلق صله

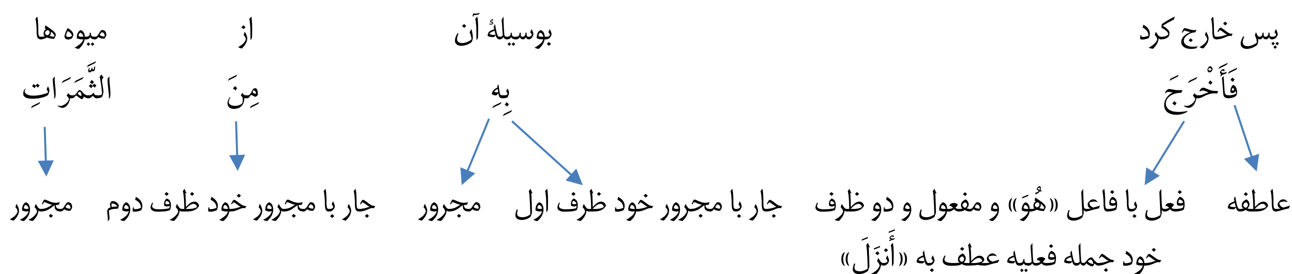
پیش از شما بودند		شاید که شما		بترسید (۲۱)
قَبْلِكُمْ		لَعَلَّكُمْ		تَتَّقُوْنَ (۲۱)
مضاف با مضاف الیه خود مجرور	مضاف الیه	از حروف مشبهه بالفعل	اسم	فعل با فاعل «واو» خود جمله فعلیه خبر

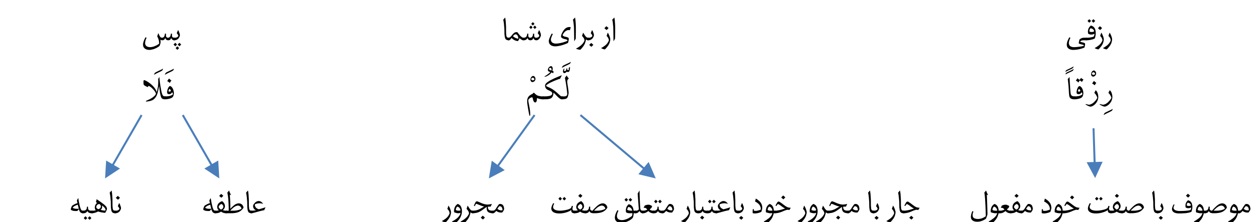
همان پروردگاری که	گردانید	از برای شما		زمین را	فرشی
الَّذِیْ	جَعَلَ	لَكُمُ		الْأَرْضَ	فِرَاشاً
موصول با صلهٔ خود بدل «الَّذِی»	فعل با فاعل «هُوَ» و	جار با مجرور خود ظرف	مجرور	مفعول اول	مفعول دوم

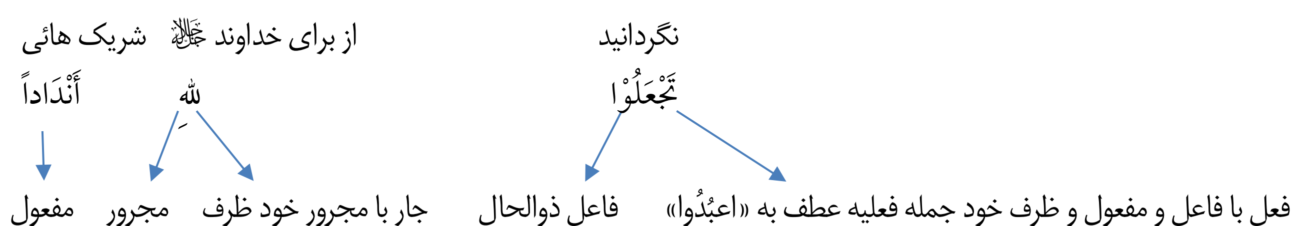
دو مفعول و ظرف خود جمله فعلیه صله

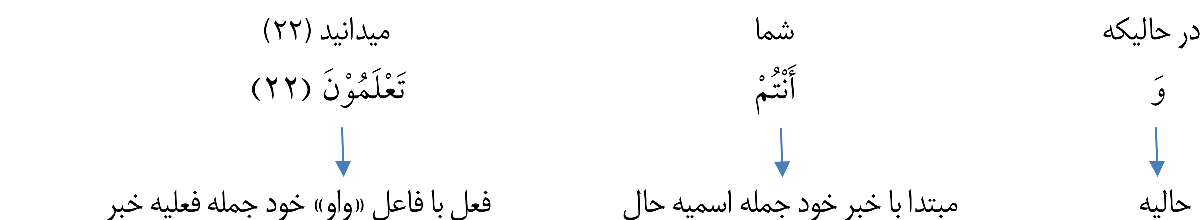
و	آسمان را سقفی	و	نازل کرد	از	آسمان	آبی را
وَّ	السَّمَاءَ بِنَاءً	وَّ	أَنْزَلَ	مِنَ	السَّمَاءِ	مَاءً
عاطفه	عطف به «الْأَرْضَ فِرَاشاً»	عاطفه	فعل با فاعل «هُوَ»	جار با مجرور خود ظرف	مجرور	مفعول

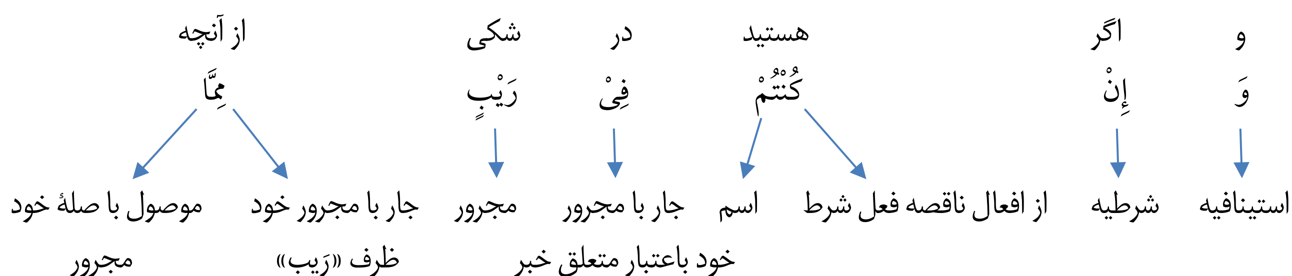
و مفعول خود جمله فعلیه عطف به «جَعَلَ»


پس خارج کرد
فَأَخْرَجَ
عاطفه
فعل با فاعل «هُوَ» و مفعول و دو ظرف خود جمله فعلیه عطف به «أَنْزَلَ»
بوسیلهٔ آن
بِهِ
جار با مجرور خود ظرف اول
مجرور
از
مِنَ
جار با مجرور خود ظرف دوم
میوه ها
الثَّمَرَاتِ
مجرور

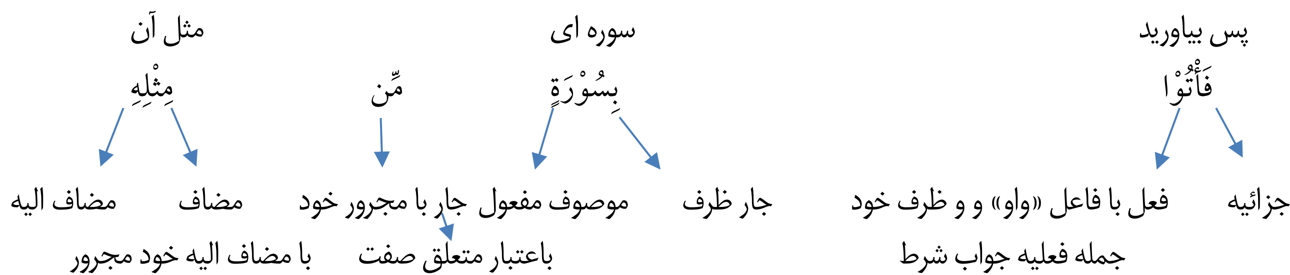

رزقی
رِزْقاً
موصوف با صفت خود مفعول
از برای شما
لَّكُمْ
جار با مجرور خود باعتبار متعلق صفت
مجرور
پس
فَلَا
عاطفه
ناهیه

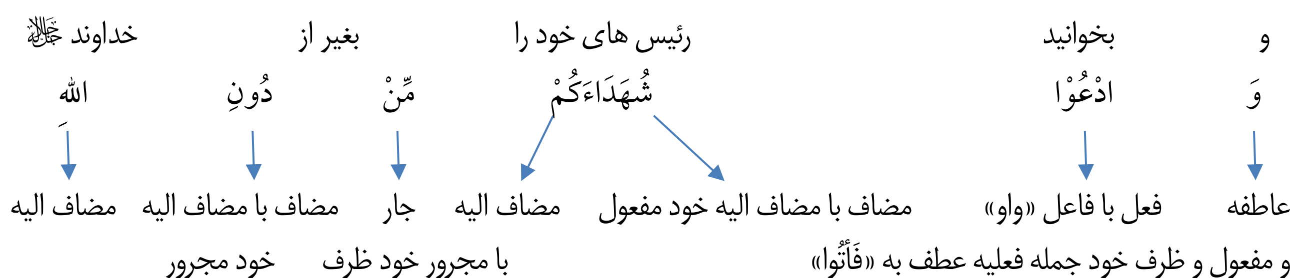

نگردانید
تَجْعَلُوْا
فعل با فاعل و مفعول و ظرف خود جمله فعلیه عطف به «اعبُدُوا»
فاعل ذوالحال
از برای خداوند
لِلّٰهِ
جار با مجرور خود ظرف
مجرور
شریک هائی
أَنْدَاداً
مفعول

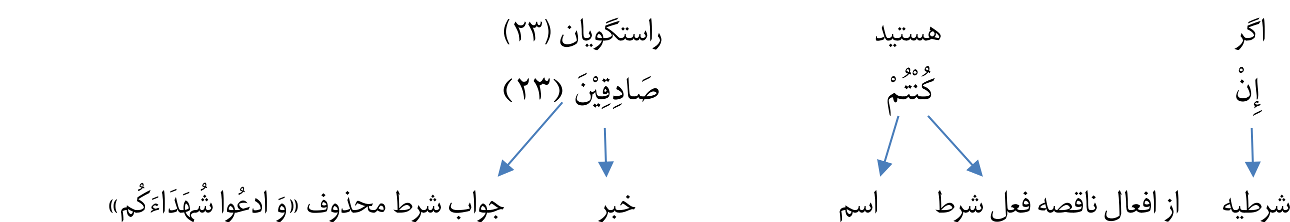

در حالیکه
وَ
حالیه
شما
أَنْتُمْ
مبتدا با خبر خود جمله اسمیه حال
میدانید (۲۲)
تَعْلَمُوْنَ (۲۲)
فعل با فاعل «واو» خود جمله فعلیه خبر

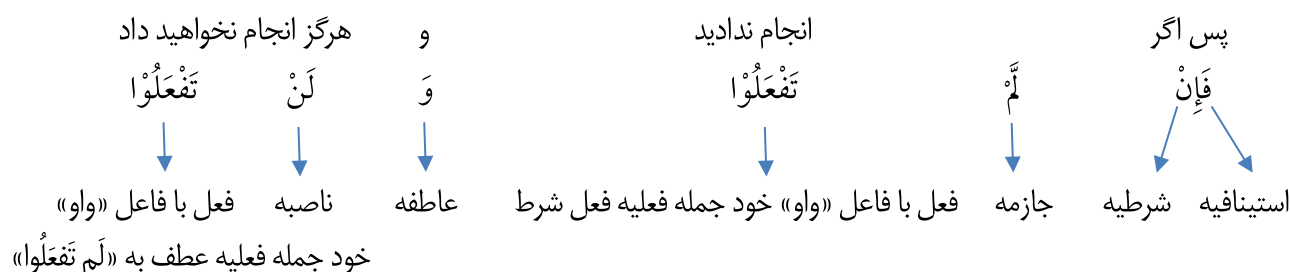

و
وَ
استینافیه
اگر
إِنْ
شرطیه
هستید
كُنْتُمْ
از افعال ناقصه فعل شرط
اسم
در
فِيْ
جار با مجرور خود باعتبار متعلق خبر
شکی
رَيْبٍ
مجرور
از آنچه
مِمَّا
جار با مجرور خود ظرف «رَيبٍ»
موصول با صلهٔ خود مجرور

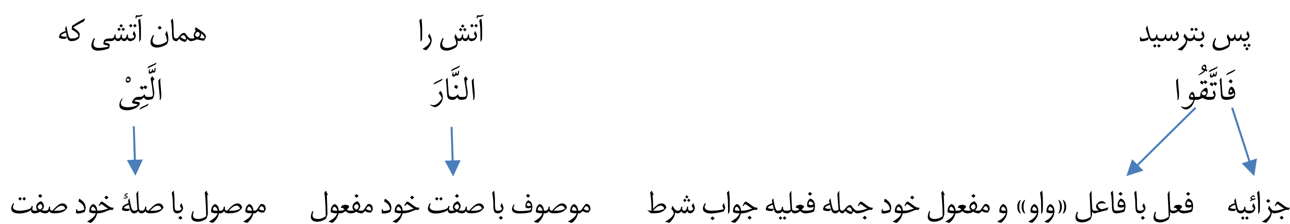

نازل کردیم ما
نَزَّلْنَا
فعل با فاعل و ظرف خود جمله فعلیه صله
فاعل
بر
عَلٰى
جار با مجرور خود ظرف
بندهٔ خود
عَبْدِنَا
مضاف با مضاف الیه خود مجرور
مضاف الیه

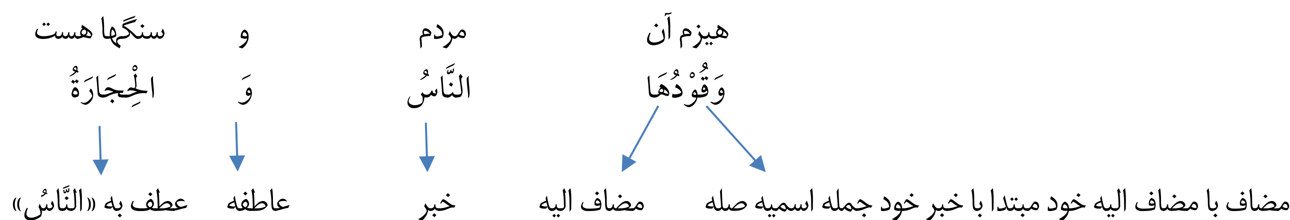

پس بیاورید
فَأْتُوْا
جزائیه
فعل با فاعل «واو» و و ظرف خود
جمله فعلیه جواب شرط
سوره ای
بِسُوْرَةٍ
جار ظرف
موصوف مفعول
مِّن
جار با مجرور خود
باعتبار متعلق صفت
مثل آن
مِثْلِه
مضاف
مضاف الیه
با مضاف الیه خود مجرور


و
وَ
عاطفه
بخوانید
ادْعُوْا
فعل با فاعل «واو»
و مفعول و ظرف خود جمله فعلیه عطف به «فَأْتُوا»
رئیس های خود را
شُهَدَاءَكُمْ
مضاف با مضاف الیه خود مفعول
مضاف الیه
مِّنْ
جار
با مجرور خود ظرف
بغیر از
دُوْنِ
مضاف با مضاف الیه
خود مجرور
خداوند
اللهِ
مضاف الیه


اگر
إِنْ
شرطیه
هستید
كُنْتُمْ
از افعال ناقصه فعل شرط
اسم
راستگویان (۲۳)
صَادِقِيْنَ (۲۳)
خبر
جواب شرط محذوف «وَ ادعُوا شُهَدَاءَكُم»


پس اگر
فَإِنْ
استینافیه
شرطیه
لَّمْ
جازمه
انجام ندادید
تَفْعَلُوْا
فعل با فاعل «واو» خود جمله فعلیه فعل شرط
و
وَ
عاطفه
لَنْ
ناصبه
هرگز انجام نخواهید داد
تَفْعَلُوْا
فعل با فاعل «واو»
خود جمله فعلیه عطف به «لَم تَفعَلُوا»


پس بترسید
فَاتَّقُوا
جزائیه
فعل با فاعل «واو» و مفعول خود جمله فعلیه جواب شرط
آتش را
النَّارَ
موصوف با صفت خود مفعول
همان آتشی که
الَّتِيْ
موصول با صلهٔ خود صفت


هیزم آن
وَقُوْدُهَا
مضاف با مضاف الیه خود مبتدا با خبر خود جمله اسمیه صله
مضاف الیه
مردم
النَّاسُ
خبر
و
وَ
عاطفه
سنگها هست
الْحِجَارَةُ
عطف به «النَّاسُ»

آماده شده	برای کافران (۲٤)
أُعِدَّتْ	لِلْكَافِرِيْنَ (۲٤)
فعل با نائب فاعل «هِیَ» و ظرف خود جمله فعلیه	جار با مجرور خود ظرف / مجرور

و	بشارت بده	کسانی را که	ایمان آوردند
وَ	بَشِّرِ	الَّذِينَ	آمَنُوا
استینافیه	فعل با فاعل «أَنتَ» و مفعول و ظرف خود جمله فعلیه	موصول با صلهٔ خود مفعول	فعل با فاعل «واو» خود جمله فعلیه صله

و	انجام دادند	اعمال نیک را،
وَ	عَمِلُوا	الصَّالِحَاتِ[٤]
عاطفه	فعل با فاعل و مفعول خود جمله فعلیه عطف به «آمَنُوا» / فاعل	مفعول

به اینکه	از برای آنها هست	باغ هائی
أَنَّ	لَهُمْ	جَنَاتٍ
از حروف مشبهه بالفعل به تأویل مصدر مجرور به جار محذوف (بِـ) و «بِـ» ظرف «بَشِّر»	جار با مجرور خود باعتبار متعلق خبر / مجرور	موصوف با صفت خود اسم

که روان است	از	زیر آن	جو ها
تَجْرِيْ	مِنْ	تَحْتِهَا	الْأَنْهَارُ
فعل با فاعل و ظرف خود جمله فعلیه صفت	جار با مجرور خود ظرف	مضاف با مضاف الیه خود مجرور / مضاف الیه	فاعل

هروقت که	روزی داده شوند	از آن
كُلَّمَا	رُزِقُوْا	مِنْهَا
شرطیه مضاف با مضاف الیه خود ظرف «قَالُوا»	فعل با نائب فاعل «واو»	جار با مجرور خود ظرف / مجرور

---

[٤] : جمع مؤنث سالم علامت نصب آن کسره است.

[٥] : جمله صفت محل از اعراب دارد.

و مفعول مطلق و ظرف خود جمله فعلیه مضاف الیه فعل شرط

از	میوه ای	روزی	میگویند
مِنْ	ثَمَرَةٍ	رِزْقاً	قَالُوْا
جار با مجرور خود بدل «مِنهَا»	مجرور	مفعول مطلق	فعل با فاعل «واو» و مفعول و ظرف خود جمله فعلیه جواب شرط

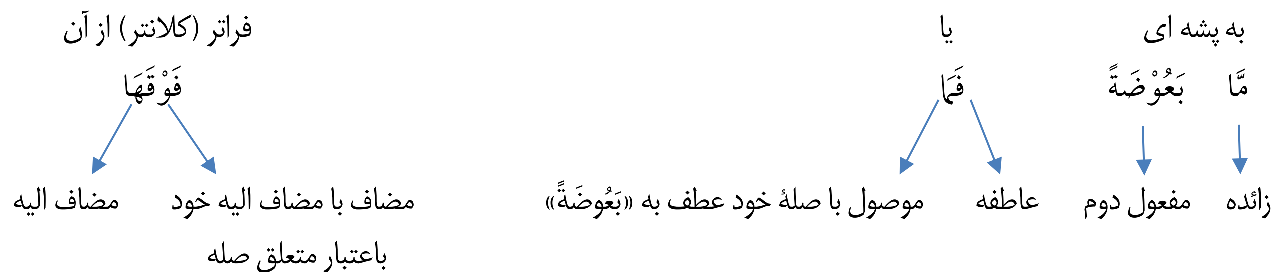
این	چیزی است	که روزی داده شدیم	از	قبل
هٰذَا	الَّذِیْ	رُزِقْنَا	مِنْ	قَبْلُ
مبتدا با خبر خود جمله اسمیه مفعول محلاً منصوب	موصول با صلهٔ خود خبر	فعل با نائب فاعل «نَا» و ظرف خود جمله فعلیه صله	جار با مجرور خود ظرف	مجرور محلاً مجرور لإنقطاعه عن الإضافة

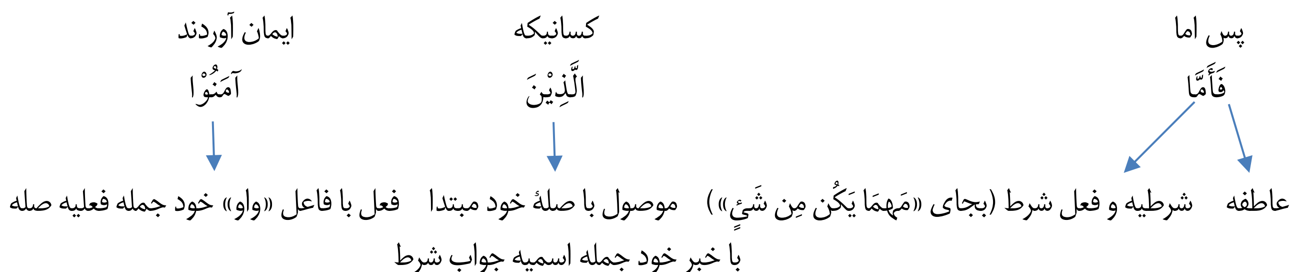
و	به ایشان آورده شدند	به آن		مانند آن (نعمتها)
وَ	أُتُوْا	بِهِ		مُتَشَابِهاً
استینافیه	فعل با نائب فاعل «واو» و ظرف خود جمله فعلیه	جار با مجرور خود ظرف	مجرور ذوالحال	حال

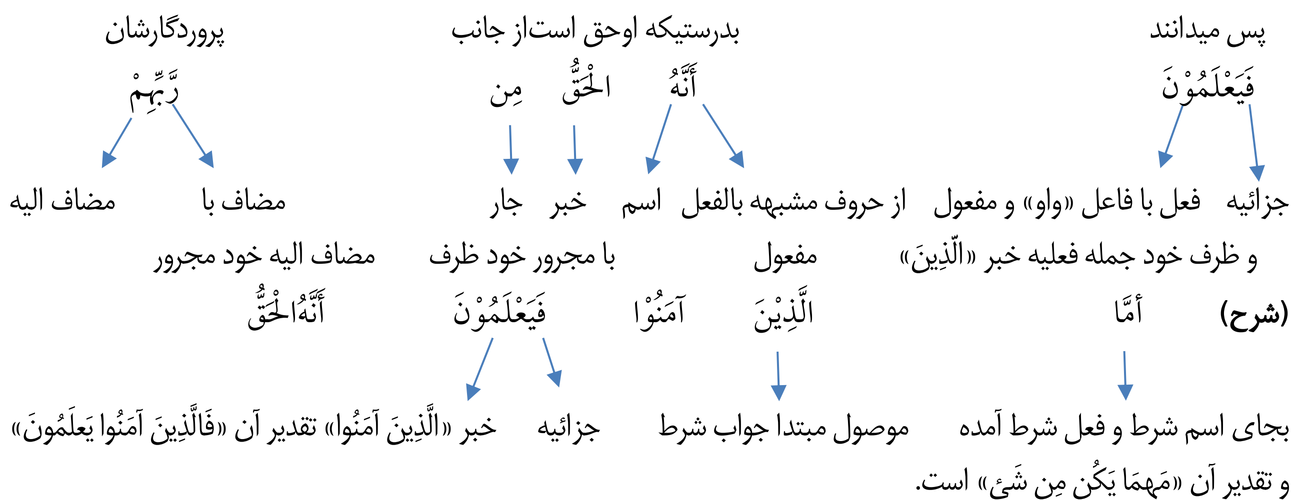
و	از برای آنها هست		در آن		زوج های	پاک
وَ	لَهُمْ		فِیْهَا		أَزْوَاجٌ	مُّطَهَّرَةٌ
عاطفه	جار با مجرور خود باعتبار متعلق خبر مقدم «أَزوَاجٌ»	مجرور	جار با مجرور خود باعتبار متعلق خبر مقدم «أَزوَاجٌ»	مجرور	موصوف با صفت خود مبتدا مؤخر عطف به «أُتُوا»	صفت

و	آنها	در آن		همیشه هستند (۲۵)
وَ	هُمْ	فِیْهَا		خَالِدُوْنَ (۲۵)
عاطفه	مبتدا با خبر خود جمله اسمیه عطف به «أَزوَاجٌ»	جار با مجرور خود ظرف «خَالِدُون»	مجرور	خبر «هُم»

بدرستیکه	خداوند ﷻ	نمی	شرمد	از اینکه	بزند	مثالی را
إِنَّ	اللّٰهَ	لَا	يَسْتَحْيِ	أَن	يَّضْرِبَ	مَثَلاً
از حروف مشبهه بالفعل	اسم	نافیه	فعل با فاعل «هُوَ»و ظرف خود جمله فعلیه خبر	ناصبه	فعل با فاعل «هُوَ» و دو مفعول خود جمله فعلیه به تأویل مصدر مجرور به «مِن» محذوف (ظرف «يَستَحيِ»)	مفعول اول

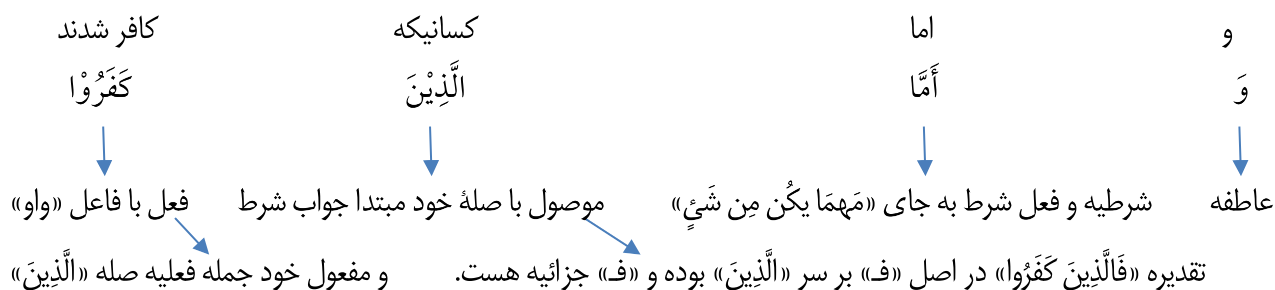






«فاء» جزائیه که بر سر «یَعلَمُونَ» آمده در اصل بر سر «الَّذِینَ» بوده اما وقتی فعل شرط حذف شد چون «فاء» جزائیه مستقیم به دنبال اسم شرط آمد به همین سبب «فاء» را بر سر خبر «الَّذِین» یعنی «یَعلَمُون» آمده تا وسط اسم شرط و «فاء» فاصله بیفتد.

در اصل اینطور بوده: «مَهمَا یَکُن مِن شَيءٍ فَالَّذِینَ آمَنُوا یَعلَمُونَ أَنَّهُ الحَقُّ» سپس فعل شرط حذف گردیده و اینطور شده: «أَمَّا فَالَّذِینَ آمَنُوا یَعلَمُونَ أَنَّهُ الحَقُّ» بناء (طوریکه قبلا ذکر گردید) «فاء» جزائیه بر سر خبر مبتداء آمد تا وسط اسم شرط و «فاء» فاصله بیفتد و اینطور شد: «أَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا فَیَعلَمُونَ أَنَّهُ الحَقُّ».



پس میگویند		چه چیزی	
فَيَقُوْلُوْنَ		مَاذَا	
جزائیه	فعل با فاعل «واو» و مفعول خود جمله فعلیه خبر	مبتدا با خبر خود جمله اسمیه مفعول	موصول با صلهٔ خود خبر

اراده کرد	خداوند ﷻ	به این		مثال
أَرَادَ	اللهُ	بِهٰذَا		مَثَلاً
فعل با فاعل و مفعول و ظرف خود جمله فعلیه صله	فاعل	جار با مجرور خود ظرف	مجرور	تمییز

گمراه میکند	به وسیلهٔ آن		بسیاری را
يُضِلُّ	بِهِ		كَثِيْراً
فعل با فاعل «هُوَ» و مفعول و ظرف خود جمله فعلیه لا محل لها	جار با مجرور خود ظرف	مجرور	مفعول

و	هدایت میکند	بوسیلهٔ آن		بسیاری را
وَ	يَهْدِي	بِهِ		كَثِيْراً
عاطفه	فعل با فاعل «هُوَ» و مفعول و ظرف خود جمله فعلیه عطف به «يُضِلُّ»	جار با مجرور خود ظرف	مجرور	مفعول

و		گمراه نمی کند	بوسیلهٔ آن		مگر	فاسقان را (۲۶)
وَ	مَا	يُضِلُّ	بِهِ		إِلَّا	الْفَاسِقِيْنَ (۲۶)
استینافیه	نافیه	فعل با فاعل «هُوَ» و مفعول و ظرف خود جمله فعلیه	جار با مجرور خود ظرف	مجرور	غیر عامل	مفعول

کسانیکه	می شکنند	عهد	خداوند ﷻ را
الَّذِيْنَ	يَنْقُضُوْنَ	عَهْدَ	اللهِ
موصول با صلهٔ خود مبتدا	فعل با فاعل «واو» و مفعول و ظرف خود جمله فعلیه صله لا محل لها	مضاف با مضاف الیه خود مفعول	مضاف الیه

مِن (از)	بَعْدِ (بعد)	مِيْثَاقِهِ (میثاق او)	
جار با مجرور خود ظرف	مضاف با مضاف الیه خود مجرور	مضاف با مضاف الیه خود مضاف الیه	مضاف الیه

وَ (و)	يَقْطَعُوْنَ (قطع می کنند)	مَا (آنچه را که)	أَمَرَ (امر کرد)	اللهُ (خداوند جل جلاله)
عاطفه	فعل با فاعل «واو» و مفعول خود جمله فعلیه عطف به «يَنقُضُونَ»	موصول با صلهٔ خود مفعول	فعل با فاعل و ظرف خود جمله فعلیه صله	فاعل

بِهِ (آنرا)		أَن (که)	يُّوْصَلَ (وصل کرده شود)
جار با مجرور خود ظرف	مجرور	ناصبه	فعل با نائب فاعل «هُوَ» خود جمله فعلیه به تأویل مصدر بدل «ــهِ» در «بِهِ»

وَ (و)	يُفْسِدُوْنَ (فساد میکنند)	فِي (در)	الْأَرْضِ (زمین)
عاطفه	فعل با فاعل «واو» و ظرف خود جمله فعلیه عطف به «يَقطَعُونَ»	جار با مجرور خود ظرف	مجرور

أُوْلَئِکَ (همانگروه)	هُمُ (خود)	الخَاسِرُوْنَ (۲۷) (زیانکارانند (۲۷))
مبتدا با خبر خود جمله اسمیه خبر «الَّذِين»	ضمیر فصل تأکید	خبر

كَيفَ (چگونه)	تَكفُرُونَ (کافر می شوید)		بِاللهِ (به خداوند جل جلاله)	
استفهامیه حال	فعل با فاعل و ظرف خود جمله فعلیه	فاعل ذوالحال	جار با مجرور خود ظرف	مجرور

وَ (در حالیکه)	كُنْتُمْ (بودید شما)		أَمْوَاتاً (مردگان)	فَأَحْيَاكُمْ (پس زنده کرد شما را)		
حالیه	از افعال ناقصه به تقدیر «قَد» حال	اسم	خبر	عاطفه	فعل با فاعل «هُوَ» و مفعول خود	مفعول

جمله فعلیه عطف به «کُنتُم»

باز — می میراند شما را — باز — زنده میکند شما را

ثُمَّ — يُمِيْتُكُمْ — ثُمَّ — يُحْيِيْكُمْ

عاطفه — فعل با فاعل «هُو» و مفعول خود جمله فعلیه عطف به «أَحيَاكُم» — مفعول — عاطفه — فعل با فاعل «هُوَ» و مفعول خود جمله فعلیه عطف به «يُمِيتُكُم» — مفعول

باز — به سوی او — باز گردانده می شوید (۲۸)

ثُمَّ — إِلَيْهِ — تُرْجَعُوْنَ (۲۸)

عاطفه — جار با مجرور خود ظرف «تُرجَعُونَ» — مجرور — فعل با فاعل «واو» و ظرف خود جمله فعلیه عطف به «يُحيِيكُم»

او — کسی است که — خلق کرد — از برای شما

هُوَ — الَّذِیْ — خَلَقَ — لَكُمْ

مبتدا با خبر خود جمله اسمیه — موصول با صلهٔ خود خبر — فعل با فاعل «هُوَ» و مفعول و ظرف خود جمله فعلیه صله — جار با مجرور خود ظرف — مجرور

آنچه — در — زمین است — همه

مَّا — فِي — الْأَرْضِ — جَمِيْعاً

موصول با صلهٔ خود مفعول ذوالحال — جار با مجرور خود باعتبار متعلق صله — مجرور — حال

باز — قصد کرد — بسوی — آسمان

ثُمَّ — اسْتَوَى — إِلَى — السَّمَاءِ

عاطفه — فعل با فاعل «هُوَ» و ظرف خود جمله فعلیه عطف به «خَلَقَ» — جار با مجرور خود ظرف — مجرور

پس برابر کرد آنها را — هفت — آسمان

فَسَوَّاهُنَّ — سَبْعَ — سَمَاوَاتٍ

عاطفه — فعل با فاعل «هُوَ» و دو مفعول خود جمله فعلیه عطف به «استَوَى» — مفعول اول — مضاف — مضاف الیه

با مضاف الیه خود مفعول دوم

و	او	به هر		چیز	دانا است (۲۹)
وَ	هُوَ	بِكُلِّ		شَيْءٍ	عَلِيْمٌ (۲۹)
استینافیه	مبتدا با خبر خود جمله اسمیه	جار با مجرور خود ظرف «عَلِيمٌ»	مضاف با مضاف الیه خود مجرور	مضاف الیه	خبر

و	(یاد کن) وقتی را که	گفت	پروردگار تو		برای ملائکه	
وَ	إِذْ	قَالَ	رَبُّکَ		لِلْمَلَائِكَةِ	
استینافیه	مضاف با مضاف الیه خود مفعول «أُذكُر» محذوف	فعل با فاعل و مفعول وظرف خود جمله فعلیه مضاف الیه	مضاف با مضاف الیه خود فاعل	مضاف الیه	جار با مجرور خود ظرف	مجرور

بدرستیکه	من	گردانندە هستم	در	زمین	خلیفه ای
إِنِّي		جَاعِلٌ	فِي	الْأَرْضِ	خَلِيْفَةً
از حروف مشبهه بالفعل مفعول	اسم	خبر	جار با مجرور خود ظرف «جَاعِلٌ»	مجرور	مفعول «جَاعِلٌ»

گفتند		آیا میگردانی		در آن		
قَالُوْا		أَتَجْعَلُ			فِيْهَا	
فعل با فاعل و مفعول خود جمله فعلیه	فاعل ذوالحال	استفهامیه	فعل با فاعل و مفعول و ظرف خود جمله فعلیه مفعول «قَالُوا»	فاعل «أَنتَ»	جار با مجرور خود ظرف	مجرور

کسی را که	فساد میکند	در آن	
مَن	يُّفْسِدُ	فِيْهَا	
موصول با صلهٔ خود مفعول	فعل با فاعل «هُوَ» و ظرف خود جمله فعلیه صله	جار با مجرور خود ظرف	مجرور

و	میریزاند	خونها را
وَ	يَسْفِکُ	الدِّمَاءَ
عاطفه	فعل با فاعل «هُوَ» و مفعول خود جمله فعلیه عطف به «يُفسِدُ»	مفعول

در حالیکه	ما	تسبیح میگوئیم		همراه حمد تو
وَ	نَحْنُ	نُسَبِّحُ	(نَحْنُ) مستتر	بِحَمْدِکَ
حالیه	مبتدا با خبر خود جمله اسمیه حال محلاً منصوب	فعل	فاعل ذوالحال	جار با مجرور خود / مضاف با مضاف الیه خود مجرور / مضاف الیه
		با فاعل خود جمله فعلیه خبر		باعتبار متعلق حال

و	به پاکی یاد میکنیم	تو را	گفت
وَ	نُقَدِّسُ	لَکَ	قَالَ
عاطفه	فعل با فاعل «نَحنُ» و مفعول خود جمله فعلیه عطف به «نُسَبِّحُ»	زائده / مفعول	فعل با فاعل و مفعول خود جمله فعلیه

بدرستیکه من	میدانم	چیزی را که		نمیدانید (۳۰)
إِنِّی	أَعْلَمُ	مَا	لَا	تَعْلَمُوْنَ (۳۰)
از حروف مشبهه بالفعل مفعول / اسم	فعل با فاعل «أَنَا» و مفعول خود جمله فعلیه خبر	موصول با صله خود مفعول	نافیه	فعل با فاعل «واو» خود جمله فعلیه صله لا محل لها

تجزیه و ترکیب سورة «الإخلاص»

بگو	اوست	خداوند	یکتا
قُلْ	هُوَ	اَللّٰهُ	أَحَدُ
فعل با فاعل «أنت» خود جمله فعلیه	مبتدا	مبتدا خبر مبتدا	خبر
	با خبر خود مفعول «قُل»		

خداوند	بی نیاز است
اَللّٰهُ	الصَّمَدُ
مبتدا	خبر

که نه	زاده است	و	نه	زاده شده
لَمْ	یَلِدْ	وَ	لَمْ	یُوْلَدْ
حرف جازم	فعل با فاعل «هو» خود جمله فعلیه	عاطفه	حرف جازم	فعل مضارع مجهول «هو» نائب فاعل عطف به «لَم یَلِد»

و	نمی	باشد	از برای او		هیچ	همتائی
وَ	لَمْ	يَكُنْ	لَهُ		كُفُوًا	أَحَدٌ
عاطفه	حرف جازم	از افعال ناقصه	جار ظرف «كُفُوًا»	مجرور	خبر	اسم

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

٨٠٪ از کلمات قرآن مجید

(دکتر عبدالعزیز عبدالرحیم)

نیست/ نه			این، آن		
لَا اِلَهَ	هیچ معبودی نیست		هَذَا	این	مذکر
اِلَّا الله	به جز الله		ذَلِکَ	آن	مذکر
کَلَّا	هرگز، قطعا نه		هَذِهِ	این	مونث
لَنْ	نه	برای آینده	تِلْکَ	آن	مونث
لَمْ	نه	برای گذشته	هَؤلَاءِ	اینها	مذکر / مونث
مَا	نه		اُولَِکَ	آنها	مذکر / مونث
لَیْسَ (لَیْسَت)	نیست	مونث	الَّذِی	کسی که	مذکر
بَلَی	بلی، واقعا		الَّتِی	کسی که	مونث
غَیْر	به جز		الَّذِینَ	کسانی که	مذکر
دُوْنَ	به جز، کمتر از		هَذِهِ	اینها	
اِلَّا، اِن لَا	مگر، اگر نه		تِلْکَ	آنها	
نَعَمْ	بلی		الَّتِی	کسی که	
فیصدی (شش صفحات اول): ۴۱٫۵			کلمات (از شش صفحه اول): ۳۲۲۶۳		

چه کسی			به چه کسی تعلق دارد		
هُوَ	او	مذکر	ه	او	مذکر
هُمْ	آنها	مذکر	هُمْ	آنها	مذکر
اَنْتَ	تو	مذکر	کَ	تو	مذکر
اَنْتُم	شما	مذکر	کُمْ	شما	مذکر
اَنَا	من	مذکر / مونث	یْ (نیِ)	من	مذکر /مؤنث
نَحْنُ	ما	مذکر / مونث	نَا	ما	مذکر / مونث
هِیَ	او	مونث	هَا	او	مونث
هُنَّ	آنها	مونث	هُنَّ	آنها	مونث
اَنْتِ	تو	مونث	کِ	تو	مونث
هِیَ	آنها	جمع مکسر	هَا	آنها	جمع مکسر
هُمَا	آنها دو	مثنی	هُمَا	آنها دو	مثنی
اَنْتُمَا	شما دو	مثنی	کُمَا	شما دو	مثنی
فیصدی (شش صفحات اول): ٤١٫٥			کلمات (از شش صفحه اول): ٣٢٢٦٣		

سوالات؟			مکانها		
مَا	چی؟		فَوْقَ	در بالا، بالا	
مَنْ	کی؟		تَحْتَ	زیر، پایین	
مَتَی	چه وقت؟، زمانی که		بَيْنَ اَيْدَى، بَيْنَ يَدَیْ	ما قبل	
اَيْنَ	کجا؟		خَلْف	عقب، بعد از	
کَيْفَ	چگونه؟		اَمَام	جلو رو	
کَمْ	چند تا؟		وَرَاء	پشت سر	
اَیُّ	کدام؟		يَمِيْن (اَيْمَان / جمع)	سمت راست، سوگند	
اَنّی	از کجا؟ چرا؟		شِمَال (شَمَائِل / جمع)	سمت چپ	
اَ، هَل	آیا؟		بَيْن	بین	
مَاذَا	چی؟		حَوْل	اطراف	
لِمَ، لِمَاذَا	چرا؟		حَيْثُ	هر کجا	
لَوْلَا	اگر نه؛ چرا نه		اَيْنَمَا	هر کجا	
فیصدی (شش صفحه اول): ۴۱٫۵			کلمات (از شش صفحه اول): ۳۲۲۶۳		

چه زمانی؟			متفرقه		
مِن قَبْلَ	قبل از		ذُو، ذَا، ذی	صاحب	مذکر
مِن بَعْد	بعد از		ذَات	صاحب	مونث
حِین	زمان، دوره، در زمان		اُلُواْ، اُوْلِی	صاحبان	
اِذْ	وقتیکه	برای گذشته	اَهْل	کسان	
اِذَا	وقتیکه	برای آینده	آل	خانواده، بستگان، مردم	
ثُمَّ	سپس		اَلَا	آگاه باشید	
فَ	سپس، به این ترتیب، بنابر این		نِعْمَ	چه عالی	
بَلْ	نه، بلکه		بِئسَ	چه بد	
عِنْدَ، لَدَی، لَدُنْ	نزد		بِئسَمَا	بد آن چیزی است که	
اِنْ، اِلَّا	نیست، مگر		مِثْل	چیزی مشابه	
مَا، اِلَّا	نیست، مگر		مَثَل (اَمْثَال)	مانند، مثل، شبیه	
اَلَّا (اَنْ+لَا)	اینکه نه		مِمَّن (مِنْ+مَنْ)	از کسی که، از کسانیکه	
فیصدی (شش صفحه اول): ۴۱٫۵			کلمات (از شش صفحه اول): ۳۲۲۶۳		

حروف اضافه			حروف اضافه + مَا		
بِ	با		بِمَا	به چه، زیرا	
عَنْ	در مورد		عَمَّا	در مورد چی	
فِي	در		فِيمَا	در چه	
كَ	مانند، به عنوان		كَمَا	همانطور که	
لِ، لَ	برای، به خاطر		لِمَا	برای چه؛ برای چیزی که	
مِنْ	از		مِمَّا	از آنچه	
اِلَی	به سمت		اَمَّا	اما	
تَ	سوگند به، قسم به		اِمَّا	یا	
حَتَّی	تا		اَنَّمَا	جز این نیست	
عَلَی	بر روی		اِنَّمَا	به راستی، جز این نیست	
مَعَ	با، همراه		كَاَنَّمَا	مثل اینکه	
وَ	قسم به		كُلَّمَا	هر وقت	
فیصدی (شش صفحه اول): ۴۱٫۵			کلمات (از شش صفحه اول): ۳۲۲۶۳		

اِنَّ			پیشوند فعل		
اِنَّ	به راستی، واقعاً		قَدْ (+فعل)	مطمئناً	
اَنَّ	بدرستیکه		سَ (+فعل)	خواهد (آینده نزدیک)	
کَاَنَّ	مثل اینکه		سَوْفَ (+فعل)	خواهد (آینده)	
لَکِنَّ (لکِنْ)	اما، لیکن		لَ+فعل+نَّ	حتماً	
لَعَلَّ	شاید، ممکن		لَقَدْ(+فعل)	واقعاً	
اَنْ	اینکه		لَ	در واقع، حتماً	
اِنْ	اگر		لِ، لْ (اَمْر)	باید	
اِیَّاکَ	تورا		الْ	هر تعریف	
عَسَی	احتمالا، شاید		اَمْ	یا؟	
لَمَّا	وقتی		اَوْ	یا	
لَوْ	اگر		بَعْض	برخی از	
یَا، یَااَیُّهَا	ای		کُلُّ	همه، تمام	
فیصدی (شش صفحه اول): ۴۱٫۵			کلمات (از شش صفحه اول): ۳۲۲۶۳		

برخی از صفات (الله متعال و غیره)					
۸۲ اَوَّل (اُولَی)	اول	مونث	٤٥ خَبِیر	دانا، همیشه آگاه	
٤۰ آخِر (آخِرَة)	آخر	مونث	۹۷۰ رَبّ	پروردگار، نگهدارنده	
۰		مونث	٥۷ رَحْمَن	مهربان	
١٤ اَمِین	قابل اعتماد		٤۲ سَلَام	امان، سلام، صلح، درود	
٥۳ بَصِیر	کسی که واضح می بیند		٤۷ سَمِیع	کسی که می شنود	
۲٥ بَعِید	دور		۲٤ شَکُور	سپاسگزار، قدردان	
۱۱ تَوَّاب	توبه پذیر		۹۹ عَزِیز	توانا، قدرتمند	
۲٦ حَفِیظ	محافظت کننده		۹۱ غَفُور	بسیار بخشنده	
۹۷ حَکِیم	دانا، عاقل، خردمند		٤٥ قَدِیر	بسیار نیرومند، قادر، پرتوان	
۱٥ حَلِیم	بردبار، تحمل کننده		٤٤ نَذِیر	هشدار دهنده	
۱۷ حَمِید	قابل ستایش، ستودنی		۲٤ نَصِیر	نصرت دهند، یاور قوی	
۲۰ حَمِیم	دوست (گرم)، آب جوش		۲٤ وَکِیل	کسی که برای دیگری از چیزی مراقبت می کند	
فیصدی تا حال: ٤٤			جمله کلمات (از این صفحه): ۱۹۷۷		

بعضی صفات			اسم تفضیل (برتری)		
۵۲ شَدِید	شدید، قوی		۳۱ اَشَدّ	شدیدترین	
۱۱ عَلِيّ	عالی، بلند مرتبه		۱۱ اَعْلَی	بالاتر، برتر	
۱۶۲ عَلِیم	دانا		٤۹ اَعْلَم	داناتر	
۲٦ قَرِیب	نزدیک		۱۹ اَقْرَب	نزدیکتر	
٤٤ کَبِیر (مذکر)	بزرگ	کَبِیرة/ مونث	۲۳ اَکْبَر	بزرگتر	
۷٤ کَثِیر (مذکر)	بسیار، زیاد	کَثِیرَة / مونث	۸۰ اَکْثَر	زیادتر	
۱۰ سَرِیع	زود، سریع، تند		۳٦ اَحْسَن	بهتر	
۱۸۲ رَحِیم	بخشنده، مهربان		۱۰ اَحَقّ	سزاوارتر، صاحب حق تر	
۱۰۷ عَظِیم	بزرگ		۱۲ اَدْنَی	نزدیک تر	
۷۱ قَلِیل (مذکر)	کم/ اندک	قَلِیلَة / مونث	۱٦ اَظْلَم	ناعادلانه تر	
۲۷ کَرِیم	شریف، نجیب، سخاوتمند		۷ اَهْدَی	بهتر هدایت شده تر	
۷ لَطِیف	کرم، بخشش، لطف کننده		۱۱ اَوْلَی	نزدیک تر	

نشانه های الله متعال و پیامبران					
۳۸۲ آیَة (مفرد)	نشانه	آیَات (جمع)	۳۳۲ رَسول (مفرد)	فرستاده	رُسُل (جمع)
۷۱ بَیِّنَة (مفرد)	حجت و برهان، امر واضح	بَیِّنَات (جمع)	۷۵ نَبِیّ	پیامبر	
۷۰ قُرآن	خواندن، قرائت		نَبِیُّون، نَبِیِّن، اَنبِیَاء	پیامبران	(جمع)
۳۲ اَنْعَام	چهارپایان		۱۳۷ آدم، نُوح، اِبْرَاهِیم	حضرت آدم، حضرت نوح، حضرت ابراهیم	
۳۹ جَبَل (مفرد)	کوه	جِبَال (جمع)	۵٦ لُوط، اِسْمَاعِیل، اِسْحَاق	حضرت لوط، حضرت اسماعیل، حضرت اسحاق	
۳۸ بَحْر	بحر، دریای بزرگ	بِحَار (جمع)	۸٦ یَعْقُوب (اِسرَائیل)، یُوسُفْ	حضرت یعقوب، حضرت یوسف	
۳۳ شَمس	آفتاب		۳۰ هُود، شُعَیْب، صَالِح	حضرت هود، حضرت شعیب، حضرت صالح	
۳۳ قَمَر	مهتاب		۱۹۵ مُوسَى، عِیسَى، ابنُ مَرْیَمَ	حضرت موسی، حضرت عیسی پسر حضرت مریم	
۸۰ لَیْل	شب	لَیَالِی (جمع)	۸۸ شَیْطَان (مفرد)	شیطان	شَیَاطِین (جمع)
۵۷ نَهَار	روز		۷٤ فِرْعَوْن	فرعون	
٤٦١ اَرْض	زمین		۲٤ عَاد	عاد، قوم حضرت هود	
۳۱۰ سَمَاء (مفرد)	آسمان	سَمَاوَات (جمع)	۲٦ ثَمُود	ثمود، قوم حضرت صالح	
فیصدی تا حال: ٤۸٫۹			جمله کلمات (از این صفحه): ۲۷۲۹		

روز حساب، روز رستاخیز					
۲۸ اَبَداً	همیشه		۹۴ صَاحِب (مفرد)	هم صحبت، همراه	اَصْحَاب (جمع)
۱۰۵ اَجْر (مفرد)	مزد	اُجُور (جمع)	۳۲ عَاقِبَة	پایان هر چیزی، فرجام، سر انجام	
۵۲ اَجَل	موعد، وقت، هنگام، مدت		۳۳۲ عَذَاب	عذاب	
۱۱۵ الاخِرَة	آخرت		۲۰ عِقَاب	گرفت (بر اثر گناه)	
۷۲ اَلِیم	دردناک		۷۰ قِيَامَة	رستاخیز	
۱۳ ثَوَاب	پاداش		۲۴ لِقَاء	دیدار	
۲۶ جَحِيم	دوزخ، آتش سخت شعله زن		۲۱ مُسَمًّى	معین	
۴۲ جَزَاء	پاداش		۱۴۵ نَار	آتش	
۱۴۷ جَنَّة (مفرد)	بهشت، باغ	جَنَّات (جمع)	۵۴ نَهَر (مفرد)	جو	اَنهار (جمع)
۷۷ جَهَنَّم	دوزخ		۴۰ وَيْل	وای بر	
۳۹ حِسَاب	حساب دهی		۳۹۳ يَوْم (مفرد)	روز	اَيَّام (جمع)
۴۷ سَاعَة	روز رستاخیر، روز حساب		۷۰ يَوْمَئِذٍ	آن روز	
فیصدی تا حال: ۵۱٫۶			جمله کلمات (از این صفحه): ۲۰۴۸		

ایمان			دین		
۸۵ اَحَد (مذکر)	تنها، یکتا	اِحْدَی (مونث)	۱۳ اَمْر (مفرد)	موضوع، امر	اُمُور (جمع)
۳٤ اِلَه (مفرد)	خدا، معبود	آلِهَة (جمع)	۱۷ تَقْوَی	پرهیزگاری، خداترسی، حفاظت	
٤۰ شَرِیک (مفرد)	شریک، همکار	شُرَکَاء (جمع)	۲٤۷ حَقّ	راست، حقیقت، درست	
۲٦ شَهَادَة	گواهی		۲٦ بَاطِل	دروغ، باطل	أَبَاطِيل
۲٦ عَرْش	عرش، تخت پادشاهی		۲۰ حِکْمَة	حکمت، خرد	
۲۹ عَهْد	عهد، پیمان، وعده	عُهُود	٤۳ حَمْد	ستایش	
٤۹ غَيْب	نهان و پوشیده از چشم		۹۲ دِيْن	دین، آیین، قانون، احکام	أَديَان
۲٦۱ کِتَاب (مفرد)	کتاب	کُتُب (جمع)	۳۲ زَکَاة	زکات، خیرات، خیریه	
٤۲ کَلِمَة	کلمه (مجموعه حروف)		٥٦ شَهِيد (مفرد)	گواه، حاضر	شُهَدَاء (جمع)
۸۸ مَلَک (مفرد)	فرشته	مَلَائِکَة (جمع)	۸۳ صَلَاة	نماز	صَلَوات
۲٥ مِيثَاق	عهد، پیمان، معاهده		۱۱۹ مُبِين	واضح، روشن	
٦۱ وَاحِد (مذکر)	یک	وَاحِدَة (مونث)	٤۳ نُور	نور	أَنوَار
فیصدی تا حال: ٥۳٫٦			جمله کلمات (از این صفحه): ۱٥٥۷		

نعمات			اعمال		
٣٤ آلَاء	نعمت ها		٤١ اَعْمَال (جمع)	اعمال، کردار، کارها	
٣٧ سُلْطَان	قدرت، فرمانروا		٣١ حَسَنَة (مفرد)	نیکی	حَسَنَات (جمع)
٨٤ فَضْل	فضل، رحمت		٦٨ سَيِّئَة (مفرد)	بدی	سَيِّئَات (جمع)
٦٣ مَاء	آب	مِيَاه	١٨٦ خَيْر	خوب، خوبتر	
٤٨ مُلْک	پادشاه، فرمانروایی	مُلُوک	٢٩ شَرّ	بد، شر، بدتر	
٣٧ نِعْمَة	نعمت		٣٥ اِثْم	گناه	آثَام
٢٦ اَجْمَعُون، اَجْمَعِين	همه، همگی، همگان		٣٧ ذَنْب (مفرد)	گناه	ذُنُوب (جمع)
٣٩ اِذْن	اجازه		٢٥ جُنَاح	گناه	
٢٥ بَأْس	عذاب، ناملایمات		٢٦ حَرَام	حرام، غیرقانونی	
٥٣ جَمِيْع	همه، هر کس		٢٧ اِسْم	نام	اَسْمَاء (جمع)
٢٧ سَوَاء	یکسان، برابر، سطح، منصفانه		٢٣ حَدِيث	گفتار، گفتگو	اَحادِيث (جمع)
٣٣ فَرِيق	گروه، حزب		٣٠ طَيِّبَة	خوب	طَيِّبات (جمع)
فیصدی تا حال: ٥٣٫٦			جمله کلمات (از این صفحه): ١٠٦٤		

خود، اعضای بدن			بستگان، خویشاوندان		
۷۲ وَجْه	روی، صورت	وُجُوه (جمع)	۳۵ اُمّ	مادر	اُمَّهَات (جمع)
٤۷ عَیْن	چشم	اَعْیُن (جمع)	۱۱۷ اَب، اَبَتِ	پدر	آباء (جمع)
۳۸ بَصَر	چشم	اَبصَار (جمع)	۷٦ زَوْج	خانم، شوهر، همسر	اَزوَاج (جمع)
۲۱ فَم	دهن	اَفوَاه (جمع)	۵۷ رَجُل	مرد	رِجَال (جمع)
۲۵ لِسَان	زبان، لسان	اَلْسِنَة (جمع)	۸۳ اِمْرَاَة	زن	نِسَاء (جمع)
۱۳۲ قَلْب	قلب، دل	قُلُوب (جمع)	۵٦ وَلَد	فرزند (پسر+دختر)	اَوْلَاد (جمع)
٤٤ صَدْر	سینه	صُدُور (جمع)	۲۰ وَالِد	پدر	وَالِدَین (هر دو)
۱۱۸ يَد	دست	اَیْدِی (جمع)	۳۲ ذُرِّيَّة	اولاد، فرزندان	
۱۵ رِجْلٌ	پاه	اَرْجُل (جمع)	٤۱ اِبْن	پسر	
۲۹۳ نَفْس	نفس، خودی	اَنْفُس (جمع)	۲۲ بَنُون، بَنِین،	پسران	اَبْنَاء (جمع)
۲۱ رُوح	روح	أَروَاح	٦۷ اَخ، اَخُو، اَخا، اَخِی	برادر	إِخوَة
۲۸ قُوَّة	قدرت، قوت		۲۲ اِخوان	برادران	(جمع)
فیصدی تا حال: ۵٦٫۸			جمله کلمات (از این صفحه): ۱٤۸۲		

مردم			جهان		
٦٤ أُمَّة	جامعه	اُمَم (جمع)	٦٤ بَيْت	خانه	بُيُوت (جمع)
٣٨٣ قَوْم	مردم		٤٨ دَار	اقامتگاه، محل سکونت	دِيَار (جمع)
٦٥ اِنْسَان	مرد، انسان		١١٥ دُنْيَا	جهان، دنیا	
٢٤٨ نَاس	مردان، مردم		١٧٦ سَبِيل	راه، روش	سُبُل (جمع)
١٦ ذَكَر	جنس نر، مذکر	ذُكُور (جمع)	٤٦ صِرَاط	مسیر، راه	
٣٠ أُنْثَى	جنس ماده، مونث	اِنَاث (جمع)	٧٣ عَالَمْ	جهان	عَالَمِيْن (جمع)
١٢٦ عَبْد	بنده، غلام، برده	عِبَاد (جمع)	٣٤ فِتْنَة	آزمایش، شکنجه	
٤٤ عَدُوّ	دشمن	اَعْدَاء (جمع)	٥٧ قَرْيَة	قریه، شهر کوچک	قُرَى (جمع)
٢١ كُفَّار	کافران، بی ایمانان		٨٦ مَال	ثروت، دارایی	اَمْوَال (جمع)
٥٢ مُجْرِم	جنایتکار، مجرم		٣٤ مَتَاع	بهره مندی، لذت بردن	
٢٢ مَلَاء	رؤسا، رهبران		٢٨ مَسْجِد	مسجد	مَسَاجِد (جمع)
وَلِيّ	نگهبان، محافظت از دوست	اَوْلِيَاء (جمع)	٣٢ مَكَان	مکان، اقامتگاه	مَكَانَة (مونث)
فیصدی تا حال: ٥٩/٣			جمله کلمات (از این صفحه): ١٩٥٠		

فِعل ثلاثي مُجَرَّد فَتَحَ يَفْتَحُ					
۱۰۵ فَعَلَ	يَفْعَلُ	اِفْعَلْ	فَاعِل	فِعْل	انجام دادن، کردن
۲۹ فَتَحَ	يَفْتَحُ	اِفْتَحْ	فَاتِح	فَتْح	باز کردن، پیروزی دادن
٦٥ بَعَثَ	يَبْعَثُ	اِبْعَثْ	بَاعِث	بَعْث	بر انگیختن، دوباره زنده کردن
٣٤٦ جَعَلَ	يَجْعَلُ	اِجْعَلْ	جَاعِل	جَعْل	خلق کردن، شروع کردن، گرداندن
٤٠ جَمَعَ	يَجْمَعُ	اِجْمَعْ	جَامِع	جَمْع	یکجا کردن، جمع آوری
۳۵ ذَهَبَ	يَذْهَبُ	اِذْهَبْ	ذاهِب	ذِهَاب	رفتن
۲۸ رَفَعَ	يَرْفَعُ	اِرْفَعْ	رَافِع	رَفْع	بلند کردن
٤٩ سَحَرَ	يَسحَرُ	اِسْحَرْ	سَاحِر	سِحْر	جادو کردن
۲۷ لَعَنَ	يَلْعَنُ	اِلْعَنْ	لَاعِن	لَعْن	دشنام دادن
٤٢ نَفَعَ	يَنْفَعُ	اِنْفَعْ	نَافِع	نَفْع	فایده کردن، سود بردن
فُعِلَ	يُفْعَلُ	مَفْعُول			← فعل مجهول
فیصدی تا حال: ٦٠٫٥			جمله کلمات (از این صفحه): ۸۹۷		

فِعل ثلاثي مُجَرَّد نَصَرَ يَنْصُرُ					
فَعَلَ	يَفْعُلُ	أُفْعُلْ	فَاعِل	فِعْل	
۹۲ نَصَرَ	يَنْصُرُ	أُنْصُرْ	نَاصِر	نَصْر	کمک کردن
٤۹ بَلَغَ	يَبْلُغُ	اُبْلُغ	بَالِغ	بُلُوغ	رسیدن، لازم
٤۳ تَرَکَ	يَتْرُکُ	أُتْرُکْ	تَارِک	تَرْک	ترک کردن
٤۳ حَشَرَ	يَحْشُرُ	أُحْشُرْ	حَاشِر	حَشْر	جمع کردن، گرد هم آوردن
۸۰ حَکَمَ	يَحْکُمُ	أُحْکُمْ	حَاکِم	حُکْم	قضاوت کردن، حکمرانی کردن
٦۱ خَرَجَ	يَخْرُجُ	أُخْرُجْ	خَارِج	خُرُوج	بیرون شدن
۸۳ خَلَدَ	يَخْلُدُ	أُخْلُدْ	خَالِد	خُلُود	همیشه زندگی کردن، زندگی جاوید
۲٤۸ خَلَقَ	يَخْلُقُ	أُخْلُقُ	خُالِق	خَلْق	از هیچ خلق کردن
۷۸ دَخَلَ	يَدْخُلُ	أُدْخُلْ	دَاخِل	دُخُول	داخل شدن
۱٦۳ ذَکَرَ	يَذْکُرُ	أُذْکُرْ	ذَاکِر	ذِکْر	به یاد آوردن
۱۲۲ رَزَقَ	يَرْزُقُ	أُرْزُقْ	رَازِقْ	رِزْق	فراهم کردن، روزی دادن
فیصدی تا حال: ٦۱/۸٦			جمله کلمات (از این صفحه): ۱۰٦۲		

فِعل ثلاثي مُجَرَّد نَصَرَ يَنْصُرُ					
٤٩ سَجَدَ	يَسْجُدُ	اُسْجُدْ	سَاجِد	سُجُود	سجده کردن
٢٩ شَعَرَ	يَشْعُرُ	اُشْعُرْ	شَاعِر	شُعُور	درک کردن
٦٣ شَكَرَ	يَشْكُرُ	اُشْكُرْ	شَاكِر	شُكْر	شکر کردن، سپاس کردن
٨٩ صَدَقَ	يَصْدُقُ	اُصْدُقْ	صَادِق	صِدْق	راست بودن، راست گفتن
١٤٣ عَبَدَ	يَعْبُدُ	اُعْبُدْ	عَابِد	عِبَادَة	عبادت کردن، خدمت کردن
٥٤ فَسَقَ	يَفْسُقُ	اُفْسُقْ	فَاسِق	فِسْق	تجاوز کردن، گناه کردن
٩٣ قَتَلَ	يَقْتُلُ	اُقْتُلْ	قَاتِل	قَتْل	کشتن، قتل کردن
٢٣ قَعَدَ	يَقْعُدُ	اُقْعُدْ	قَاعِد	قُعُود	نشستن، در عقب ماندن
٥٦ كَتَبَ	يَكْتُبُ	اُكْتُبْ	كَاتِب	كِتَابَة	نوشتن
٤٦١ كَفَرَ	يَكْفُرُ	اُكْفُرْ	كَافِر	كُفْر	کافر شدن، ناسپاس بودن
٤٣ مَكَرَ	يَمْكُرُ	اُمْكُرْ	مَاكِر	مَكْر	دسیسه و یا نقشه کشیدن
٩٥ نَظَرَ	يَنْظُرُ	اُنْظُرْ	نَاظِر	نَظَر	نگاه کردن، مهلت دادن
فیصدی تا حال: ٦٣٫٤			جمله کلمات (از این صفحه): ۱۱۹۸		

فِعل ثلاثي مُجَرَّد ضَرَبَ يَضْرِبُ					
فَعَلَ	يَفْعِلُ	اِفْعَلْ	فَاعِل	فِعْل	
٥٨ ضَرَبَ	يَضْرِبُ	اِضْرِبْ	ضَارِب	ضَرْب	زدن
٥٠ حَمَلَ	يَحْمِلُ	اِحْمِلْ	حَامِل	حَمْل	حمل کردن، بردن
٩٤ صَبَرَ	يَصْبِرُ	اِصْبِرْ	صَابِر	صَبْر	صبر کردن
٢٦٦ ظَلَمَ	يَظْلِمُ	اِظْلِمْ	ظَالِم	ظُلْم	ظلم و ستم کردن، گناه کردن
٥٩ عَرَفَ	يَعْرِفُ	اِعْرِفْ	عَارِف	مَعْرِفَة	شناختن
٤٩ عَقَلَ	يَعْقِلُ	اِعْقِلْ	عَاقِل	عَقْل	فهمیدن، درک کردن
٩٥ غَفَرَ	يَغْفِرُ	اِغْفِرُ	غَافِر	مَغفِرَة	بخشیدن، پوشیدن
٤٧ قَدَرَ	يَقْدِرُ	اِقْدِرْ	قَادِر	قَدْر، قُدْرَة	حکم کردن، توانستن
٧٦ كَذَبَ	يَكْذِبُ	اِكْذِبْ	كَاذِب	كَذِبَ	دروغ گفتن
٦٢ كَسَبَ	يَكْسِبُ	اِكْسِبْ	كَاسِبْ	كَسْب	کسب کردن
٤٩ مَلَكَ	يَمْلِكُ	اِمْلِكْ	مَالِک	مَلْک	داشتن
فیصدی تا حال: ٦٤/٦			جمله کلمات (از این صفحه): ٩٠٥		

فِعل ثلاثي مُجَرَّد سَمِعَ يَسْمَعُ					
فَعِلَ	يَفْعَلُ	اِفْعَلْ	فَاعِل	فِعْل	
۱۰۰ سَمِعَ	يَسْمَعُ	اِسْمَعْ	سَامِع	سَمَاعَة	شنیدن
۳۰ حَزِنَ	يَحْزَنُ	اِحْزَنْ	حَازِن	حُزْن	اندوهگین شدن
٤٦ حَسِبَ	يَحْسَبُ	اِحْسَبْ	حَاسِب	حَسْب	فکر کردن، در نظر گرفتن
۲۷ حَفِظَ	يَحْفَظُ	اِحْفَظْ	حَافِظ	حِفْظ	محافظت کردن، نگهداری کردن
۵۱ خَسِرَ	يَخْسَرُ	اِخْسَرْ	خَاسِر	خُسْر	باختن
۱٤۸ رَحِمَ	يَرْحَمُ	اِرْحَمْ	رَاحِم	رَحْمَة	بالای کسی مهربان بودن
٦٦ شَهِدَ	يَشْهَدُ	اِشْهَدْ	شَاهِد	شُهُود	شهادت دادن، حضور داشتن
۵۱۸ عَلِمَ	يَعْلَمُ	اِعْلَمْ	عَالِم	عِلْم	دانستن
۳۱۸ عَمِلَ	يَعْمَلُ	اِعْمَلْ	عَامِل	عَمَل	کار کردن، کردن
۲۵ كَرِهَ	يَكْرَهُ	اِكْرَهْ	كَارِه	كُرْه	دوست نداشتن، نفرت داشتن
فیصدی تا حال: ٦٦/۲۹				جمله کلمات (از این صفحه): ۱۳٤۲	

فِعْل ثُلَاثِي مُجَرَّد مُضَاعَف					
فَعَلَ	يَفعَلُ، يَفعِلُ	اِفعِل، اُفعُل	فَاعِلٌ	فَعَال	
۸۳ حَيَّ	يَحَيُّ	اِحْيَ	حَيّ	حَيَاة	زندگی کردن، احوالپرسی کردن
٤٥ رَدَّ	يَرُدُّ	اُرْدُدْ	رَادّ	رَدّ	پس دادن، برگرداندن
۳۹ صَدَّ	يَصُدُّ	اُصْدُدْ	صَادّ	صَدّ	روی برگرداندن، مانع شدن
۳۱ ضَرَّ	يَضُرُّ	اُضْرُرْ	ضَارّ	ضَرّ	صدمه زدن، آسیب رساندن
۱۱۳ ضَلَّ	يَضِلُّ	اِضْلِلْ	ضَالَ	ضَلَالَة	گمراه شدن، اشتباه کردن، گم شدن
٦٨ ظَنَّ	يَظُنُّ	اُظْنُنْ	ظَانّ	ظَنّ	گمان کردن، باور کردن
۱۷ عَدَّ	يَعُدُّ	اُعْدُدْ	عَادّ	عَدّ	شمردن
٢٤ غَرَّ	يَغِرُّ	اِغْرِرْ	غَارّ	غُرُور	فریب دادن، گول زدن
۱۷ مَدَّ	يَمُدُّ	اُمْدُدْ	مَادّ	مَدّ	گسترده شدن، دراز کردن
٥٨ مَسَّ	يَمَسُّ	اِمْسَسْ	مَاسّ	مَسّ	لمس کردن
۱۸ وَدَّ	يَوَدُّ	إِيْدَدْ	وَادّ	وُدّ	دوست داشتن، آرزو کردن
فیصدی تا حال: ٦٧				جمله کلمات (از این صفحه): ٥١٣	

فِعْل ثُلَاثِي مُجَرَّد مِثَال (حرف اول ریشه و یا ي است)					
فَعَلَ	يَعَلُ، يَعِلُ	عَلْ، عِلْ	فَاعِل	فَعْل	(فُعِلَ، يُفعَلُ)
٤٥ وَذَرَ	يَذَرُ	ذَرْ	وَاذِر	وَذْر	ترک کردن
٢٢ وَضَعَ	يَضَعُ	ضَعْ	وَاضِع	وَضْع	گذاشتن، تنظیم کردن
٢٠ وَقَعَ	يَقَعُ	قَعْ	وَاقع	وَقُوع	اتفاق افتادن، افتادن
٢٣ وَهَبَ	يَهَبُ	هَبْ	وَاهِبْ	وَهْب	دادن، بخشیدن
١٠٧ وَجَدَ	يَجِدُ	جِدْ	وَاجِد	وُجُود	یافتن
١٩ وَرِثَ	يَرِثْ	رِثْ	وَارِث	وَرَاثَة	میراث بردن
١٩ وَزَرَ	يَزِرُ	زِرْ	وَازِر	وِزْر	بار را حمل کردن
١٤ وَصَفَ	يَصِفُ	صِفْ	وَاصِف	وَصْف	توصیف کردن
١٢٤ وَعَدَ	يَعِدُ	عِدْ	وَاعِد	وَعْد	وعده کردن
١٩ وَقَى	يَقِي	قِ	وَاق	وِقَايَة	محافظت کردن، نجات دادن
٢٥ وَسِعَ	يَسَعُ	سَعْ	وَاسِع	سَعَة	دربر گرفتن، فراخ بودن
فیصدی تا حال: ٦٧٫٥			جمله کلمات (از این صفحه): ٤٣٧		

فِعْل ثُلَاثِي مُجَرَّد اَجْوف (حرف دوم ریشه و یا ي است)					
فَعَلَ	يَفعُلُ	فُلْ	فَاعِل	فَوْل، فَعلَة	(فُعِلَ، يُفعَلُ)
۷۲ تَابَ	يَتُوبُ	تُبْ	تَائِب	تَوْبَة	توبه کردن
٤۲ ذَاقَ	يَذُوقُ	ذُقْ	ذَائِق	ذَوْق	چشیدن
۲٦ فَازَ	يَفُوزُ	فُزْ	فَايِز	فَوْز	کامیاب شدن، پیروزی کسب کردن
۱۷۱۹ قَالَ	يَقُولُ	قُلْ	قَائِل	قَوْل	گفتن
٥٥ قَامَ	يَقُومُ	قُمْ	قَائِم	قِيام	برخاستن، بلند شدن
۱۳٦۱ كَانَ	يَكُونُ	كُنْ	كَائِن	كَوْن	بودن
۹۳ مَاتَ	يَمُوتُ	مُتْ	مَائِت	مَوْت	مردن
۱۱۲ خَافَ	يَخَافُ	خَفْ	خَائِف	خَوْف	ترسیدن
۲٤ كَادَ	يَكَادُ	كَدْ	كَائِد	كَوْد	نزدیک شدن
۳٥ كَادَ	يَكِيدُ	كِدْ	كَائِد	كَيْد	توطئه علیه
٥۱ زَادَ	يَزِيدُ	زِدْ	زَائِد	زِيَادَة	افزودن، زیاد شدن
فیصدی تا حال: ۷۲/۱۳				جمله کلمات (از این صفحه): ۳٥۹۰	

فِعْل ثُلَاثِي مُجَرَّد نَاقِص(حرف آخر ریشه و یا ي است)					
٦١ تَلَا	يَتْلُو	اُتْلُ	تَالٍ	تِلَاوَة	تلاوت کردن
۱۹۷ دَعَا	يَدْعُو	اُدْعُ	دَاعٍ	دُعَاء	صدا زدن، دعا کردن
۳۰ عَفَا	يَعفُو	اُعفُ	عَافٍ	عَفْو	بخشیدن
۲۹ بَغَى	يَبْغِي	اِبْغِ	بَاغٍ	بَغْيْ	خواستن، جستجو کردن
٦۰ جَرَى	يَجْرِي	اِجْرِ	جَارٍ	جَرَيَان	جاری شدن
۱۱٦ جَزَى	يَجْزِي	اِجْزِ	جَازٍ	جَزَاء	پاداش، جایزه دادن
٦۲ قَضَى	يَقْضِي	اِقْضِ	قاضٍ	قَضَاء	حکم کردن، انجام دادن
۳۲ كَفَى	يَكْفِي	اِكْفِ	كَافٍ	كِفَايَة	کفایت کردن
۱٦۳ هَدَى	يَهْدِي	اِهْدِ	هَادٍ	هُدْى	هدایت کردن
٤۸ خَشِيَ	يَخْشى	اِخْشَ	خَاشٍ	خَشِيَّة	ترسیدن
٥۷ رَضِيَ	يَرْضى	اِرْضَ	رَاضٍ	رِضْوَان	راضی بودن
۳٦ نَسِيَ	يَنْسى	اِنْسَ	نَاسٍ	نِسْيَان	فراموش کردن
فیصدی تا حال: ۷۳/۳			جمله کلمات (از این صفحه): ۸۹۱		

فِعْل ثُلَاثِي مَهْمُوز (فعلی است که یکی از سه حروف ریشهٔ آن همزه است)					
۱۱۹ سَاَلَ	يَسْاَلُ	سَلْ	سَائِل	سُوَال	سوال کردن
۱۷ قَرَاَ	يَقْرَاُ	اِقْرَاْ	قَارِی	قِرَاءَة	خواندن، تلاوت کردن
۱۴۲ اَخَذَ	يَاْخُذُ	خُذْ	اَخِذ	اَخْذ	گرفتن
۱۰۱ اَكَلَ	يَاْكُلُ	كُلْ	اَكِل	اَكْل	خوردن
۲۳۲ اَمَرَ	يَاْمُرُ	مُرْ	اَمِر	اَمْر	امر کردن
۲۵ اَمِنَ	يَاَمَنُ	اِيْمَنْ	اَمِن	اَمْن	محفوظ بودن، اعتماد
۱۳ اَبی	يأبی	اِيْب	اَبٍ	اِبَاء	انکار کردن
۲۶۹ رَای	يَری	رَ	رَاءٍ	رَأْیٌ	دیدن
۲۶۳ اَتی	يَاْتِي	اِئْتِ	آتٍ	اِتْيَان	آمدن
۲۷۷ شَاءَ	يَشَاءُ	شَأْ	شَاءٍ	مَشِيئَة	آرزو کردن، اراده کردن
۳۹ سَاءَ	يَسُوءُ	سُوْ	سَاءِئٌ	سَوْء	بد بودن
۲۳۶ جَاءَ	يَجيیءُ	جِئْء	جَاءِئٌ	مَجِيء	آمدن
فیصدی تا حال: ۷۵/۵۱			جمله کلمات (از این صفحه): ۱۷۳۳		

فِعْل ثُلَاثِي مَزِيد فِيه از باب تَفعِيل					
فَعَّلَ	يُفَعِّلُ	فَعِّل	مُفَعِّل	تَفْعِيْل	
۳۳ بَدَّلَ	يُبَدِّلُ	بَدِّلْ	مُبَدِّل	تَبْدِيْل	تغيير كردن
٤٨ بَشَّرَ	يُبَشِّرُ	بَشِّرْ	مُبَشِّر	تَبْشِيْر	خبر خوش دادن
۳٥ بَيَّنَ	يُبَيِّنُ	بَيِّنْ	مُبَيِّن	تَبْيِيْن	روشن ساختن
۲٦ زَيَّنَ	يُزَيِّنُ	زَيِّنْ	مُزَيِّن	تَزْيِين	آراسته ساختن، زينت دادن
٤٨ سَبَّحَ	يُسَبِّحُ	سَبِّحْ	مُسَبِّح	تَسْبِيْح	تسبيح گفتن، تعريف كردن
۲٦ سَخَّرَ	يُسَخِّرُ	سَخِّرْ	مُسَخِّر	تَسْخِير	تحت كنترول آوردن
۳۱ صَدَّقَ	يُصَدِّقُ	صَدِّقْ	مُصَدِّق	تَصْدِيْق	تصديق كردن، تاييدى درست بودن
٤٩ عَذَّبَ	يُعَذِّبُ	عَذِّبْ	مُعَذِّب	تَعْذِيْب	عذاب دادن
٤۲ عَلَّمَ	يُعَلِّمُ	عَلِّمْ	مَعَلِّم	تَعْلِيْم	درس دادن
۲۷ قَدَّمَ	يُقَدِّمُ	قَدِّمْ	مُقَدِّم	تَقْدِيْم	جلو فرستادن
۱۹۸ كَذَّبَ	يُكَذِّبُ	كَذِّبْ	مُكَذِّب	تَكْذِيْب	متهم كردن كسى به دروغ
فيصدى تا حال: ۷٦٫۲			جمله كلمات (از اين صفحه): ٥٦۳		

فِعْل ثُلاثِي مَزِيد فِيه تَفعِيل، مُفَاعَلَة					
٤٦ نَبَّأَ	يُنَبِّىْء	نَبِّىْء	مُنَبِّىْء	تَنْبِئَة	اعلان کردن
٧٩ نَزَّلَ	يُنَزِّلُ	نَزِّلْ	مُنَزِّل	تَنْزِيْل	نازل کردن، پایین فرستادن
٣٩ نَجَّى	يُنَجِّي	نَجِّ	مُنَجِّي	تَنْجِيَة	نجات دادن
٤٥ وَلَّى	يُوَلِّي	وَلِّ	مُوَلِّي	تَوْلِيَة	روی گرداندن
فُعِّلَ	يُفَعَّلُ	مُفَعَّل			← مجهول
فَاعَلَ	يُفَاعِلُ	فَاعِلْ	مُفَاعِل	مُفَاعَلَة	
٣١ جَاهَدَ	يُجَاهِدُ	جَاهِدْ	مُجَاهِد	مُجَاهَدَة	مقاومت کردن، جدو جهد کردن
٥٤ قَاتَلَ	يُقَاتِلُ	قَاتِلْ	مُقَاتِل	مُقَاتَلَة	جنگیدن
٤٤ نَادَى	يُنَادِي	نَادِ	مُنَادٍ	مُنَادَاة، نِدَاء	صدا زدن
٣٤ نَافَقَ	يُنَافِقُ	نَافِقْ	مُنَافِق	مُنَافَقَة	دو رو بودن، منافق
٢٤ هَاجَرَ	يُهَاجِرُ	هَاجِرْ	مُهَاجِر	مُهَاجَرَة	حجرت کردن
فُوعِلَ	يُفَاعَلُ		مُفَاعَل		← مجهول
فیصدی تا حال: ٧٦/٧			جمله کلمات (از این صفحه): ٣٩٦		

فِعْل ثُلَاثِي مَزِيد فِيه إِفْعَال					
اَفْعَلَ	يُفْعِلُ	اَفْعِلْ	مُفْعِل	اِفْعَال	
۳۶ اَبْصَرَ	يُبْصِرُ	اَبْصِرْ	مُبصِر	اِبْصَار	دیدن
۷۲ اَحْسَنَ	يُحْسِنُ	اَحْسِنْ	مُحْسِن	اِحْسَان	خوبی کردن
۱۰۸ اَخْرَجَ	يُخْرِجُ	اَخْرِجْ	مُخْرِج	اِخْرَاج	بیرون آوردن
۴۵ اَدْخَلَ	يُدْخِلُ	اَدْخِلْ	مُدْخِل	اِدْخَال	کسی را داخل کردن
۳۳ اَرجَعَ	يُرْجِعُ	اَرْجِعْ	مُرْجِع	اِرْجَاع	بازگرداندن
۱۳۵ اَرْسَلَ	يُرْسِلُ	اَرْسِلْ	مُرْسِل	اِرْسَال	فرستادن
۲۳ اَسْرَفَ	يُسْرِفُ	اَسرِفْ	مُسْرِف	اِسْرَاف	اسراف کردن، زیاد مصرف کردن
۷۲ اَسْلَمَ	يُسْلِمُ	اَسْلَمْ	مُسْلِم	اِسْلَام	تسلیم شدن
۱۲۰ اَشْرَكَ	يُشْرِكْ	اَشْرِكْ	مُشْرِك	اِشْرَاک	شریک آوردن
۳۴ اَصْبَحَ	يُصْبِحُ	اَصْبَحْ	مُصْبِح	اِصْبَاح	تبدیل شدن
۴۰ اَصْلَحَ	يُصْلِحُ	اَصْلِحْ	مُصْلِح	اِصْلَاح	آشتی دادن، خوب کردن
فیصدی تا حال: ۷۷٫۷			جمله کلمات (از این صفحه): ۷۱۸		

فِعْل ثُلَاثِي مَزِيد فِيه إِفْعَال					
۵۳ اَعْرَضَ	يُعْرِضُ	اَعْرِضْ	مُعْرِض	اِعْرَاض	روی گرداندن، ترک کردن
۲۱ اَغْرَقَ	يُغْرِقُ	اَغْرِقْ	مُغْرِق	اِغْرَاق	غرق کردن
۳۶ اَفْسَدَ	يُفْسِدُ	اَفْسِدْ	مُفْسِد	اِفْسَاد	فساد پخش کردن
۴۰ اَفْلَحَ	يُفْلِحُ	اَفْلِح	مُفْلِح	اِفْلَاح	کامیاب شدن
۱۶ اَنْبَتَ	يُنْبِتُ	اَنْبِتْ	مُنْبِت	اِنْبَات	رویاندن چیزی
۷۰ اَنْذَرَ	يُنْذِرُ	اَنْذِرْ	مُنْذِرُ	اِنْذَار	هشدار دادن
۱۹۰ اَنْزَلَ	يُنْزِلُ	اَنْزِلْ	مُنْزِل	اِنْزَال	پایین فرستادن، نازل کردن
۲۲ اَنْشَأَ	يُنْشِئُ	اَنشِئْ	مُنْشِیء	اِنْشَاء	ساختن، تولید کردن
۱۷ اَنْعَمَ	يُنْعِمُ	اَنْعِمْ	مُنْعِم	اِنْعَام	نفع رساندن، نعمت دادن
۶۹ اَنْفَقَ	يُنْفِقُ	اَنْفِقْ	مُنْفِق	اِنْفَاق	خرچ کردن
۲۵ اَنْكَرَ	يُنْكِرُ	اَنْكِرْ	مُنْكِر	اِنْكَار	قبول نکردن، رد کردن
۵۸ اَهْلَكَ	يُهْلِكُ	اَهْلِكْ	مُهْلِك	اِهْلَاک	نابود کردن
فیصدی تا حال: ۷۸٫۵			جمله کلمات (از این صفحه): ۶۱۷		

فِعْل ثُلَاثِي مَزِيد فِيه إِفعَال					
١٧ اَتَمَّ	يُتِمُّ	اَتْمِمْ	مُتِمّ	اِتْمَام	تکمیل کردن
٦٤ اَحَبَّ	يُحِبُّ	اَحْبِبْ	مُحِبّ	اِحْبَاب	دوست داشتن
٢١ اَحَلَّ	يُحِلُّ	اَحْلِلْ	مُحِلّ	اِحْلَال	حلال کردن، باعث ساکن شدن
١٨ اَسَرَّ	يُسِرُّ	اَسْرِرْ	مُسِرّ	اِسْرَار	پنهان کردن، مخفی صحبت کردن
٦٨ اَضَلَّ	يُضِلُّ	اَضْلِلْ	مُضِلّ	اِضْلَال	گمراه کردن. به اشتباه ترک کردن
٢٠ اَعَدَّ	يُعِدُّ	اَعْدِدْ	مُعِدّ	اِعْدَاد	ساختن، چیزی را آماده کردن
٢٢ اَذَاقَ	يُذِيقُ	اَذِقْ	مُذِيق	اِذَاقَة	کسی را ذائقه دادن
١٣٩ اَرَادَ	يُرِيدُ	اَرِدْ	مُرِيد	اِرَادَة	آرزو داشتن، خواستن
٦٥ اَصَابَ	يُصِيبُ	اَصِبْ	مُصِيب	اِصَابَة	مصیبت روی آوردن، به مراد خود رسیدن
٧٤ اَطَاعَ	يُطِيعُ	اَطِعْ	مُطِيع	اِطَاعَة	فرمانبرداری کردن. پیروری کردن
٦٧ اَقَامَ	يُقِيمُ	اَقِمْ	مُقِيم	اِقَامَة	قایم کردن. راست قرار دادن
٢١ اَمَاتَ	يُمِيتُ	اَمِتْ	مُمِيت	اِمَاتَة	باعث مرگ کسی شدن
فیصدی تا حال: ٧٩/٢			جمله کلمات (از این صفحه): ٥٦٩		

فِعْل ثُلَاثِي مَزِيد فِيه إِفعَال					
۵۳ اَحْيَا	يُحْيِي	اَحْيِ	مُحْيٍ	اِحْيَاء	زندگی دادن
۱۸ اَخْفی	يُخْفِي	اَخْفِ	مُخْفٍ	اِخْفَاء	پنهان کردن
٤٤ اَری	يُرِي	اَرِ	مُرٍ	اِرَاءَة	نشان دادن
٤١ اَغْنی	يُغْنِي	اَغْنِ	مُغْنٍ	اِغْنَاء	ثروتمند کردن
۷۱ اَلْقی	يُلْقِي	اَلْقِ	مُلْقٍ	اِلْقَاء	پرتاب کردن. انداختن
۲۳ اَنْجی	يُنْجِي	اَنْجِ	مُنْجٍ	اِنْجَاء	نجات دادن. نگهداری کردن
۷۲ اَوْحی	يُوْحِي	اَوْحِ	مُوحٍ	اِيْحَاء	وحی کردن. الهام دادن
۱۸ اَوْفی	يُوْفِي	اَوْفِ	مُوفٍ	اِيْفَاء	برآورد کردن، وفا کردن
۷۸۲ آمَنَ	يُوْمِنُ	آمِنْ	مُوْمِن	اِيْمَان	ایمان داشتن
۲۷٤ آتی	يُوْتِي	آتِ	مُوْتِي	اِيتَاء	دادن
۱٦ آذی	يُوْذِي	آذِ	مُوذِي	اِيذَاء	آزار رساندن. آسیب رساندن. اذیت کردن
		اُفْعِلَ	يُفْعَلُ	مُفْعَل	← مجهول
فیصدی تا حال: ۸۱			جمله کلمات (از این صفحه): ۱٤۱۲		

فِعْل ثُلَاثِي مَزِيد فِيه تَفَعَّلَ، تَفَاعَلَ					
تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعَّلْ	مُتَفَعِّل	تَفَعُّل	
١٧ تَفَكَّرَ	يَتَفَكَّرُ	تَفَكَّرْ	مُتَفَكِّر	تَفَكُّر	تفکر کردن، بالای چیزی اندیشیدن
٥١ تَذَكَّر	يَتَذَكَّرُ	تَذَكَّرْ	مُتَذَكِّر	تَذَكُّر	به یاد داشتن، تذکر حاصل کردن
٤٤ تَوَكَّلَ	يَتَوَكَّلُ	تَوَكَّلْ	مُتَوَكِّل	تَوَكُّل	توکل کردن
١٨ تَبَيَّنَ	يَتَبَيَّنُ	تَبَيَّنْ	مُتَبَيِّن	تَبَيُّن	روشن شدن، معلوم شدن
١٧ تَرَبَّصَ	يَتَرَبَّصُ	تَرَبَّصْ	مُتَرَبِّص	تَرَبُّص	صبر کردن و نگاه کردن برای موقع
٧٩ تَوَلَّى	يَتَوَلَّى	تَوَلَّ	مُتَوَلٍّ	تَوَلٍّ	روی برگرداندن
٢٥ تَوَفَّى	يَتَوَفَّى	تَوَفَّ	مُتَوَفٍّ	تَوَفٍّ	کسی را کشتن، کامل اخذ کردن
		تُفُعِّلُ	يُتَفَعَّلُ	مُتَفَعَّل	مجهول →
تَفَاعَلَ	يَتَفَاعَلُ	تَفَاعَلْ	مُتَفَاعِل	تَفَاعُلْ	
٩ تَبَارَكَ	يَتَبَارَكُ	تَبَارَكْ	مُتَبَارِك	تَبَارُك	برکت داشتن
٩ تَسَاءَلَ	يَتَسَاءَلَ	تَسَاءَل	مُتَسَاءِل	تَسَاءُل	از یکدیگر پرسیدن
فیصدی تا حال: ٨١٫٤				جمله کلمات (از این صفحه): ٢٦٩	

فِعْل ثُلَاثِي مَزِيد فِيه اِفْتَعَلَ، اِنْفَعَلَ					
اِفْتَعَلَ	يَفْتَعِلُ	اِفْتَعِلْ	مُفْتَعِل	اِفْتِعَال	از پیش خود ساخت
٥٢ اِخْتَلَفَ	يَخْتَلِفُ	اِخْتَلِفْ	مُخْتَلِف	اِخْتِلَاف	متفاوت بودن، اختلاف داشتن
١٤٠ اِتَّبَعَ	يَتَّبِعُ	اِتَّبِعْ	مُتَّبِع	اِتِّبَاع	پیروی کردن
١٢٨ اِتَّخَذَ	يَتَّخِذُ	اِتَّخِذْ	مُتَّخِذ	اِتِّخَاذ	گرفتن، اتخاذ کردن
٢١٥ اِتَّقى	يَتَّقِي	اِتَّقِ	مُتَّقٍ	اِتِّقَاء	پرهیزگاری
٥٩ اِفْتَرى	يَفْتَرِي	اِفْتَرِ	مُفْتَرٍ	اِفْتِراَء	دروغ بستن
٦١ اِهتَدى	يَهْتَدِي	اِهْتَدِ	مُهْتَدٍ	اِهْتِدَاء	راه پیدا کردن، از راه راست پیروی کردن
٤٨ اِبْتَغى	يَبْتَغِي	اِبْتَغِ	مُبْتَغٍ	اِبْتِغَاء	دنبال و یا جستجو کردن
		اُفْتُعِلَ	يُفْتَعَلُ	مُفْتَعَل	← مجهول
اِنْفَعَلَ	يَنْفَعِلُ	اِنْفَعِلْ	مُنْفَعِل	اِنْفِعَال	دلخور شدن
٢٠ اِنْقَلَبَ	يَنْقَلِبُ	اِنْقَلِبْ	مُنْقَلِب	اِنْقِلَاب	برگشتن، دور خوردن
١٦ اِنْتَهى	يَنْتَهِي	اِنْتَهِ	مُنْتَهٍ	اِنْتِهَاء	ختم شدن، خاتمه یافتن
فیصدی تا حال: ٨٢٫٣٣			جمله کلمات (از این صفحه): ٧٣٩		

فِعْل ثُلَاثِي مَزِيد فِيه اِفْعَلَّ، اِسْتَفْعَلَ					
اِفْعَلَّ	يَفْعَلُّ	اِفْعَلَّ	مُفْعَلٍّ	اِفْعِلَال	
۳ اِسْوَدَّ	يَسْوَدُّ	اِسْوَدَّ	مُسْوَدٍّ	اِسْوِدَاد	سیاه شدن
۳ اِبْيَضَّ	يَبْيَضُّ	اِبْيَضَّ	مُبْيَضٍّ	اِبْيِضَاض	سفید شدن
		اُفْعِلَّ	يُفْعَلُّ	مُفْعَلًّ	← مجهول
اِسْتَفْعَلَ	يَسْتَفْعِلُ	اِسْتَفْعِلْ	مُسْتَفْعِل	اِسْتِفْعَال	
۲۰ اِسْتَعجَلَ	يَسْتَعْجِلُ	اِسْتَعْجِلْ	مُسْتَعْجِل	اِسْتِعْجَال	بر او سبقت گرفتن، عجله و شتاب کردن
٤۲ اِسْتَغْفَرَ	يَسْتَغْفِرُ	اِسْتَغْفِرْ	مُسْتَغْفِر	اِسْتِغْفَار	طلب بخشش
٤۸ اِسْتَكْبَرَ	يَسْتَكْبِرُ	اِسْتَكْبِرْ	مُسْتَكْبِر	اِسْتِكْبَار	متکبرانه عمل کردن
۲۳ اِسْتَهْزَاَ	يَسْتَهْزِئُ	اِسْتَهْزِئ	مُسْتَهْزِىء	اِسْتِهْزَاء	تمسخر کردن
۲۸ اِسْتَجَابَ	يَسْتَجِيب	اِسْتَجِبْ	مُسْتَجِيب	اِسْتِجَابَة	قبول کردن، جواب دادن
٤۲ اِسْتَطَاعَ	يَسْتَطِيعُ	اِسْتَطِعْ	مُسْتَطِيع	اِسْتِطَاعَة	قادر بودن، توانا بودن
٤۷ اِستَقَامَ	يَسْتَقِيمُ	اِسْتَقِمْ اُسْتُفْعِلَ	مُسْتَقِيم يُسْتَفْعَلُ	اِسْتِقَامَة مُسْتَفْعَل	مستقیم بودن، رک عمل کردن ← مجهول
فیصدی تا حال: ٦٦/۸۲			جمله کلمات (از این صفحه): ۲٥٦		

فِعل + صِلَةُ الْفِعْل		فِعل + صِلَةُ الْفِعْل	
اَتی	آمد	ضَرَبَ فيِ	جلو رفت،سرعت کرد
اَتی بِ	آورد	ضَرَبَ لِ	بیان نمود
بَغَی	جستجو کرد	ضَرَبَ عَلَی یَدِہِ	منع و نهی شد
بَغَی عَلَی	ظلم نمودن	ضَرَبَ مَثَلاً	مثال داد
تَابَ، تَابَ اِلَی	توبه کرد	عَفَا	بخشید
تَابَ عَلَی	توبهٔ پذیرفته شده	عَفَا عَنْ	بخشید از
جَاءَ	آمد، رسید	قَضَی	حکم کرد
جَاءَبِ	آورد	قَضَی بَیْنَ	قضاوت کرد
ذَهَبَ	رفت	قَضَی عَلَی	کشت
ذَهَبَ بِ	برد	وَضَعَ	انداختن، گذاشتن
ذَهَبَ عَنْ	رفت از	وَضَعَ عَنْ	برداشت از، کم کرد
رَضِيَ	راضی شد	وَلَّی	روی گرداندن، والی تعیین کردن
رَضِيَ عَنْ	راضی شد از	وَلَّی اِلَی	تبدیل به
ضَرَبَ	زد	وَلَّی عَنْ	روی برگرداند از

مُذَكَّر					مَعْرُوف
	فِعْل مَاضِي (گذشته)		فِعل مُضَارِع (آینده و حال)		
هُوَ	فَعَلَ	آن (مرد) کرد	يَفْعَلُ	آن (یک مرد) می کند	هُ
هُمَا	فَعَلَا	آن دو (مرد) کردند	يَفْعَلَان	آن (دو مرد) می کنند	هُمَا
هُمْ	فَعَلُوا	آن (مردان) کردند	يَفْعَلُون	آن (مردان) می کنند	همْ
اَنْتَ	فَعَلْتَ	تو (یک مرد) کردی	تَفْعَلُ	تو (یک مرد) می کنی	كَ
اَنتُمَا	فَعَلْتُمَا	شما (دو مرد) کردید	تَفْعَلَانِ	شما (دو مرد) می کنید	كُمَا
اَنْتُمْ	فَعَلْتُم	شما (مردان) کردید	تَفْعَلُونَ	شما (مردان) می کنید	كمْ
اَنَا	فَعَلْتُ	من کردم	اَفْعَلُ	من (یک مرد) می کنم	ي، ني
نَحْنُ	فَعَلْنَا	ما کردیم	نَفْعَلُ	ما (مردان) می کنیم	نَا

مُذَكّر				
	امر		نهي	
مفرد	اِفْعَلْ	بکن!	لَا تَفْعَلْ	نکن!
مثنی	اِفْعَلَا	شما (دو) بکنید!	لَا تَفْعَلَا	شما (دو) نکنید!
جمع	اِفْعَلُوا	شما (همه) بکنید!	لَا اتَفْعَلُوا	شما (همه) نکنید!

مَجْهُول	فُعِلَ	انجام شد	يُفْعَلُ	انجام می شود

	اسم فاعل		اسم مفعول	
مفرد	فَاعِل	کننده	مَفْعُول	بالای کسی که انجام می شود
مثنی	فَاعِلَان	فَاعِلَيْن	مَفْعُولَان	مَفْعُولَيْن
جمع	فَاعِلُون	فَاعِلِين	مَفْعُولُون	مَفْعُولِين

مصدر	فِعْل	انجام دادن

مُؤَنَّث			مَعْرُوف		
	فِعْل مَاضِي (گذشته)		فِعل مُضَارِع (آینده و حال)		
هِيَ	فَعَلَتْ	آن زن کرد	تَفْعَلُ	آن (یک زن) می کند	هَا
هُمَا	فَعَلَتَا	آن دو زن کردند	تَفْعَلَان	آن (دو زن) می کنند	هُمَا
هُنَّ	فَعَلْنَ	آن زنان کردند	يَفْعَلْنَ	آن (زنان) می کنند	هُنَّ
اَنْتِ	فَعَلْتِ	تو (یک زن) کردی	تَفْعَلِينَ	تو (یک زن) می کنی	كِ
اَنتُمَا	فَعَلْتُمَا	شما (دو زن) کردید	تَفْعَلَانِ	شما (دو زن) می کنید	كُمَا
اَنْتُنَّ	فَعَلْتُنَّ	شما (زنان) کردید	تَفْعَلْنَ	شما (زنان) می کنید	كُنَّ
اَنَا	فَعَلْتُ	من کردم	اَفْعَلُ	من (یک زن) می کنم	ي، ني
نَحْنُ	فَعَلْنَا	ما کردیم	نَفْعَلُ	ما (زنان) می کنیم	نَا

مُوَنَّث				
	امر		نهي	
مفرد	اِفْعَلْي	بکن!	لَا تَفْعَلي	نکن!
مثنی	اِفْعَلَا	شما (دو) بکنید!	لَا تَفْعَلَا	شما (دو) نکنید!
جمع	اِفْعَلْنَ	شما (همه) بکنید!	لَا تَفْعَلْنَ	شما (همه) نکنید!

مَجْهُول	فُعِلَتْ	انجام شد	تُفْعَلُ	انجام می شود

	اسم فاعل		اسم مفعول	
مفرد	فَاعِلَة	کننده	مَفْعُولَة	بالای کسی که انجام می شود
مثنی	فَاعِلَتَان	فَاعِلَتَيْن	مَفْعُولَتَان	مَفْعُولَتَيْن
جمع	فَاعِلَات		مَفْعُولَات	

مصدر	فِعْل	انجام دادن، فعل

نکته

در قرآن مجید بطور کامل تقریباً هفتاد و هفت هزار و هشتصد کلمات وجود دارد و از جمله شصت و چهار هزار و دو صد و هشتاد دو کلمات در این کتاب ذکر شده اند که ۸۲٫۶% جمله کلمات قرآن مجید را تشکیل می دهند. در شش صفحه اول کلماتی وجود دارند که بسیار در قرآن مجید تکرار شده اند و در صفحات بعدی اسماء و افعال ذکر گردیده است و برای هر فعل زمان آن (ماضی، مضارع، امر و مصدر) ذکر گردیده است که با کمک این جداول شما می توانید افعال دیگری نیز بسازید. لازم به ذکر است که در پایین سمت چپ صفحه، تعداد از این کلمات که در قرآن مجید آمده است را نشان می دهد. در پایین سمت راست فیصدی کلمات قرآنی را نشان می دهد که تا حال یاد گرفته اید در صورتیکه معانی کلمات را حفظ کرده باشید.

در قرآن مجید یکصد و بیست و پنج کلمات مهم وجود دارد که چهل هزار مرتبه تکرار شده اند (یعنی از جمله ۷۸۰۰۰ کلمات قرآن مجید ۵۰% آنرا تشکیل میدهند).

#	کلمه	#	کلمه	#	کلمه	#	کلمه	#	کلمه
1	اَللّٰه	26	اِيَّاكَ	51	اِنَّمَا	76	جَاءَ	101	اَيُّهَا
2	شَيْطَان	27	رَبّ	52	اَعْمَال	77	نَاس	102	اَنْ
3	هُوَ	28	مَا	53	بِ	78	فَعَلَ	103	اَنَّ
4	هُمْ	29	صِرَاط	54	فِيْ	79	جَعَلَ	104	مُحَمَّد
5	أَنْتَ	30	مُسْتَقِيْم	55	سَبِيْل	80	فَتَحَ	105	رَسُوْل
6	أَنْتُمْ	31	اَلَّذِيْنَ	56	عَلٰى	81	قُلْ	106	صَلَاة
7	أَنَا	32	غَيْر	57	اَلَّذِىْ	82	اَحَد	107	شَرِيْك
8	نَحْنُ	33	لَا	58	اَيُّكُمْ	83	لَمْ	108	مَاذَا
9	مَنْ	34	ضَالِّيْنَ	59	اَحْسَن	84	لَنْ	109	سُبْحٰنَ
10	هَلْ	35	هِيَ	60	اِلٰى	85	نَصَرَ	110	عَظِيْم
11	خَيْر	36	كِتَاب	61	مَعَ	86	خَلَقَ	111	طَيِّبَات
12	اِسْم	37	اَنْزَلْنَا	62	عِنْد	87	ذَكَرَ	112	سَلَام
13	رَحْمٰن	38	اٰيَة	63	اِنْسَان	88	عَبَدَ	113	نَبِيّ
14	رَحِيْم	39	اَرْض	64	اِلَّا	89	شَيْء	114	رَحْمَة
15	كَرِيْم	40	سَمَاء	65	اٰمَنُوْا	90	ضَرَبَ	115	عَبْد
16	حَمْد	41	أُولُو	66	حَقّ	91	سَمِعَ	116	سَوْفَ
17	لِلّٰهِ	42	لَوْ	67	اَوْ	92	عَلِمَ	117	اِبْرَاهِيْم
18	عَالَمِيْنَ	43	لِ	68	هٰذَا	93	عَمِلَ	118	نَفْس
19	مُسْلِم	44	مِنْ	69	هٰذِهٖ	94	حَدِيْث	119	كَثِيْر
20	مُؤْمِن	45	عَنْ	70	ذٰلِكَ	95	اِلٰه	120	ذَنْب
21	مُشْرِك	46	لَقَدْ، قَد	71	تِلْكَ	96	صَدْر	121	غَفُوْر
22	كَافِر	47	قُرْاٰن	72	هٰؤُلَاءِ	97	مَلَك	122	دُنْيَا
23	صَالِح	48	اِنْ	73	أُولٰٓئِكَ	98	جَنَّة	123	اٰخِرَة
24	يَوْم	49	شَاءَ	74	اِذْ	99	يَا	124	عَذَاب
25	دِيْن	50	اِنَّ	75	اِذَا	100	قَوْم	125	نَار